

# احكام القرآن

نويسنده:

امام محمد بن ادریس شافعی رحمہ اللہ

ترجمہ:

آیت اللہ العظمی

علامہ سید ابوالفضل ابن الرضا برقعى قمى رحمہ اللہ

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

**www.aqeedeh.com**

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

#### سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

## فهرست مطالب

فهرست مطالب	۱
مقدمه مترجم	۴
شخصیت و صفات خاصه امام شافعی	۴
تألیفات شافعی	۷
تذکر لازم	۷
وبه العون	۹
فصل: آنچه شافعی ذکر کرده در تحریض بر فراگرفتن احکام قرآن	۱۲
فصل: در شناخت عموم و خصوص	۱۶
فصل: خدا در کتاب خود پیروی از سنت رسول را واجب کرده	۲۱
فصل: در اثبات حجیت خبر واحد از آیات کتاب خدا	۲۶
فصل: در نسخ	۲۹
فصل: استشهاد شافعی به آیات در ابطال استحسان	۳۴
فصل: در آنچه شافعی از آیات متفرقه تفسیر فرموده	۳۶
فصل: در تفسیر و معانی رسیده از شافعی در طهارات و نمازها	۴۳
آنچه از شافعی درباره زکات رسیده	۸۲
آنچه در مورد روزه از شافعی رسیده	۸۴
آنچه از شافعی رسیده در حج	۸۸

آنچه از شافعی رسیده در خرید و فروش و معاملات وارث و وصایا.....	۱۰۰
آنچه از وصیت‌ها نسخ شده.....	۱۰۶
آنچه از شافعی رسیده در قسمت فئ و غنیمت و صدقات.....	۱۰۸
آنچه از شافعی رسیده در نکاح و صداق و غیر اینها.....	۱۱۳
آنچه در خلع و طلاق و رجوع از شافعی رسیده.....	۱۳۹
آنچه در عده و رضاع و نفقات از شافعی رسیده.....	۱۴۹
آنچه از شافعی رسیده در جراحات و غیر آن.....	۱۵۸
آنچه از شافعی رسید در قتال اهل بغی و مرتد.....	۱۶۹
آنچه در حدود از شافعی نقل شده.....	۱۷۶
<b>احکام القرآن: جلد دوم.....</b>	<b>۱۸۳</b>
آنچه از شافعی نقل شده در سیر و جهاد و غیر آن.....	۱۸۴
ابتداء نزول قرآن و آنچه بر پیغمبر ﷺ و سپس بر مردم واجب است.....	۱۸۷
اذن برای هجرت.....	۱۹۰
ابتدای اذن به جهاد.....	۱۹۱
دستور هجرت.....	۱۹۳
<b>فصل: در اصل وجوب جهاد.....</b>	<b>۱۹۵</b>
<b>فصل: در بیان کسانی که جهاد بر ایشان واجب نیست و کسانی که واجب است.....</b>	<b>۱۹۸</b>
آنچه از شافعی نقل شده در صید و ذبایح و در طعام و شراب.....	۲۲۵
آنچه از شافعی نقل شده در قسم‌ها و نذرها.....	۲۴۰
آنچه از شافعی نقل شده در قضا و شهادات.....	۲۴۴

---



---

آنچه از شافعی رسیده در قرعه و عتق و ولاء و کتابت .....	۲۶۰
آنچه از شافعی رسیده در آیات متفرقه غیر از آنچه گذشت .....	۲۶۶

بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه مترجم

«الحمد لله الذي هدانا لهذا بكتابه وصلى الله على نبيه وآله وأصحابه».

و بعد بدانکه جمیع علوم اسلامی و شعب آن ببرکت قرآن و استنباط و استخراج از آیات آن بوجود آمده از فقه و اصول و تفسیر و علم رجال، و درایه و تاریخ، و خصوصاً در تفسیر قرآن و توضیح احکام و قوانین آن کتب بسیاری از قدیم و جدید نوشته شده و آن قدر زیاد است که احصاء و شماره آن بسیار مشکل و تمیز و امتیازات هر یک از دیگر کار هر کسی نیست. البته آنان که السابقون السابقون بوده و به زمان نزول قرآن نزدیکتر بوده‌اند کارشان و افکارشان و کتابشان طبعاً مهم‌تر و ارج زیادتری دارد. خصوصاً آنان که از قوم عرب و به زبان قوم آشناتر بوده‌اند و خصوصاً کسانی که از قریش و یا از نزدیکان رسول خدا ﷺ و جامع علم و عمل و زهد و تقوی، مختصر آنکه جامع شرایط بوده‌اند. از جمله امام معظم و فقیه مقدم محمد بن ادریس الشافعی پسر عم رسول خدا ﷺ که نسب او با رسول خدا ﷺ در جدشان عبد مناف بهم می‌رسد که نسب او چنین است: محمد بن ادریس بن عباس بن شافع بن السائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی الحجازی.

## شخصیت و صفات خاصه امام شافعی

۱- او ساکن مکه بوده و به زبان قرآن و سنت رسول خدا ﷺ از سایر دانشمندان آشناتر بوده. زیرا والده ما جده او در بلاد شام یعنی در ارض مقدسه او را متولد نمود، سپس در دو سالگی او را به مکه برد و در آنجا ساکن شدند و در آنجا به تحصیل علوم دینی پرداخت، و از ائمه مسلمین از قبیل مسلم بن خالد زنجی و سایر علمای مکه استفاده

نمود و از ابتدا معلومات خود را می‌نوشت، سپس از مکه به سوی مدینه منوره کوچ کرد و از امام بزرگوار مالک بن انس امام مالکیه استفاده کرد و شاگردی او را اختیار نمود. و مالک او را بسیار گرامی می‌داشت برای نسب و دانش و هم عقل و ادب و فهم او. و کتاب «الموطأ» را از حفظ نزد مالک فرا گرفت و حفظ و قرائت او مالک را به عجب آورد در حالی که شافعی سیزده ساله بود. سپس به یمن رفت و متولی تدریس و تعلیم علوم دینی به دیگران شد و به حسن اخلاق و رفتار مشهور گردید. سپس به طرف عراق کوچ کرد و در اشتغال به علوم جدیت نمود، و با اعلم العلماء آنجا محمد ابن الحسن الشیبانی شاگرد امام ابوحنیفه مباحثه و مناظره کرد و به نشر علم و حدیث و سنت رسول خدا ﷺ پرداخت، و فضل و دانش او شهرت پیدا کرد. حتی آنکه علمای معاصر او از او درخواست کردند که کتابی در اصول فقه بنویسد و عبدالرحمن بن مهدی که امام اهل حدیث زمان خود بود و هم چنین علمای دیگر مانند یحیی بن سعید القطان از علم و دانش او در شگفت بودند و اینان و هم احمد بن حنبل امام حنابلّه در حق او دعا می‌کردند و چون می‌دیدند بتوسط او و همت او دین خدا یعنی کتاب خدا و سنت رسول منتشر و ترویج می‌شود در نمازهای خود سلامتی و تأیید او را از خدا می‌خواستند، و پس از مدتی یعنی در سنه ۱۹۹ هجری به طرف مملکت مصر کوچ کرد، و کتب بسیاری تصنیف نمود و نام او در بلاد اسلامی شهرت یافت، و از نواحی شام و یمن و عراق دانشجویان اسلامی برای کسب علوم دینی از او، و خواندن و نسخه برداشتن کتب او نزد او هجوم می‌کردند. ربیع بن سلیمان مصری گوید: روزی دیدم در پشگاه خانه شافعی نهصد قافله برای شنیدن کتب او بار انداخته‌اند.

**۲- تواضع و فروتنی او،** با اینکه معاصرین او مانند ائمه شیعه و مرشدان صوفیه هر یک بنابر نقل روایات مدعی کشف و کرامات بودند و بر خلاف کتاب خدا هر کدام خود را حجت بر خلق و معدن وحی و عالم به ماکان و مایکون و محل نزول ملائکه وحی می‌دانستند، شافعی ابداء ادعایی نداشت و می‌گفت: من دوست دارم این مردم علم

دین و کتاب خدا و سنت رسول را بیابند، از من فرا گیرند و حرفی از آن را به من نسبت ندهند و نامی از من به زبان نیاورند و نیز از او روایت شده که می فرمود: هرگاه با کسی مناظره کنم دوست می دارم که خدای تعالی حق را بتوسط او ظاهر کند و باضافه بر دانشجویان و واردین بسیار مهربان بود و آنان را پند و نصیحت می داد و به فراگرفتن کتاب خدا و سنت رسول ﷺ تشویق می کرد و خود مدعی آوردن مذهبی نگردید چنانکه هیچ کدام از ائمه مذاهب مدعی آوردن مذهبی نبودند.

۳- بر خلاف سیر علما و دانشمندان که دست بگیر دارند و چنانکه خدا در سوره توبه آیه ۳۴ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۴].

«ای مؤمنین، هشیار باشید که بسیاری از دانشمندان و مقدسین اموال مردم را بیاطل می خورند (بنام های وجوه دینی از قبیل عشر و سهم امام و خمس و غیر اینها) و از راه خدا باز می دارند».

ولی شافعی بعکس دارای سخاوت و دست بخشندگی داشت. در تاریخ آمده که شافعی از صنعا به مکه آمد در حالی که ده هزار دینار همراه داشت، در بیابان مکه خیمه زد و مردم می آمدند می گرفتند و شب نشد که همه را تمام نمود. روزی بند نعلین او پاره شد مردی آن را اصلاح کرد شافعی به ربیع که همراهش بود گفت: آیا از مخارج ما چیزی باقی مانده؟ گفت: بلی هفت دینار، گفت همه را به او بده. ابو سعید گفته: شافعی از تمام مردم سخاوتمندتر بود. و ربیع گوید: چون سائلی از او چیزی می خواست او از خجالت رنگش سرخ می شد و بسرعت به او عطا می کرد.

۳- شافعی مرد جامعی بوده و به اشعار عرب و ایام عرب دانا و آنها را قبلاً فرا گرفته و سپس شروع به فقه نمود. مسلم بن خالد زنجی که از علمای مکه بود روزی او را دید در حالی که او به شعری از اشعار عرب متمثل بود و تازه جوان هم بود گفت: ای جوان،



از اهل کجا و از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از اهل مکه و از قبیلهٔ عبد مناف. گفت: خداوند تو را شرافت دنیا و آخرت داده چرا فهم خود را در فقه مصرف نمی کنی که بر تو نیکوتر است. و شافعی در فنون طب و تیراندازی و اسب سواری نیز وارد بود، و دارای هیبت و شجاعت بوده است. و در آخر ماه رجب ۲۰۴ هـ وفات کرد و قبر او در مصر مشهور است. رحمه الله علیه.

### تألیفات شافعی

مؤلفات شافعی بسیار بوده. امام ابو الحسن مروزی گفته: او صد و سیزده کتاب در تفسیر و فقه و ادب تصنیف نموده، از آن جمله کتاب «الأم» که کتاب جامعی است در هفت جلد بزرگ. و دیگر کتاب جامعی مزنی کبیر و صغیر و مختصر آن دو و مختصر الربیع و مختصر البویطی و کتاب حرمله و کتاب الحجه و رسالهٔ قدیمه و رسالهٔ جدیده و امالی و املاء و غیر اینها که امام بیهقی جامع این کتاب، یعنی کتاب احکام القرآن کتب او را در کتابی بنام مناقب الشافعی ذکر کرده است. و نیز بدانکه تمام علمای معاصرین شافعی از او تعریف و تمجید بسیار کرده‌اند.

### تذکر لازم

باید دانت که بسیاری از فقهاء و علماء از رموز و کلمات و آیات قرآن استنباطاتی کرده و کتبی بنام احکام القرآن نوشته‌اند، از آن جمله: احکام القرآن علی بن موسی بن یزداد القمی و احکام القرآن ابی جعفر الطحاوی و احکام القرآن ابی بکر الجصاص الرازی و تلخیص احکام القرآن جمال بن محمود القونونی السراج و احکام القرآن صاحب نور الأنوار هندی و احکام القرآن اسماعیل القاضی المالکی و مختصر احکام القرآن قاضی مالکی تألیف بکر بن علاء القشیری و احکام القرآن ابن بکیر و احکام القرآن ابی بکر بن العربی و احکام القرآن ابن فرس و احکام القرآن خزائلی فارسی و احکام القرآن مترجم این کتاب سید ابوالفضل البرقی القمی. ولی بقاعده: «الفضل للمتقدم والفضيلة لمن

سبق»، کتاب احکام القرآن امام شافعی از تمام اینها سبقت گرفته و اگر چه تألیف خود امام شافعی نیست، بلکه مطالب و استنباطات و احکامی است که امام شافعی در مجالس متعدده بیان کرده و دانشجویان از او فراگرفته و ثبت کرده‌اند، تا اینکه امام کبیر عالم بزرگواری مانند ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی النیشابوری که از بزرگترین علمای شافعی است و در سنه ۳۸۴ در قریه خسروجرد بیهق نیشابور به دنیا آمد و ملقب است به علامه حافظ کبیر. و دارای تألیفاتی بوده از آن جمله: السنن الکبری در ده جلد و کتاب دلائل النبوه و کتب دیگر. و در زمان خود اعلم علمای خراسان بوده و در تمام بلاد اسلامی شهرت داشته و اول کسی است که نصوص شافعی را در ده جلد جمع نموده و بر گردن تمام شافعیین منت گذاشته و نام او در تراجم و کتب رجال و حدیث ذکر شده. و کتاب احکام القرآن شافعی را همین شخص از روی نسخ و روایت رسیده از امام شافعی جمع کرده، و مجلس درس او در نیشابور مملو بوده از علماء و محدثین، و در سنه ۴۵۸ وفات نمود و جنازه او را به قریه خسروجرد حمل نمودند. و امام بیهقی با سه فاصله از شافعی روایت می‌کند، و مطالب شافعی را فصل فصل آورده و ما نیز همانطور باختصار ترجمه می‌کنیم. ان شاء الله.

مترجم: ا.ع. ب. بعون الله وقوته.

و بدانکه مطالب احکام القرآن شافعی در مواردی مورد اشکال ما بود ولی چون بناء ما بر اشکال و رد و ایراد نبوده متعرض نشده‌ایم. ولی در بعضی از موارد که محتاج به توضیح بوده در پاورقی توضیح داده‌ایم.

بسم الله الرحمن الرحيم

## وبه العون

حمد و ثنا مخصوص است به ذاتی که مستجمع کمالات ذاتیه و پروردگار جهانیان و بخشاینده و مهربان و مالک روز جزاء است، آنکه انسان را از گِل خلق کرد و نسل او را از نطفه و قطره آبی قرار داد سپس او را صورت‌بندی کرد و از روح که بزرگ‌ترین خلق او بود در آن دمید. و برای او چشم و گوش و دل قرار داد و در میان نسل او رسولان و پیشوایانی برانگیخت تا آنان را که مطیعند به بهشت برین بشارت دهند و کسانی را که اهل عصیان و یاغی باشند بدوزخ بترسانند. و بر ما منت نهاد بفرستادن پیغمبر مصطفی و رسول مجتبی ابی القاسم محمد بن عبدالله صلی الله علیه وعلی آله، آنان که خدا هدایتشان نمود و از میان بنی هاشم برگزیدشان.

خدا رسول خود را به راه حق فرستاد برای کسانی که مکلفند از تمام خلق، برای بشارت و انذار و دعوت به سوی پروردگار در حالی که او چراغی بود فروزنده. و با او کتابی عزیز و نور روشن و بینائی و بیانی و حکمتی و برهانی و رحمت و شفائی و پند و موعظه و ذکری فرستاد. و کسانی را که مورد نعمت توفیق او بودند از کفر و ضلالت به سوی رشد و هدایت ارشاد نمود. و حلال و حرام خود را در آن بیان کرد. و به آنچه پسند و یا مورد مذمت و یا عبادت و معصیت بود دلالت کرد. و به تصریح و یا اشاره رهنمایی کرد، و وعده ثواب و عقاب داد و بشارت و انذار فرمود، و رسول خود را بیان‌کننده آن کتاب قرار داد. و چون او را قبض روح نمود در میان امت او جماعتی را بوجود آورد که در شناخت کتاب او و سنت رسول او دقت نظر افکندند تا در دانش راسخ و استوار گشتند، و به امر او پیشوایان هدایت گردیدند و چیزهایی که بر دیگران مشکل گردد از احکام قرآن بیان کنند.

و بتحقیق بسیاری از متقدمین و متأخرین در تفسیر و معانی قرآن و اعراب و سکون و لغت آن کتبی نوشتند و هر کس به آنچه دانشش رسید ذکر کرد. و بسا قول او موافق قول

ما و بسا مخالف قول ما بود. ولی آن کس که دلیل بر صحت قول او باشد به نظر من ابی عبدالله محمد بن ادريس شافعی مطلبی پسر عم رسول خدا ﷺ بود که آنچه از احکام قرآن معرفت آن بر ما لازم بود بیان کرد.

و بیان او در کتبی که تصنیف شده در اصول و احکام پراکنده بود و من که برای آنها امتیازی قائل بودم، آنها را در این اوراق بترتیب اختصار جمع‌آوری کردم و در نقل کلام بقدر بیان مراد اکتفا نمودم و از طول کلام احتراز جستیم و از کلام او در اصول فقه و استشهاد به آیاتی که محل احتیاج بود بنهایت اختصار قناعت نمودم و آنچه به این کتاب لایق بود گرد آوردم. و از خدای رحیم مهربان خواستارم که مرا و نظرکنندگان به آنچه آورده بهره بخشد. و ما را جزائی مانند جزاء اقتداکنندگان عطا کند.

بتحقیق امام شافعی در شرح و بیان سعی نموده و بقدر امکان خیرخواهی خود را ادا کرده و به صواب و برهان اشاره و آگاه کرده تا کسانی که به او اقتداء کنند مورد اطمینان خود را از دین پروردگار یافته و به مذهب یقین رسیده باشند.

و ستایش خدا را که شرح صدر و وسعت فکر به ما داد و ما را به صحت این اعتقاد رهنمون شد. و به او امیدواریم که بر دست ما این اعتقاد و آثار را اجرا نماید و ما را در آنچه اذن و رضای اوست یاری کند. و به سوی او تضرع و زاری می‌کنیم که ما را به رحمت خود فرا گیرد و از عقوبت خود حفظ کند زیرا او آمرزنده و مهربان و فعال ما یشاء است، و او ما را کافی و وکیل خوبی است.

«خبر داد» ما را ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحافظ، و گفت: ما را خبر داد ابو الولید حسان بن محمد الفقیه، و او گفت: ما را خبر داد ابوبکر احمد بن محمد بن عبیده که او گفت: ما از یونس بن عبدالاعلی تفسیر زید بن اسلم را که از ابن وهب نقل شده می‌شنیدیم. پس یونس به ما گفت: من اول به مجالس اهل تفسیر می‌رفتم و مناظره می‌کردم. ولی شافعی را دیدم که چون شروع به تفسیر می‌کند گویی وقت نزول قرآن حاضر بوده است.

و باز ما را «خبر داد» ابو عبدالله الحافظ که گفت: ما را خبر داد ابو الولید فقیه که گفت: ما را خبر داد ابابکر حمدون، او گفت: از ربیع شنیدم که می گفت: کم وقتی بود که من بر شافعی وارد شوم و کتاب خدا در جلو او نباشد و جستجو از احکام آن ننماید.

## فصل: آنچه شافعی ذکر کرده در تحریض بر فراگرفتن احکام قرآن

«ما را خبر داد» ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحافظ رحمته که گفت: خبر داد ابو العباس محمد بن یعقوب که گفت: ما را خبر داد ربیع بن سلیمان که گفت: ما را خبر داد شافعی رحمته در ذکر نعمت الله بر ما بواسطه رسول خود به آنچه بر او از کتاب خود نازل نموده و فرموده:

﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۖ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾ [فصلت: ۴۱-۴۲].

«البته این قرآن کتابی است ارجمند که باطل از جلو و از پشت آن نیاید، نازل شده از جانب خدای حکیم ستوده شده».

و بواسطه آن کتاب، ایشان را از کفر و کوری به روشنی و هدایت نقل داد، و در آن بیان کرد آنچه بخاطر برکت و وسعت دادن بر خلق برای ما حلال نمود، و آنچه حرام بود روشن نمود. زیرا او به بهره ایشان از خودداری آن در دنیا و آخرت داناتر بود. و ایشان را به طاعت خودشان آزمایش نمود به اینکه آنان را به بندگی قولی و عملی واداشت و به امساک از حرام و غرقگاه خود نهی نمود. و ایشان را بر طاعت ثواب خلود در بهشت و نجات از عذاب وعده داد. چه قدر نعمت او بزرگ و ثناء او سزاوار.

و ایشان را اعلام نمود که اهل عصیان و اهل طاعت مساوی نیستند و به اخبار گذشتگان ایشان را پند داد، آنان که اموال و اولادشان زیادتیر از اینان بود و عمر طولانی تری داشتند و آثار بهتری از خود گذاشتند. و چون اجلشان سرآمد عقوبت او به ایشان نازل گردید تا دیگران عبرت گیرند و بروشنی بیان بفهمند و قبل از آمدن غفلت آگاه گردند و قبل از گذشتن مدت کار کنند برای وقتی که به گناهکار اعتناء نشود و فدیة پذیرفته نگردد. و هر کسی آنچه را از خیر انجام داده حاضر بیند و دوست دارد بین او و

بدی‌هایش جدائی بسیار باشد. و آنچه در کتاب او (جل جلاله) باشد رحمت و حجت است، هر کس دانست و هر که ندانست نادان بود.

شافعی فرموده: مردم در دانش و علم درجاتی دارند هر کس مقامش بقدر درجاتش در علم و دانش می‌باشد. پس بر طالبین علم سزاوار است که کوشش کنند در زیاد کردن علم خودشان و بر هر پیش‌آمدی که پیش‌آید صبر کنند و در طلب علم نیت خود را برای خدا خالص کنند، چه برای درک نصوص و چه در استنباطات. و به سوی خدا توجه کنند در یاری بر طلب علم، زیرا خیری به کسی نرسد جز بیاری او. بتحقیق کسی که احکام خدا را که در کتاب اوست بنص و استدلال درک نماید و خدا او را توفیق داده باشد که قولاً و عملاً به آنچه دانسته عمل کند به فضیلت و برتری دینی و دنیائی خود رسیده و شک از او بر طرف گردد و دل او بنور حکمت نورانی شود. و در دین مستحق مقام امامت باشد.

پس از خدائی که ابتدا کرد به نعمت خود بر ما و هستی داد قبل از استحقاق ما، خواستاریم که نعمت را بر ما ادامه دهد، با اینکه ما کوتاه و تقصیر داریم در شکر نمودن نعمت‌ها که ما را بهترین امت‌ها قرار داد و برای سایر مردم ما را شاهد قرار داد. از او خواهیم که فهم در کتاب خود به ما روزی کند. سپس درک سنت رسول خود ﷺ را. و توفیق دهد که قولاً و عملاً حق او را ادا کنیم تا برای ما موجب عطای زیادتری گردد. بدانکه بر احدی از اهل دین خدا پیش‌آمدی نکند و حوادثی رخ ندهد مگر آنکه در کتاب خدا دلیلی بر راه هدایت در آن، موجود است. خدای عزوجل در سوره ابراهیم آیه ۱ فرموده:

﴿الرَّ كِتَبٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ [ابراهیم: ۱].

«کتابی که به‌سوی تو نازل کردیم برای این است که مردم را از تاریکی‌ها به‌سوی نور راهنمایی کنی باذن پروردگارشان به راه خدای عزیز حمید».

و در سوره نحل آیه ۸۹ فرموده:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: ۸۹]

[۸۹]

«بر تو این کتاب را نازل نمودیم که بیانی است برای هر چیزی و هدایت و رحمت و بشارتی است برای مسلمین».

و در آیه ۴۴ همان سوره فرموده:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴]

«و ما به سوی تو این کتاب را نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه به ایشان نازل شده تا ایشان فکر کنند».

شافعی گوید: از مجموع کتاب خدا معلوم می‌گردد که تمام آن به زبان عرب نازل شده\*. و علم به آن و شناخت ناسخ و منسوخ و فرض و غیر فرض و آداب و ارشاد و اباحه، و شناخت مقامی را که خدا به رسول خود داده و او را چگونه معرفی کرده و بواجبات از خلق خود چه خواسته، آیا از بعضی از ایشان خواسته و یا تمامشان و فهم واجبات و محرمات آن و آنچه در آن مثل آورده که دلالت بر اطاعت نموده و اجتناب از عصیان را بیان کرده و ترک غفلت بندگان از بهره بردن و زیاد نمودن فضائل خود، پس بر جهانیان واجب است که سخن نگویند مگر از آنجا که دانسته‌اند. سپس شافعی کلام را کشانیده تا آنجا که گوید: قرآن دلالت دارد بر اینکه چیزی در کتاب خدا نیست جز به زبان عرب. چنانچه در سوره شعراء آیه ۱۹۲ تا ۱۹۵ فرموده:

﴿وَإِنَّهُ لَنَزْلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [۱۹۲] نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۱۹۳﴾ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ

الْمُنذِرِينَ ﴿۱۹۴﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿۱۹۵﴾ [الشعراء: ۱۹۲-۱۹۵]

«و محققاً قرآن نزول آن از طرف پروردگار جهانیان است که روح الامین آن را بر قلب تو نازل نموده تا از انداز کنندگان بوده باشی و به زبان عربی روشن نازل شده».

\* و اگر چند کلمه‌ای غیر عربی باشد آن هم معرب است. مترجم



و در سوره رعد آیه ۳۷ فرموده:

﴿أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا﴾ [الرعد: ۳۷].

«آن را فرمانی عربی نازل کردیم».

و در سوره شوری آیه ۷ فرموده

﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ [الشوری: ۷].

«به تو وحی کردیم قرآن عربی را تا بترسانی مکه و اطرافیان آن را».

پس حجت آورده که کتاب او عربی است. سپس در دو آیه تأکید کرده که زبان غیر

عرب در آن نیست: اول در سوره نحل آیه ۱۰۳ فرموده

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا

لِّسَانُ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ [النحل: ۱۰۳].

«و اگر آن را قرآن اعجمی (غیر فصیح و غیر عربی) قرار می‌دادیم همانا می‌گفتند چرا آیات

آن بیان نشده آیا عجمی و عربی است».

شافعی گوید: و شاید آنکه گفته در قرآن غیر عربی هست، عقیده داشته که بعضی از

آیات قرآن را عرب نمی‌فهمد. و زبان عرب وسیع‌ترین زبان‌ها است چه از نظر دینی و

چه از نظر کثرت الفاظ. و غیر از پیغمبر ﷺ کسی احاطه به تمام الفاظ آن ندارد. ولیکن بر

عموم اهل علم چیزی از آن مخفی نیست، مانند علم فقهاء به سنت رسول خدا ﷺ مردی

که جمیع آن را بداند و چیزی از نظر او مخفی نشده باشد ما سراغ نداریم، و هرگاه علم

عموم اهل علم را نسبت به سنت جمع‌آوری کند بر سنن وارد شده است. و عجمی که به

چیزی از زبان عرب نطق کند بر او انکاری نیست هرگاه لفظی را فرا گرفته و یا به آن

تلفظ کرده موافق با زبان عجم. اگر چه بعضی از لغت عجم موافق با زبان عرب است و

شافعی در آن بسط داده‌است.

## فصل: در شناخت عموم و خصوص

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ، گفت: ما را خبر داد ابو العباس، گفت: ما را خبر داد ربیع، گفت: شافعی رحمه الله فرموده که خدای تبارک و تعالی در سوره انعام آیه ۱۰۲ فرموده: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الأنعام: ۱۰۲]. «معبودی جز او آفریننده هر چیزی نیست پس او را عبادت کنید و او بر هر چیزی وکیل و کارساز است».

و نیز در سوره‌های متعدد فرموده: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، «آسمان‌ها و زمین را آفرید».

و در سوره هود آیه ۶ فرموده:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [هود: ۶].

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آنکه روزی او بر عهده خدای تعالی است».

که این کلمات «کل شیء» و یا «سموات» و یا «دابه، جنبنده» عام است. یعنی شامل عموم افراد خود است. مثلاً «کل شیء» که در آن خاصی ذکر نشده شامل آسمان و زمین و بشر و حجر و شجر و غیر اینها است که خدا خالق تمام آنهاست. و «کل دابه»، هر جنبنده را، بطور عموم، خدا روزی می‌دهد و جایگاه برقراری و موقت آن را می‌داند. و نیز خدای تعالی در سوره حجرات آیه ۱۳ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را شعبه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید محققاً گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است».

و در سوره بقره آیه ۱۸۳ تا ۱۸۵ فرموده:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ ﴿١٨٣﴾ أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ ﴿١﴾ إِلَى ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ [البقرة: ۱۸۳-۱۸۵].

«روزه بر شما نوشته شد، چنانکه بر کسانی که پیش از شما بودند نوشته گردید باشد که پرهیزگار گردید، چند روزی بیش نیست.... پس هر کس از شما این ماه را دریابد باید روزه گیرد».

و در سوره نساء آیه ۱۰۳ فرموده:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ ﴿١١٣﴾ [النساء: ۱۰۳].

«البته نماز بر مؤمنین در اوقات معلوم مقرر و واجب است».

شافعی فرموده. خدا بیان کرده در کتاب خود در این آیات، عموم و خصوص را. اما عموم از این آیات کلمه ذکر و انثی می باشد هر نفسی مخاطب به این آیه است چه در زمان رسول خدا ﷺ باشد و چه قبل و چه بعد، همه مخلوق از نر و ماده هستند و همه شعبه و قبیله شده اند. و خاص آن جمله ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾، «همانا نزد خدا بهترین شما متقی ترین شما است». زیرا تقوی فقط برای عده مخصوصی هستند که به دنبال عقل بروند و تعقل کنند و از خردمندان باشند نه هر بنی آدم و نه هر حیوان جنبنده ای و نه هر که عقل خود را مغلوب هوی و هوس نموده و نه اطفالی که به عقل تقوی نرسیده اند. پس جایز نیست هر کس را به وصف تقوی خواند مگر کسی که به حد عقل رسیده و اهل تعقل باشد. پس اگر مخالف عقل و تقوی رفتار کرده از اهل آن نیست. و در سنت نیز کلماتی دلالت بر عام و خاص دارد، مانند این حدیث که در سنت آمده: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَالصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ، وَالْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ»<sup>(۱)</sup>.\* یعنی «قلم تکلیف از سه طائفه برداشته شده: از خوابیده تا بیدار گردد. و طفل تا بالغ شود

۱- أبو داود: ۱۴۱/۴، حدیث ۴۴۰۳، ترمذی: ۳۲/۴، حدیث ۱۴۲۳، و فرموده: «حسن غریب»، نسائی: ۶/۶۸، حدیث ۳۴۳۲، ابن ماجه: ۱/۶۵۹، حدیث ۲۰۴۲. شیخ آلبنی گفته است: این حدیث صحیح است.  
\*- که کلمات نائم و صبی و مجنون عام است یعنی شامل هر نائم و هر طفل و هر مجنونی می باشد.

و دیوانه تا به عقل آید».

شافعی رحمته فرموده: و همچنین آنچه نازل در نماز و روزه که تکلیف آنها بر بالغان و عاقلان است نه آن کسی که به بلوغ نرسیده از کسانی که عقلشان مغلوبست، و نه در ایام حیض.

شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره آل عمران آیه ۱۷۳ فرموده:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳].

«آنان که مردم به ایشان گویند که مردم برای دفع شما جمع شده‌اند از ایشان بترسید، پس ایمان آنان زیاد گردد و گویند: خدا ما را کافی و خوب وکیلی است».

شافعی رحمته گوید: کلمه «الناس» در این آیه گفته شده بر عده‌ای که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و بر عده‌ای که ایشان را خبر می‌دادند و خبر می‌آوردند و نیز بر عده دشمنی که علیه ایشان جمع شده بودند. و معلوم است که همه مردم با رسول صلی الله علیه و آله نبودند و نیز همه مردم خبرآور نبودند و نیز همه مردم به دشمنی نیامده بودند. و لیکن کلمه «ناس» گفته می‌شود هم بر سه نفر و هم بر تمام مردم و هم بر بعضی از مردم. و این صحیح است در کلام که گفته شود: مردم به ایشان گفتند. و همانا گویندگان چهار نفر بودند. و مقصود از کلمه «ناس» کسانی که از احد برگشته بودند و جماعت زیادی از مردم نبودند و آنانکه جمع شده بودند غیر از آنان بودند که خبر جمع شدن را آورده بودند و غیر از شنوندگان خبر بودند. و خدای تعالی در سوره بقره فرموده: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ [البقرة: ۲۴]. «پس بترسید از آتشی که هیزم و آتش افروز آن مردم و سنگ‌ها باشند»، پس کتاب خدا دلالت دارد بر اینکه آتش افروز دوزخ بعضی از مردمند، زیرا خدای تعالی در سوره انبیاء آیه ۱۰۱ فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۱].

«آنان که حسن سابقه از نزد ما دارند، از دوزخ و آتش آن بدورند».

شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره نساء آیه ۱۱ فرموده:

﴿وَلَا يُوْثِقُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ﴾ [النساء: ۱۱].

«هرگاه میت را فرزندی باشد برای والدین میت، هر کدام یک ششم میراث است.»  
و آیات دیگری که در این مورد آمده است.

سپس شافعی گوید: پس خدا روشن ساخت که برای والدین و همسران در حالات مختلفه که ذکر کرده چیزی از میراث برای آنان خارج می‌شود. پس از آن سنت رسول صلی الله علیه و آله دلالت دارد بر اینکه مقصود بعضی از افراد والدین و ازواج است نه بعض دیگر، و والدین و ازواجی ارث می‌برند که دین ایشان با دین میت یکی باشد و دیگر اینکه قاتل میت نباشند، و نیز مملوک نباشند. و خدای تعالی در همان آیه ۱۱ فرموده:

﴿مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ [النساء: ۱۱].

«(قسمت کردن میراث) پس از انجام و عمل به وصیت و پرداخت دیونی است که میت دارد»، که بطور عموم وصیت و دین را بر ارث مقدم داشت، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرد که در وصیت‌ها اکتفاء بر ثلث می‌شود و دو ثلث برای اهل میراث است. و روشن ساخت که دین قبل از وصیت و قبل از میراث است، و بیان کرد که وصیت وارثی نیست تا اهل دین تمام دین خود را دریافت کنند. و اگر دلالت سنت و اجماع نبود میراث نبود مگر پس از وصیت و یا دین، و وصیت را بر دین مقدم می‌داشتند و یا مساوی قرار می‌دادند.

و شافعی رحمته در آیات مانند این آیه، آیه وضو را ذکر کرده، و در سنت آمده که مسح بر خفین جایز است. و همچنین آیه سرقت و دزدی که به بریدن دست دزد امر شده. ولی در سنت آمده که دست بریده نمی‌شود در سرقت میوه و خوشه نخل<sup>۱</sup>، زیرا سرقت از حرز نشده (حرز جائی است که دیوار و در بسته داشته باشد)، و نیز دست بریده نمی‌شود

۱- لفظ حدیث اینطور است: «لا قطع فی ثمر ولا کثر».

۲- موطأ مالک: ۲/ ۸۳۹، حدیث: ۱۵۲۸، سنن أبی داود: ۲/ ۵۴۱، حدیث: ۴۳۸، سنن ترمذی: ۴/ ۵۲، حدیث: ۱۴۴۹، سنن نسائی: ۸/ ۸۶، حدیث: ۴۹۶۰. آلبانی و شعبی ارنووط می‌گویند: این حدیث صحیح است.

مگر از دزدی که سرقت او به قیمت یک چهارم دینار طلا باشد. و آیه تازیانه در زانی و زانیه است و سنت بیان کرده که مقصود موردی است که طرفین بکر باشند نه بیوه. و آیه سهم «ذوی القربی» عام است، هر خویشاوندی را شامل می‌شود و سنت بیان کرده که مراد بنی هاشم و بنی عبدالمطلب است نه سایر خویشان. و آیه غنیمت شامل هر غنیمت جنگی است ولی سنت بیان کرده که لباس مقتول و اسلحه او مخصوص قاتل است. و تمام اینها تخصیص داده عموم کتاب را بواسطه سنت. و اگر سنت نبود و استدلال به سنت نبود طهارت در شستن قدم‌ها بود و اگر چه خف پوشیده باشد، و هر کس نام او سارق بود قطع دست می‌شد و هر کس زنا می‌کرد صد تازیانه می‌خورد و اگر چه بیوه بود، و سهم ذوی القربی مال هر کس که خویشی با رسول خدا ﷺ داشت بود، و اسلحه مقتول خمس داشت مانند غنائم دیگر.

## فصل: خدا در کتاب خود پیروی از سنت رسول را واجب کرده

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ، گفت: خبر داد ما را ابوالعباس گفت: ربیع، گفت: شافعی رحمته فرموده: خدای جل جلاله از برای دین و امر و کتاب خود رسول خود را علم و نشانه قرار داد، بواسطه آنکه طاعت او را واجب و عصیان او را حرام نمود. و فضیلت او را آشکار کرد بواسطه آنکه ایمان به خود را با ایمان با رسول مقرر نمود. پس خدای تبارک و تعالی در سوره نساء آیه ۱۳۶ فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ﴾ [النساء: ۱۳۶].

«ای مؤمنان، به خدا و پیامبر او ایمان آورید».

و در آیه ۶۲ سوره نور فرموده:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾ [النور: ۶۲].

«همانا مؤمنین کسانی‌اند که به خدا و رسول او ایمان آورند و هرگاه با او در امری حاضر باشند بی‌اذن او اقدام ننمایند».

پس رسول را راهنمای ایمان قرار داد که دیگران تابع او باشند. ایمان به خدا سپس به رسول او صلی الله علیه و آله پس اگر بنده‌ای به خدا ایمان آورد و به رسول او ایمان نیاورد هرگز نام مؤمن کامل<sup>۱</sup> بر او گفته نشود تا آنکه به رسول او ایمان آورد.

شافعی رحمته فرموده: و خدای تعالی بر مردم واجب کرده پیروی وحی خود و سنت‌های رسول خود را، و در کتاب خود در سوره بقره آیه ۱۲۹ فرموده:

---

۱- در اصل نص امام شافعی رحمته نیز اینطور آمده: «فَلَوْ آمَنَ بِهِ عَبْدٌ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِرَسُولِهِ لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ اسْمُ كَمَالِ الْإِيمَانِ أَبَدًا، حَتَّىٰ يُؤْمِنَ بِرَسُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ» «اگر کسی به خدا ایمان بیاورد اما به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان نیاورد اصلاً مؤمن نیست چه رسد به اینکه کمال ایمان از او نفی شود». والله أعلم.

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۹].

«خدایا، در میان ایشان رسولی از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان بخواند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و ایشان را پاک سازد، همانا تو عزیز و حکیمی».

و در سوره آل عمران آیه ۱۶۴ فرموده:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴].

«بتحقیق خدا بر مؤمنین منت نهاد زیرا در میان ایشان رسولی از خودشان برانگیخت که آیات او را بر ایشان تلاوت کند و به ملایمت و تأنی بخواند و ایشان را از آلودگی‌ها پاک و ترکیه نماید و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و حقا که از پیش در گمراهی آشکار بودند».

و در سوره احزاب آیه ۳۴ به زنان رسول خدا فرموده: ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۴].

«بیاد آرید آنچه تلاوت می‌شود در خانه‌های شما از آیات و حکمت الهی».

و غیر این آیات که در همین معنی نازل شده. پس مقصود از ذکر کتاب در جمله ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾، قرآن است. و اما مقصود از حکمت، شنیدم از یک نفری که اهل علم به قرآن بود که می‌گفت: «حکمت»، سنت رسول است، زیرا حکمت مقرون به کتاب آمده و آن نباید باشد مگر سنت رسول که رسول خدا ﷺ بیان کننده مراد خدا و راهنمای بر خاص و عام کتاب است، و برای احدی چنین مقامی نیست.

سپس شافعی رحمه الله فرموده: از طرف خدا آیاتی وارد شده برای بیان وجوب طاعت رسول خدا ﷺ از آن جمله در سوره نساء آیه ۵۹ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرماندارانی که از



میان شما هستند».

بعضی از اهل علم گفته‌اند که مقصود از ﴿أُولَى الْأَمْرِ﴾ فرمانداران سپاهیان رسول خدایند، و چنین به ما خبر رسیده است، و خدا داناتر است. و این قول شبیه است به قول آنکه گفته که اطراف مکه بعضی عرب‌های بودند که امارتی و امیری را نمی‌شناخت و به دماغ آن بر می‌خورد که بعضی مطیع دیگری باشد بعنوان امارت. پس چون دین رسول خدا ﷺ را پذیرفت غیر رسول خدا کس دیگر را به این مقام نمی‌شناخت، پس مأمور شدند که فرماندارانی که رسول خدا ﷺ آنان را معین کرده اطاعت کنند نه اطاعت مطلقه، بلکه چنان اطاعتی که استثناء دارد (و مقید است به اینکه امرشان طبق کتاب و سنت باشد زیرا اطاعت خدا و رسول مقدم بر اطاعت اولوا الامر می‌باشد) و لذا خدای تعالی در همان آیه ۵۹ فرموده:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹].

«اگر بین شما با یکدیگر نزاع (حتی با فرماندار) نزاع گردید و در چیزی اختلاف نمودید نزاع را برگردانید به آنچه خدا گفته و رسول بیان نموده».

و اگر نمی‌دانید چون به رسول خدا ﷺ و یا اصحاب او رسیدید سؤال کنید زیرا این واجبی است که نزاع در آن نیست. و لذا خدای تعالی ﷻ در سوره احزاب آیه ۳۶ فرموده:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«برای مؤمن و مؤمنه‌ای اختیاری نیست هرگاه خدا و رسول او امری را معین کردند».

و کسی که پس از رسول خدا ﷺ باشد در نزاع باید مراجعه کند به حکم خدا سپس به حکم رسول خدا ﷺ. اگر در مورد آن نزاع نصی در حکم خدا و رسول نبود باید برگرداند به قیاس بر یکی از این دو. و خدای تعالی در سوره نساء آیه ۶۵ فرموده:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء: ۶۵].

«نه، قسم به پروردگارت ایشان ایمان ندارند تا اینکه تو را در منازعات و اختلافاتشان حکم

قرار دهند».

شافعی رحمته فرموده: این آیه طبق آنچه به ما رسیده و خدا دانایتر است آنکه نازل شده دربارهٔ مردی که با زبیر در زمینی نزاع کرد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بنفع زبیر حکم کرد. و این قضاوت سنتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و حکم منصوصی در قرآن نبود. و خدای تعالی در سوره نور آیه ۴۸ و آیات بعد فرموده:

﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ [النور: ۴۸].  
«و چون دعوت شوند به سوی خدا و رسول او تا بین ایشان حکم کند ناگاه گروهی از ایشان اعراض می‌کنند».

پس خدا مردم را اعلام کرده و ایشان را خوانده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله تا بین ایشان حکم کند طبق حکم خدا، و چون تسلیم حکم رسول شدند همانا تسلیم حکم واجب الهی شده‌اند. و شافعی بسط کلام داده.

و شافعی رحمته فرموده: و خدای جل جلاله شهادت داده که رسول او چنگ می‌زند به امر او، و دیگران چنگ می‌زنند به خود رسول و هدایت خود او و هدایت پیروانش. و در سوره شوری آیه ۵۲-۵۳ فرموده:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلَكِتَابُ وَلَا الْإِيمَنُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [الشوری: ۵۲-۵۳].  
[الشوری: ۵۲-۵۳].

«بدین گونه ما به تو وحی کردیم روحی از امر خود را، تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان چه باشد و لیکن ما آن را نوری قرار دادیم که بآن هر کس از بندگان خود را که بخواهیم هدایت کنیم و بدون شک تو به راه راست هدایت می‌کنی، راه خدائی که ملک او و مخصوص اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است، آگاه باش برگشت امور به سوی خدا می‌باشد».

و با این آیه، آیات دیگری نیز ذکر کرده و شهادت داده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بواسطهٔ قرآن

به راه مستقیم راه خدا هدایت می‌کند و در وصف او، او را واجب اطاعه خوانده و به او اقامه حجت بر خلق نموده به اینکه تابع حکم رسول باشند و امر او را اطاعت کنند. پس آنچه رسول خدا ﷺ در سنت خود بیان کرده که در آن حکم خدا منصوص نیست، پس حکم خدا سنت او است.

سپس شافعی رحمه الله استدلال کرده به سنت او بر ناسخ و منسوخ از کتاب خدا، سپس ذکر کرده فرائضی را که رسول خدا ﷺ بیان کرده، سپس ذکر کرده فرائض اجمالی را که رسول خدا از کتاب خدا بیان کرده و تفصیل داده که چگونه است و اوقات آنها را بیان کرده. سپس عمومات امر خدا را بیان کرده که کدام به عموم باقی است و کدام از آن عمومات خاص اراده شده. سپس ذکر کرده سنت رسول خدا ﷺ را در مواردی که نصی از کتاب خدا نبوده. و ایراد تمام آنها در اینجا موجب طولانی شدن کتاب است و در آنچه ذکر کردیم اشاره است به آنچه ذکر نکردیم.

## فصل: در اثبات حجیت خبر واحد از آیات کتاب خدا

«خبر داد ما را» حافظ ابو عبدالله، گفت: خبر داد ما را ابوالعباس محمد بن یعقوب، گفت: خبر داد ما را ربیع ابن سلیمان که گفت: شافعی رحمته الله فرموده: در کتاب خدای تعالی دلالت است بر آنچه گفتم. خدای تعالی در سوره اعراف آیه ۵۹ و در سوره مؤمنون آیه ۲۳ فرموده:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾ [المؤمنون: ۲۳].

و در سوره نساء آیه ۱۶۳ فرموده:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ﴾ [النساء: ۱۶۳].

و در سوره اعراف آیه ۶۵ فرموده:

﴿وَالْإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا﴾ [الأعراف: ۶۵].

و در آیه ۷۳ فرموده:

﴿وَالْإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا﴾ [الأعراف: ۷۳].

و در آیه ۸۵ فرموده:

﴿وَالْإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا﴾ [الأعراف: ۸۵].

و در سوره‌های دیگر فرموده:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ﴾ [۱۳۰] إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۳۱﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

أَمِينٌ ﴿۱۳۲﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿۱۳۳﴾ [الشعراء: ۱۶۰-۱۶۳].

و در سوره نساء آیه ۱۶۳ به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فرموده:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳].

و در سوره آل عمران آیه ۱۴۴ فرموده:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

که در این آیات فرموده: «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» و به ابراهیم و اسماعیل وحی کریم» و هود را به سوی قوم او که قوم عاد بود فرستادیم» و برای قوم ثمود صالح را فرستادیم» «قوم لوط فرستادگان (خدا) را تکذیب کردند. هنگامی که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟! من برای شما پیامبری امین هستم! پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید!» و به سوی تو وحی کردیم چنانکه به سوی نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم». «و نیست محمد ﷺ مگر پیغمبر هر آئینه گذشته‌اند پیش از وی پیغامبران». (ولی هر یک از این انبیاء یک فرد بودند و خبر آن یک فرد برای قوم او حجت بود پس خبر واحدی که عادل باشد و قول او مخالف قرآن نباشد حجت است).

شافعی رحمته فرموده: پس خدای جل جلاله حجت خود را بر خلق خود اقامه کرد در مورد پیغمبرانش، و این حجت بود بر کسانی که امور انبیاء را مشاهده کردند و دلائل آنان را شنیدند هم بر آنان و هم بر کسانی که پس از انبیاء آمدند و یک نفر از ایشان و یا بیشتر یکسانند. چنانکه به یک نفر اقامه حجت می‌شود به بیشتر نیز می‌شود. و خدای تعالی در سوره یس آیات ۱۳ و ۱۴ فرموده:

﴿وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾﴾ [یس: ۱۳-۱۴].

«برای ایشان مثل اصحاب قریه را بزن که رسولانی برایشان آمد هنگامی که دو نفر به سوی ایشان فرستادیم پس آن دو را تکذیب کردند پس ایشان را به سومی عزیز کردیم که گفتند: ما فرستاده به سوی شماستیم».

پس خدای تعالی برای ایشان حجت را ظاهر کرد بدو نفر، سپس بسومی، و چنین اقامه حجت کرده بیک نفر بر امت‌ها، و زیادت‌ر در تأکید از حجت بودن یک نفر مانع نیست هرگاه خدا به او امتیازی عطا کند. و شافعی رحمته استدلال کرده به آیاتی که در قرآن

وارد شده در وجوب اطاعت خدا و رسول ﷺ و کسی که از دیدن رسول خدا ﷺ محروم شده و غایب بوده و یا به دنیا نیامده بوده، امر رسول خدا ﷺ را ندانسته مگر بواسطه خبر او. و شافعی کلام را در این مورد بسط داده است.

## فصل: در نسخ

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ، گفت: ما را خبر داد ابوالعباس گفت: ما را خبر داد ربیع، او گفت: شافعی رحمه الله فرموده که خدا مردم را خلق کرد برای آن که در علم او گذشته بود که چه می خواسته با افزیدن ایشان. و خدای تعالی در سوره رعد آیه ۴۱ فرموده:

﴿لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِۦ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [الرعد: ۴۱].

«برای حکم او تبدیلی نیست، و او بزودی به حساب می رسد».

و در سوره نحل آیه ۸۹ فرموده:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل:

۸۹].

«و قرآن را بر تو نازل نمودیم که بیان هر چیزی (از احکام خدا) و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمین است».

و در قرآن واجباتی است که آنها را اثبات کرده و قسم دیگری که آنها را نسخ کرده برای رحمت بر خلق بواسطه تخفیف بر ایشان و برای وسعت بر ایشان و زیاد کردن نعمت در آنچه به ایشان ابتداء داده، و برای آنکه ایشان را ثواب دهد. و در مقابل اطاعت ایشان، بهشت خود و نجات از عذاب خود را وعده داده است. پس در آنچه تکلیف کرده و یا نسخ نموده شمول رحمت او است. پس برای او حمد است بر نعمت ها. و خدا برای ایشان بیان کرده که همانا کتاب نسخ می شود بکتاب. و اما سنت، پس ناسخ کتاب نیست، و جز این نیست که سنت تابع کتاب است که سنت مانند نصی است که نازل شده و مفسر آنست، و مجملات کتاب را معنی می کند. چنانکه خدای تعالی در سوره یونس آیه ۱۵ فرموده:

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتَتْ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ

بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَآئِ نَفْسِي ۖ إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ [يونس: ١٥].

«و چون آیات روشن ما بر ایشان تلاوت شود، آنانکه امید ملاقات ما را ندارند، گویند: قرآنی غیر از این بیاور و یا این را تبدیل کن، بگو: مرا نرسد که پیش خود تبدیل کنم، پیروی نمی‌کنم مگر آنچه را به سوی من وحی شود، زیرا من می‌ترسم که اگر پروردگارم را عصیان کنم به عذاب روز بزرگ مبتلا شوم».

پس خدای عزوجل خبر داده که: بر پیغمبر خود پیروی آنچه به او وحی می‌شود واجب است. و برای او حق تبدیل قرار نداده از پیش خود. و در آن جمله که فرموده: ﴿مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَآئِ نَفْسِي﴾، «مرا جایز نباشد که آن را از پیش خود تبدیل کنم». بیان شده که کتاب خدا را نسخ نمی‌کند مگر کتاب او. چنانچه خود در ابتدا واجب کرده، خود می‌تواند بردارد آنچه را بخواهد و احدی از مخلوق این حق را ندارد. و لذا در سوره رعد آیه ۳۹ فرموده:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ ۖ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣٩﴾﴾ [الرعد: ۳۹].

«خدا هر چه بخواهد محو می‌کند و آنچه را بخواهد اثبات کند». گفته شده: وجوب آنچه را بخواهد محو می‌کند و وجوب آنچه بخواهد اثبات می‌کند، و این شبیه است به آن آیه دیگر که در سوره بقره آیه ۱۰۶ دلالت دارد، و خدا دانایتر است، که فرموده:

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ [البقرة: ۱۰۶].

«ما آیه‌ای را که نسخ کنیم و یا به نسیان گذاریم بهتر از آن و یا مانند آن را بیاوریم». پس خدا خبر داده که نسخ قرآن و تأخیر نازل کردن آن می‌باشد مگر بقرآنی مثل آن. و در سوره نحل آیه ۱۰۱ فرموده:

﴿وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ﴾ [النحل: ۱۰۶].

«و هرگاه تبدیل کنیم آیه‌ای را مکان آیه‌ای و خدا دانایتر است به آنچه نازل می‌کند، گویند:



همانا تو افتراء بستی».

و همچنین سنت رسول خدا ﷺ را نسخ نمی‌کند مگر سنت رسول الله ﷺ و شافعی رحمه الله در این مورد بسط کلام داده است.

شافعی رحمه الله فرموده: بعضی از اهل علم در ذیل قول خدای تعالی: ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَآئِ نَفْسِي﴾ [یونس: ۱۵]. «بگو: مرا نرسد و نسزد که از پیش خود آن را تبدیل کنم»، گفته‌اند - و خدا داناتر است - که این آیه دلالت دارد که در مواردی که قرآن حکمی را بیان ننموده خداوند به پیغمبر اجازه فرموده است که خود درباره آن حکم صادر نماید. «والله اعلم».

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ گفت: ما را خبر داد ابو العباس همان اصم گفت: ما را خبر داد ربیع که شافعی رحمه الله فرموده: خدای تبارک و تعالی درباره نماز در سوره نساء آیه ۱۰۳ فرموده:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳].

«البته نماز بر مؤمنین در اوقات معلوم مقرر و واجب است».

پس رسول خدا ﷺ از جانب خدا آن وقت‌ها را بیان کرده و نماز را بوقت آن خوانده، پس در جنگ احزاب محاصره شد و توانست نماز را بوقت آن بخواند و برای عذر آن را به تأخیر افکند تا آنکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در یک مقام بجا آورد.

شافعی رحمه الله فرموده: خبر داد ابن ابی فدیك از ابن ابی ذئب از مقبری از عبدالرحمن بن ابی سعید الخدری از پدرش که گفت: روز جنگ خندق ما از نماز بازماندیم تا پس از مغرب بورود شب تا کفایت شدیم، و این است قول خدای تعالی در سوره احزاب:

﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالِ﴾ [الأحزاب: ۲۵].

«و خدا کارزار مؤمنین را کفایت کرد».

گفت: پس رسول خدا ﷺ بلال را خواست و او را امر کرد اقامه نماز را گفت، و نماز ظهر خواند بخوبی همانطوری که در وقت خود می‌آورد انجام داد، سپس نماز عصر را

هم‌چنین، سپس اقامه کرد مغرب را چنین. سپس عشاء را نیز چنین<sup>۱</sup>، پیش از آنکه خدا آیه نماز خوف را که در سوره بقره و در سوره نساء آمده نازل کند که نماز خوف در سوره بقره آیه ۲۳۹ است و هم در سوره نساء آیه ۱۰۱، خدای تعالی فرماید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾ [البقرة: ۲۳۹].

«و اگر [از دشمن] ترسان بودید، در حال راه رفتن یا سواره [نماز را به جای آورید].»

﴿وَإِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [النساء: ۱۰۱].

«و چون پا به سفر در زمین حرکت کردید، اگر از فتنه (و حمله) کفار خوف داشتید، بر شما باکی (و گناهی) نیست که نماز خود را قصر کنید.»

و در آیه ۱۰۲ فرموده:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ﴾ [النساء: ۱۰۲].

«و هرگاه تو در میان ایشان بودی و اقامه نماز بر ایشان کردی، پس طائفه‌ای با تو بایستند و طائفه دیگر در برابر دشمن.»

و شافعی رحمته ذکر نموده حدیث صالح بن خوات را از کسی که با پیامبر صلی الله علیه و آله روز جنگ ذات الرقاع\* نماز خوف بجا آورده. سپس شافعی فرموده: در این آیه دلالت است بر آنچه من گفتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه سستی را پدید می‌آورد و خدا آن را نسخ می‌فرمود، حضرت هم سنت دیگر را بیان می‌داشت تا نسخ سنت قبلی را مبرهن و روشن دارد تا از آن سنت اول به سنت بعدی بگرایند. شافعی رحمته گوید: پس خدا تأخیر نماز را از وقت آن نسخ کرد و امر کرد که صلاه خوف را در وقت بجا آرند، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نسخ

۱- سنن نسائی: حدیث: ۱۰۷، سنن دارمی: ۳۵۸، شافعی در الأم: ۷۵ / ۱، سنن بیهقی: ۴۰۲ / ۱، مسند طرابلسی:

۲۹۵، مسند احمد: ۳ / ۲۵ و ۴۹ و ۶۷-۶۸. شیخ آل‌بانی می‌گوید: این اسناد صحیح طبق شرط مسلم است.

\*- این غزوه را ذات الرقاع می‌گویند برای آنکه قدم مجاهدین پاره پاره شد و بر قدم خود پاره پاره کهنه می‌بستند، زیرا سنگلاخ بود. و چون از دشمن وحشت داشتند نماز خوف خواندند.

نمود بواسطه فرضی که خدا در کتاب خود آورد، پس نماز را در وقت بجا آورد چنانکه گفتیم.

شافعی رحمته فرموده: خبر داد ما را مالک از نافع از ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نماز خوف را ذکر کرد و فرمود: «اگر خوفی سخت‌تر از این شد نماز را پیاده و سواره رو به قبله و به غیر قبله بخوانید»<sup>۱</sup>. شافعی فرموده: پس سنت دلالت کرده بر آنچه گفتم از اینکه قبله در نماز واجبی همیشه واجب است مگر در موقعی که ممکن نباشد رو به قبله بودن، و این وقت شمشیر زدن و فرار کردن و آنچه در این معنی باشد که نماز رو به قبله ممکن نباشد و سنت بیان کرده که نماز در وقت خود ترک نمی‌شود و هر طوری که نمازگزار در امکانش باشد باید بجا آورد.

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۳۱۹/۱، حدیث: ۹۰۰، صحیح مسلم: ۵۷۴/۱، حدیث: ۸۳۹

## فصل: استشهاد شافعی به آیات در ابطال استحسان

«خبر داد ما را» ابوسعید بن ابی عمرو، گفت: خبر داد ما را ابوالعباس محمد بن یعقوب، گفت: خبر داد ما را ربیع بن سلیمان، گفت: شافعی رحمته فرموده: حکم خدا، سپس حکم رسول الله صلی الله علیه و آله، سپس حکم مسلمین. دلیل است بر اینکه برای اهل فتوی و یا حاکم جایز نیست حکم کند و یا فتوی بدهد مگر از جهت خبر لازم العمل، و آن کتاب است، سپس سنت و یا آنچه اهل علم بدون اختلاف گفته باشند و یا قیاس بر بعض این. و جایز نیست برای او که حکم کند و یا فتوی دهد به استحسان. زیرا استحسان واجب نبوده و در یکی از این معانی نبوده. و در ضمن احتجاج نموده به قول خدای تعالی در سوره قیامه آیه ۳۶ که:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ [القيامة: ۳۶].

«آیا انسان گمان می کند که بیهوده رها می شود».

شافعی رحمته فرموده: اهل علم اختلاف ندارند در آنچه من دانسته ام که «السُدَى» کسی است که نه مورد امر باشد و نه مورد نهی، و آنکه فتوی دهد و یا حکم کند به آنچه مأمور نشده بتحقیق خود را در معانی سدی جایز دانسته، و بتحقیق خدای تعالی او را با رأیش رها نکرده که بگوید: آنچه خواسته ام، و ادعائی کند که قرآن بر خلاف او نازل شده، خدای تعالی به رسول خود در سوره انعام آیه ۱۰۶ فرموده:

﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [الأنعام: ۱۰۶].

«آنچه را که از پروردگارت نازل شده پیروی کن».

و در سوره مائده آیه ۴۹ فرموده:

﴿وَأَحْذَرُهُمْ أَنْ يَقْتَنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ [المائدة: ۴۹].

«و از آنان برحذر باش که مبدا تو را از بخشی از آنچه خدا به سویت نازل کرده است،

منحرف کنند».

سپس قومی نزد رسول خدا ﷺ آمدند و از او از اصحاب کهف سؤال کردند، فرمود: فردا به شما می‌آموزم، یعنی از جبرئیل سؤال می‌کنم و به شما یاد می‌دهم، پس خدای تعالی آیه ۲۳-۲۴ سوره کهف را نازل کرد که:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۚ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الکهف: ۲۳-۲۴].

«و البته در هیچ چیز مگو که فردا آن را بجا آورم مگر آنکه اگر خدا خواسته باشد».

و زن اوس بن صامت آمد و به رسول خدا ﷺ از اوس شکایت کرد؟ او را جواب نداد تا وحی نازل شد که

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [المجادلة: ۱].

«حقا که خدا شنید گفتار آن زنی را که درباره شوهر خود با تو مجادله می‌کرد...»<sup>۱</sup>.

و عجلانی آمد خدمت آن حضرت و زن خود را متهم کرد، رسول خدا ﷺ فرمود: درباره شما وحی نازل نشده، پس چون وحی نازل شد آنان را خواست، و ملاعنه کرد بین ایشان چنانکه خدا امر کرده بود<sup>۲</sup>. شافعی کلام را با استدلال به کتاب و سنت و دلیل عقلی بسط داده در رد حکم استحسانی نه قیاس بر کتاب و سنت و اجماع.

۱- سنن أبی داود: ۱/ ۶۷۴، حدیث: ۲۲۱۴، المستدرک علی الصحیحین، الحاکم: ۲/ ۵۲۳ حدیث: ۳۷۹۱، و حاکم در مورد این حدیث می‌گوید: «صحیح الإسناد» و ذهبی نیز به صحت آن حکم کرده است، و آلبانی می‌گوید: حسن است.

۲- نگا: صحیح بخاری: ۵/ ۲۰۱۴، حدیث: ۴۹۵۹، صحیح مسلم: ۲/ ۱۱۲۹، حدیث: ۱۴۹۲.

## فصل: در آنچه شافعی از آیات متفرقه تفسیر فرموده

«خبر داد ما را» ابو سعید، گفت: خبر داد ما را ابوالعباس، گفت: خبر داد ما را ربیع، گفت: شافعی فرموده: خدای تعالی در سوره احقاف آیه ۹ به رسول خود ﷺ فرموده:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ [الاحقاف: ۹].

«بگو: من از رسولان تازه درآمد نیستم و نمی دانم به من و به شما چه خواهند کرد».

سپس خدای ﷻ بر پیغمبر خود نازل نمود که خدا برای او آمرزیده گناه مقدم و گناه مؤخر او را. یعنی: و خدا اعلم است که گناهی که قبل از وحی کرده‌ای و آنچه پس از وحی کرده‌ای که او تو را حفظ کرد که گناه نمی‌کنی، آنچه خدا نسبت به او بجا آرد این است که از او خوشنود گردد و او اولین شافع و اولین شفاعتی که قبول میشود در روز قیامت شفاعت رسول است و او سید خلائق است.\* و شنیدم اباعبدالله محمد بن ابراهیم بن عبدان کرمانی می‌گفت: شنیدم از ابی الحسن محمد بن ابی اسماعیل العلوی در بخاری که گفت: شنیدم احمد بن محمد بن حسان مصری در مکه می‌گفت: شنیدم مزنی می‌گوید: از شافعی از آیه:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ۝ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ۱-۲].

«حقا که ما برای تو فتح نمایانی پیش آوردیم تا خدا گناه متقدم و متأخر ترا بیامرزد».

که آیه اول و دوم سوره فتح است سؤال شد؟ او گفت: معنایش این است «ما تقدم» (آنچه گذشت) از گناه پدرت آدم و ما تأخر از گناهان امت که ایشان را بواسطه شفاعت

---

\* ظاهر آیات: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ۲]، این است که پس از فتح مکه گناه بی‌صبری تو را آمرزیده چون رسول خدا ﷺ قبل از فتح بی‌صبری می‌کرد، خود و اصحاب او می‌گفتند «متی نصر الله؟» پس یاری خدا چه وقت است؟ و معانی متن بر خلاف ظاهر آیات است. و خدا در سوره نصر به رسول خود ﷺ فرموده: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ... فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ﴾ «وقتی که بیاید نصرت خدا و بظهور آید فتح .... پس بپاکی یاد کن همراه ستایش پروردگار خود و آمرزش طلب کن از وی». مترجم

داخل بهشت می‌کنم. شیخ رحمته گفته: و این گفتار ظریفی است ولی آنچه شافعی در کتاب خود گفته صحیح‌تر و به ظاهر روایت شبیه‌تر است. (مترجم گوید: خدای متعال آدم را آمرزید بکلماتی که خود به او تلقین کرد چنانکه در سوره اعراف آیه ۲۳ گفتند: ﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الاعراف: ۲۳]. «پروردگارا ما به خود ستم کردیم و اگر برای ما نیامرزی و رحم نکنی البته از زیانکاران خواهیم بود».

و توبه کردند و خدا توبه ایشان را پذیرفت و چندین هزار سال قبل از فتح مکه او را آمرزید نه اینکه توبه او را قبول نکند و بگذارد پس از فتح مکه او را بیامرزد. اینجا است که باید گفت: لغزش بزرگان بزرگ‌ترین لغزش است.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ گفت: شنیدم ابوبکر احمد بن محمد المتکلم می‌گفت: شنیدم جعفر بن احمد السامانی می‌گفت: شنیدم عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکم می‌گوید: از شافعی پرسیدم: کدام آیه بیشتر محل امیدواری است؟ فرمود آیه: ۱۶-۱۵ از سوره بلد، یعنی: ﴿يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ۝ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ۝﴾ [البلد: ۱۵-۱۶]. «طعام دادن به یتیم خویشاوند و یا مسکین نیازمند».

«خبر داد ما را» محمد بن عبدالله الحافظ گفت: خبر داد مرا ابوبکر احمد بن محمد بن یحیی المتکلم گفت: خبر داد ما را اسحاق بن ابراهیم البستی گفت: حدیث کرد مرا ابراهیم بن حرب بغدادی که از شافعی در اثنای طواف (کعبه) در مکه سؤال شد از قول خدای تعالی در سوره مائده آیه ۱۱۸:

﴿إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۖ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸]. «اگر ایشان را عذاب کنی بندگان تو هستند و اگر بیامرزی ایشان را پس بتحقیق تو خود عزیز حکیمی».

فرمود: اگر عذاب کنی که ایشان بندگان تو اند و اگر بیامرزی و اجل ایشان را عقب اندازی و بر ایشان منت بگذاری بتوبه و مغفرت.

«خبر داد ما را» ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی که گفت: شنیدم محمد بن

عبدالله بن شاذان می گوید: شنیدم جعفر بن احمد الخلاطی می گوید: شنیدم ربیع بن سلیمان می گوید: از شافعی سؤال شد از قول خدای تعالی در سوره بقره:

﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۵].

«و البته البته شما را به مقداری از ترس و گرسنگی و کاهش مالها و نفسها و محصولات امتحان می کنیم، و صابران را (به پاداش) مژده بده».

فرمود: خوف، ترس از دشمن است، و جوع گرسنگی ماه رمضان است، و نقص اموال زکات است، و انفس، امراض است، و ثمرات، صدقات است، و صابرین را بشارت بده بر ادای آنها.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ، گفت: خبر داد مرا ابو عبدالله الزبیر بن عبدالواحد الحافظ استرآبادی، گفت: شنیدم ابوسعید محمد بن عقیل فاریابی می گوید: مزنی و ربیع گفتند که ما روزی نزد شافعی بودیم که مردی آمد و به او گفت: سؤال کنم؟ شافعی گفت: سؤال کن. او گفت: چه چیز در دین خدا حجت است؟ شافعی گفت: کتاب خدا، او گفت: دیگر چه؟ گفت: سنت رسول خدا، او گفت: دیگر چه؟ گفت: اتفاق امت، او گفت: از کجای کتاب خدا اتفاق امت را گفتی؟ پس شافعی تدبر کرد ساعتی، آن مرد گفت: تو را سه روز مهلت دادم برای جواب، پس رنگ شافعی تغییر کرد، سپس شافعی رفت و چند روزی بیرون نیامد، پس روز سوم از خانه بیرون آمد و بزودی آن مرد سائل آمد و سلام کرد و نشست و گفت: حاجت من چه شد؟ شافعی رحمه الله گفت: بلی، «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و آیه ۱۱۵ سوره نساء را که در حجیت اتفاق امت است برای او خواند:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].

«و هر کس پس از روشن شدن هدایت خدا برایش، با رسول دشمنی و مخالفت کند و راهی



جز راه مؤمنین پیش گیرد، واگذاری او را به آنچه دوست دارد و او را به دوزخ درآوریم که جای بازگشت بدی است».

و گفت: خدا فرموده: ﴿نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ﴾ «او را به دوزخ بریم»، و خدا کسی را به دوزخ وارد نمی‌کند برای مخالفت مؤمنین مگر آنکه راه مؤمنین واجب الاتباع باشد. آن مرد گفت: راست گفתי و برخاست و برفت. شافعی گفت: قرآن را در هر روز و شب سه مرتبه خواندم تا بر این آیه واقف شدم و این حکایت مبسوط‌تر از این است، من نقل کرده‌ام در کتاب مدخل.

«ما را خبر داد» محمد بن عبدالله الحافظ گفت: شنیدم ابو محمد جعفر بن محمد بن الحارث می‌گوید: شنیدم ابا عبدالله الحسین بن محمد بن الضحاک معروف به ابن بحر می‌گوید: شنیدم اسماعیل بن یحیی المزنی می‌گوید: شنیدم ابن هرم القرشی می‌گوید: شنیدم شافعی در آیه ۱۵ سوره مطفین:

﴿كَأَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحُجُوبُونَ﴾ [المطفین: ۱۵].

«این چنین نیست که آنان می‌پندارند، بلکه اینان در آن روز از پروردگارشان محجوب‌اند».

می‌گوید: چون ایشان را در غضب خود محجوب کرد در این دلیل است که او را در حال خوشنودی می‌بینند.

«ما را خبر داد» ابو عبدالله محمد بن حیان القاضی گفت: خبر داد ما را محمد بن عبدالرحمن بن زیاد گفت: خبر داد مرا ابو یحیی الساجی و یا با مشافهه مرا اجازه داد گفت: حدیث کرد ما را ربیع که گفت: از شافعی رحمه الله شنیدم که در تفسیر کتاب خدای عز وجل می‌گفت: مشیت مخصوص اوست نه خلق او، و مشیت اراده او است، خدای عز وجل در سوره انسان آیه ۳۰ و در سوره تکویر آیه ۲۹:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الانسان: ۳۰].

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: ۲۹].

«خواست شما نمی‌شود مگر آن که خدا بخواهد».

می‌فرماید: پس به خلق خود اعلام کرد که مشیت مؤثر مخصوص او است.

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ گفت: خبر داد مرا ابو احمد بن الحسن، گفت: خبر داد ما را عبدالرحمن بن محمد الحنظلی، گفت: خبر داد ما را ابو عبدالملک بن عبدالحمید المیمونی، گفت: حدیث کرد مرا ابو عثمان محمد بن محمد بن ادریس الشافعی گفت: شنیدم شبی پدرم با حمیدی سخن می‌گفت، و علیه مرجئه حجت می‌آورد و به آیه احتجاج آورد، از قول خدای تعالی در سوره بینه آیه ۱۵ که فرموده:

﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ۝﴾ [البینه: ۵].

«مردم مأمور نشدند مگر برای عبادت خدا به اخلاص دین برای او که مایل به حق باشند و نماز را اقامه کنند و زکات را بدهند و این است دین پا بر جا».

در کتاب ابی الحسن محمد بن الحسن القاضی قرائت کردم در آنچه خبر داده بود او را ابو عبدالله محمد بن یوسف بن نصر، گفت: خبر داد ما را ابن الحکم گفت: شنیدم شافعی رحمته در ذیل قول خدای تعالی در سوره روم آیه ۲۷ فرموده:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ [الروم: ۲۷].

«و اوست خدائی که ابتداء خلق می‌کند سپس آن را بر می‌گرداند و این بر گردانیدن بر او آسانتر است» می‌فرمود: معنی این است که آسانتر در عبرت گرفتن شما است (نسبت به فهم شما عود و ترکیب آسانتر از ایجاد و ترکیب از عدم است). خدائی که می‌گوید: باش پس انسانی می‌آید ترکیب شده به دو چشم و دو گوش و بند و بند و آنچه در آنست از رگ‌ها، چنین امری به فهم شما سخت‌تر است از اینکه چیز بوده را برگرداند و بگوید: برگرد به آنچه قبلاً بودی. و گرنه برای خدا سهل و آسانتر معنی ندارد.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ گفت: خبر داد ما را ابو العباس محمد بن یعقوب گفت: خبر داد ما را ربیع بن سلیمان گفت: خبر داد ما را شافعی، گفت: خبر داد ما را ابراهیم بن سعد از ابن شهاب از عامر بن سعد از پدرش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بزرگ‌ترین جرم مسلمین در میان مسلمین، جرم کسی است که از چیزی که حرام نبوده

سؤال کند و بخاطر سؤال او حرام شود»<sup>۱</sup>. شافعی گفت: و خدای عزوجل در سوره مائده آیه ۱۰۱-۱۰۲ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْءَانُ تُبَدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾﴾ [المائدة: ۱۰۱-۱۰۲].

«ای مؤمنین، از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار و عیان شود شما را ناراحت کند، و اگر هنگام نزول قرآن از آنها بپرسید برایتان روشن شود، خدا از آنچه قبلاً سؤال نمودید در گذشت که خدا غفور و بردبار است، بتحقیق پیش از شما قومی از این سؤال‌ها کردند سپس به (جواب) آنها کافر شدند».

شافعی گوید: مسائلی بوده که چیزی در مورد آنها نازل نبوده هرگاه وحی نازل شود مورد کراهت باشد، و معنی کراهت این است که سؤال کنند از چیزی که حرام نبوده، پس اگر خدا در کتاب خود و یا بر زبان رسول خود حرام کند، حرام ابدی گردد مگر آنکه خدا حرمت آن را نسخ کند در کتابش و یا بر زبان رسولش سنتی را به سنتی.

«ما را خبر داد» ابوعبدالله الحسن بن محمد بن فنجویه در دامغان، گفت: خبر داد ما را فضل بن فضل کنندی، گفت: حدیث کرد ما را زکریا بن یحیی الساجی، گفت: شنیدم ابا عبدالله (برادرزاده ابن وهب) می گوید: شنیدم شافعی رحمته الله می گوید: امت بر سه معنی است: اول، بمعنی دین مانند قول خدای تعالی در سوره زخرف آیه ۲۲:

﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ [الزخرف: ۲۲].

«ما پدران خود را بر دینی یافتیم».

دوم، بمعنی زمان، مانند قول خدای تعالی در سوره یوسف آیه ۴۵:

﴿وَأَدَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ﴾ [یوسف: ۴۵].

«پس از زمانی بیاد آورد».

سوم، بمعنی مقتدا و معلم، مانند قول خدای تعالی در سوره نحل آیه ۱۲۰:

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۲۶۵۸/۶، حدیث: ۶۸۵۹، و صحیح مسلم: ۱۸۳۱/۴، حدیث: ۲۳۵۸.

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾ [النحل: ۱۲۰].

«ابراهیم مقتدا و معلم و برای خدا خاضع بود».

(البته معنی دیگر امت بمعنی فرقه و طائفه می باشد).

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ، گفت: حدیث کرد مرا ابوبکر احمد بن محمد بن ایوب الفارسی مفسر، گفت: خبر داد ما را ابوبکر محمد بن صالح بن الحسن البستانی در شیراز، گفت خبر داد ما را ربیع بن سلیمان المرادی، گفت: خبر داد ما را محمد بن ادیس الشافعی رحمته، گفت: خبر داد ما را ابراهیم بن سعد از شهاب از سعید بن مرجانه گفت: عکرمه به ابن عباس گفت که ابن عمر این آیه ۲۸۴ بقره را تلاوت کرد:

﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۴].

«و اگر مکنونات و آنچه در جانتان است ظاهر سازید و یا مخفی کنید، خدا شما را بآن محاسبه می کند».

پس گریه کرد، سپس گفت: و الله اگر خدا ما را بآن مؤاخذه کند البته هلاک شویم. پس ابن عباس گفت: خدا رحمت کند ابا عبدالرحمن یعنی ابن عمر را، هنگامی که این آیه نازل شد، مسلمین همین حالت را یافتند، پس برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر کردند، پس آیه ۲۸۶.

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«خدا هیچ کس را جز باندازه وسعتش تکلیف نکند».

نازل شد از قول و عمل. ولی حدیث نفس و خیالات ذهنی از چیزهایی است که باختیار احدی نیست و احدی بر آن توانا نیست\*.

---

\* تحقیق آنست که گناهان جوانح که منحصر قلبی است و مربوط به جوارح نمی باشد، مانند شرک و نفاق و سوء ظن به خدا، مستقلاً حساب دارد چه ظاهر گردد و چه مخفی باشد. و اما گناهایی که مربوط به جوارح است، اگر قصد قلبی کند و عمل نکند یعنی ظاهر نسازد بخشیده شده و حساب ندارد.

## فصل: در تفسیر و معانی رسیده از شافعی در طهارات و نمازها

«ما را خبر داد» محمد بن موسی بن الفضل، گفت: خبر داد ما را ابوالعباس محمد بن یعقوب، گفت: خبر داد ما را ربیع بن سلیمان، گفت: خبر داد ما را شافعی رحمته الله که گفت: خدای جل ثناؤه در سوره مائده آیه ۶ فرموده:

﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ﴾ [المائدة: ۶].

«هر گاه به نماز برخیزید بشوئید صورت‌ها و دست‌هاتان را .... تا آخر».

شافعی رحمته الله فرمود: نزد مخاطبین روشن بود که شستن همانا با آب می‌باشد و نزد مخاطب معلوم است که آب را خدا خلق کرده و برای آدمیان در آن صنعتی نیست. و ذکر آب عمومیت دارد چه آب آسمان و چه آب نهرها و چاه‌ها و چاله‌ها و دریاها چه گوارا از تمام اینها و چه تلخ و شور، مساویند در اینکه پاک می‌کنند، و برای کسی وضو گیرد و یا غسل کند طهارت حاصل می‌گردد.

و شافعی رحمته الله در قول خدای عز وجل: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾، «بشوئید صورت‌هاتان را»، فرمود: مخالفی نمی‌دانم در اینکه صورت در شستن وضو آنچه ظاهر است مقصود می‌باشد نه آنچه باطن است. و گوید: معقول این است که صورت از محل روئیدن موی سر است تا دو گوش و محل ریش و چانه. و در قول خدای تعالی: ﴿وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾. «و دست‌هاتان را تا مرفق‌ها»، گوید: و مخالفی ندانستم که مرفق باید شسته شود. و در قول خدای تعالی: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾، «سر‌هاتان را مسح کنید»، گوید: معقول در آیه این است که آن کس که مقداری از سرش را مسح کند همانا مسح نموده، و آیه جز همین را نمی‌گوید، و این ظاهرترین معانی آنست و یا تمام سرش را مسح کند. شافعی رحمته الله گوید: سنت دلالت دارد بر اینکه بر انسان مسح تمام سر واجب نیست و هرگاه سنت بر این دلالت کرد پس معنی آیه این می‌شود که هر کس جزئی از سرش را

مسح کرد او را کافی است.

قول خدای تعالی: ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ شافعی رحمته گوید: ما به فتح «أرجلكم»، قرائت می‌کنیم بمعنای: «اغسلوا أرجلكم» «پاهای خود را بشوئید». گوید: و نشنیدم مخالفی در اینکه دو کعب را که خدای تعالی ذکر کرده، دو کعبی است که بالا آمده و آن دو، محل جمع ساق و قدم است، و اینکه شستن بر آنها است. گویا معنی چنین است که: «قدم‌های خود را تا شستن دو کعب بشوئید». و در غیر این روایت گفته، کعب را کعب می‌گویند چون از محل خود بالا آمده و خارج شده و به روغنی که جمع شده و روی هم رفته، می‌گویند، کعب سمن، و پستان چون بالا رفت آن را کعب گویند.

شافعی رحمته گوید: در روایت ما از ابی سعید و اصل مذهب ما این است که بشوید هر طور خواسته باشد، و اگر چه قطعه قطعه باشد، زیرا خدای تبارک و تعالی فرموده: ﴿حَتَّى تَغْتَسِلُوا﴾.

شافعی رحمته فرموده: و رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت چنانچه خدا امر کرده بود و ابتدا کرد به آنچه خدا به آن ابتدا کرده، پس بهتر این است که بر وضوگیرنده در وضو دو چیز است: اول اینکه ابتدا کند به آنچه خدا و رسول ابتدا کرده، و دیگر اینکه به تمام و کمال انجام دهد. و این مسئله شبیه است به مسئله صفا و مروه که خدای تعالی در سوره بقره آیه ۱۵۸ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۵۸].

«براستی که صفا و مروه از شعائر خدا است».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در طواف ابتدا کرد به صفا، و فرمود: «ابتدا می‌کنیم به آنچه خدا به آن ابتدا کرده است»<sup>۱</sup>.

۱- صحیح مسلم: ۸۸۶/۲، حدیث ۱۲۱۸، موطأ مالک: ۳۷۲/۱، حدیث ۸۲۹، سنن أبی داود: ۱۸۲/۲، حدیث ۱۹۰۵، سنن ترمذی: ۲۱۶/۳، حدیث ۸۶۲ و فرموده: «حسن صحیح»، سنن نسائی: ۲۳۹/۵، حدیث ۲۹۶۹.

شافعی گوید: و خدا دو دست‌ها و دو پاها را با هم ذکر کرده و من دوست می‌دارم که ابتدا شود به راست، و اگر به چپ ابتدا کرد بد کرده ولی اعاده بر او نیست.

و در قول خدای عزوجل: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...﴾ [المائدة: ۶]. «هرگاه به نماز برخیزید بشوئید صورت‌ها و دست‌هایتان را ....» شافعی رحمه الله گوید: ظاهر این است که هر کس برای نماز قیام می‌کند بر او است که وضو گیرد. و محتمل است که در مورد خاصی نازل شده باشد. و شنیدم از یکی از کسانی که به قرآن دانا بود گمان می‌کرد این آیه نازل شده در حق آنان که از خواب برخاسته‌اند. و گمان می‌کنم صحیح گفته باشد، زیرا در سنت دلیلی است که هر کس از خواب برخاسته وضو گیرد. شافعی رحمه الله گوید: وضوئی که خدا ذکر کرده با راهنمایی سنت، بر کسی است که بول و غائطی نکرده، اما اگر بول و غائط کرده باید استنجاء کند با آب و یا با سنگ. زیرا بول و غائط نجسند و با جزئی از بدن تماس پیدا کرده‌اند. و اگر با سنگ استنجاء شود باز با آب شسته شود نزد من بهتر است. و گفته شده که قومی از انصار با آب استنجاء می‌کردند و آیه ۱۰۸ سوره توبه:

﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ [التوبة: ۱۰۸].

«در آن مسجد مردانی هستند که پاک شدن خود را دوست می‌دارند و خدا پاکان را دوست می‌دارد».

نازل شد.

شافعی رحمه الله گوید: و معقول است که چون خدای تعالی غائط را در آیه وضو ذکر کرده، غائط تخلی است و چون تخلی کرد بر او وضو واجب است. سپس شافعی رحمه الله از غیر کتاب حجت آورده در وجوب وضو بواسطه با د و بول و مدی و ودی و غیر اینها که خارج می‌شود از راه حدث. و در قول خدای تعالی: ﴿أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾ «یا با زنان نزدیکی نمودید» که در آیه ۴۳ سوره نساء و آیه ۶ سوره مائده آمده. شافعی رحمه الله گوید: خدای تعالی ذکر کرده وضو را بر آنکه بر خیزد به نماز مانند آنکه از خواب برخیزد. و

ذکر کرده طهارت جنب را، سپس بعد از آن فرموده: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا﴾ [المائدة: ۶]. «و اگر شما بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از محل غائط آمد و یا مس کردید زنان را و آبی نیافتید تیمم کنید». پس گویا وضو را واجب دانسته از غائط و واجب دانسته از لمس با زنان. پس گویا مقصود لمس بدست و بوسه است نه جنابت. سپس استدلال کرده به اخباری که ذکر کرده است. ربیع گوید: مقصود از لمس، لمس با کف دست است، آیا نمی بینی که رسول خدا ﷺ نهی کرده از خرید ملامسه، ملامسه این است که مرد به جامه دست بمالد و زیر و رو نکند. چنانکه شاعری لمس را در رسیدن کف دست استعمال کرده، و چنین یافتیم در کتابم. و بتحقیق دیگران از ربیع از شافعی روایت کرده اند که گفت: خبر داد ما را ابو عبدالرحمن السلمی، گفت: خبر داد ما را حسین بن رشیق المصری باجازه، گفت: خبر داد ما را احمد بن یحیی بن حریر النحوی، گفت: شنیدم ربیع بن سلیمان می گوید: پس معنائی که از شافعی نقل شد ذکر کرده.

خبر داد ما را ابو سعید از ابو العباس از ربیع که شافعی رحمه الله گوید: خدای تعالی در سورة نساء آیه ۴۳ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا﴾ [النساء: ۴۳].

«ای مؤمنین، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گوید و نه در حال جنابت تا آنکه غسل نمایید مگر آنکه مسافر باشید».

پس خدای جل ثناؤه واجب کرده غسل از جنابت را، و در زبان عرب معروف بوده که جنابت، جماع است و اگر چه آب جهنده ای نباشد (یعنی منی خارج نشود) و همچنین این معنی است در حد زنا و واجب شدن مهر و غیر آن، و هر کس خطاب شود به اینکه فلانی از فلانه زن جنب شده می فهمد که با او هم بستر شده و اگر چه منی نیامده باشد.

و به همین اسناد شافعی گوید: و خدا واجب کرده غسل را ولی ذکر نکرده به چه ابتدا



کند، پس چون غسل کننده غسل کند بهر نحو که باشد کافی است. والله اعلم. و همچنین کافی نیست مگر آنکه تمام بدنش را غسل دهد.

«ما را خبر داد» ابو عبدالله الحافظ گفت: خبر داد ابو العباس از ربیع که شافعی فرمود: خدای تعالی فرموده:

﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾ [المائدة: ۶]. «با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت‌هایتان و دست‌هایتان بکشید»، گوید: این آیه در غزوه بنی‌المصطلق نازل شد که گردنبد عایشه رضی الله عنها پاره شد، پس مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله معطل شدند و آبی نداشتند و خدا آیه تیمم را نازل کرد.<sup>۱</sup> عده‌ای از قریش و اهل علم به تاریخ و غیر ایشان ما را به این مطلب خبر دادند و در آن حدیثی از مالک رسیده که در کتاب معرفت ذکر شده.

«ما را خبر داد» ابو سعید بن ابی عمرو از ابو العباس از ربیع که شافعی رحمه الله گفت: خدای تعالی فرموده: ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ «خاک پاکی را قصد کرده تیمم کنید»، گوید: هر چه به آن صعيد گفته شود که مخلوط به نجاست نباشد تیمم به آن خوبست. و صعيد گفته نمی‌شود مگر به خاک دارای غبار. و اما بیابان زبر و درشت و تل ریگ، پس به آن صعيد گفته نشود.

و بهمین اسناد شافعی گوید: خدای تعالی فرموده: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾ تا آخر، و در ذیل آن فرموده: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا...﴾ [المائدة: ۶]. «و اگر بیمار و یا مسافر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا با زنان آمیزش نمودید و آبی نیافتید پس تیمم کنید...» که دلالت دارد بر اینکه تیمم مباح است در دو حالت: یکی سفر و نایابی آب و دیگر مرض بیماری، در حضر باشد و یا در سفر، و دلالت دارد که بر مسافر است طلب آب، زیرا فرموده: ﴿فَلَمْ

۱- نگا: صحیح بخاری: ۱/ ۱۲۷، حدیث: ۳۲۷، صحیح مسلم: ۱/ ۲۷۹، حدیث: ۳۶۷.

تَجِدُوا مَاءً» و هر کس بیرون رفت از شهر خود به جای دیگر، اسم مسافر بر او صدق می‌کند، کوتاه باشد و یا طولانی، و از سنت دلیلی نیست که بعضی از مسافرین تیمم بکنند و بعضی نکنند. پس ظاهر قرآن اینست که هرکس مسافر باشد چه نزدیک و چه دور تیمم کند. شافعی رحمه الله گوید: هرگاه مریض شد، چه در حضر و چه در سفر، واجد آب باشد و یا نباشد، تیمم کند، و مرض اسم جامعی است برای امراض مختلفه. پس آنچه شنیدم این است که برای مرد است که تیمم کند در جراحت، زیرا در همه اینها از مس آب می‌ترسد که تلف شود و یا مرض زیاد گردد. و در قدیم بروایت زعفرانی از او گفته که: اگر از رسیدن آب ترس تلف و یا شدت مرض دارد تیمم کند. و در کتاب البُیَاطی گوید: هرگاه بترسد از رسیدن آب که بمیرد و یا زیاد گردد که بیشتر شود تیمم کند و نماز بجا آرد، و اعاده بر او نیست، زیرا خدا برای مریض تیمم را مباح نموده است. و گفته شده که آن مرض، جراحت و جدری و آنچه به معنی این دو بوده، باشد. و تب و مانند آن نیست. و همچنین چشم درد و غیر آن.

شافعی رحمه الله گوید: در روایت ما خدا برای نماز وقت‌ها قرار داده، پس احدی قبل از آن وقت‌ها حق ندارد نماز کند. و همانا امر شده به قیام به آن، چون وقت آن داخل شد. و همچنین امر شده به تیمم وقت قیام نماز و نایابی آب. پس کسی که تیمم کرد برای نمازی قبل از وقت نماز و قبل از طلب آب برای نماز، حق ندارد با آن تیمم نماز بخواند. «ما را خبر داد» ابو سعید از ابو العباس از ربیع که شافعی رحمه الله گوید: و همانا گفتم: با آبی که غیر با آن وضو گرفته، مردی وضو نگیرد زیرا خدای تعالی می‌فرماید: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ﴾ و معقول این است که صورت شسته نمی‌شود مگر با آب ابتدائی، (نه آب استعمال شده)، سپس بر او در دو دست هم نزد من مانند حکم صورت است که باید با آب ابتدائی بشوید. پس اگر با آبی که صورت را شسته اعاده دهد گویا بین دو دست و صورت را مساوی ننموده. و بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هر عضوی آب جدیدی می‌گرفت.

و بهمین اسناد شافعی رحمته گوید: خدای تعالی فرموده: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ...﴾ تا ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ امر خدا به شستن کعبین شده و این امر برای هر وضو گیرنده است، و احتمال دارد برای بعضی از وضو گیرندگان نباشد پس مسح رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی خف و موزه دلالت دارد که مسح بر کعب بر کسی است که خف ندارد، و بر خف یا موزه وقتی است که موزه را با کمال طهارت پوشیده باشد. چنانکه نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله، دو نماز را با یک وضو، و چند نماز با یک وضو، دلالت دارد که وجوب وضو بر بعضی است که وضو ندارند. نه اینکه مسح (بر خفین) بر خلاف کتاب خدا باشد و نه اینکه وضو و شستن قدمین بر خلاف کتاب خدا باشد. در روایت من از ابی عبدالله از ابی العباس از ربیع از شافعی زیاد شده جمله: همانا غسل و شستن کمال است و مسح (بر خفین) اجازه کمال است، و هر کدام را خواست بجا آرد.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تبارک و تعالی فرموده: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا...﴾ «هرگاه به نماز برخیزید پس بشوئید...» و سنت دلالت دارد بر اینکه وضو از حدث است، و خدا فرموده:

﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا...﴾ [النساء: ۴۳]. «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گوئید و نه در حال جنابت تا آنکه غسل نمایید مگر آنکه مسافر باشید»، پس وضو در کتاب خدا عام است از هر حدثی، و امر خدا در حالت جنابت به غسل، دلیل بر این است که غسل واجب نیست مگر از جنابت، مگر اینکه دلیلی آید بر غسلی که ما آن را بواسطه سنت واجب بدانیم، و سنت دلالت دارد بر وجوب غسل جنابت، و دلیل روشن ندانستم بر وجوب غسل غیر جنابت و جوبی که غیر آن کافی نباشد. و بتحقیق در غسل جمعه چیزی روایت شده و کسانی به غیر آنچه ما گفتیم رفته اند و زبان عرب وسیع است. سپس شافعی آنچه در جمعه روایت شده ذکر کرده و تأویل آن را ذکر نموده و سنتی را که دلالت بر وجوب آن دارد در حال اختیار ذکر کرده و نظافت و تغییر بو را وقت اجتماع

مردم ذکر نموده در کتاب «المعرفة».

و در آنچه ابوعبدالله مرا خبر داده با اجازه از ربیع، گوید: شافعی گفته: خدای تعالی در  
سوره بقره آیه ۲۲۲ فرموده:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ  
يَطْهُرْنَ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«و سؤال می‌کنند از تو درباره حیض زنان، بگو در آن آزاری است، پس در وقت حیض از  
زنان کناره‌گیری کنید و با ایشان آمیزش نکنید تا پاک شوند».

پس روشن کرده که زن حائض طاهر نیست و ما را امر کرده که نزدیک او نشویم تا  
پاک شود. و نه وقتی که پاک شد تا آنکه تطهیر یعنی غسل کند و از کسانی شود که نماز  
بری او جایز است.

و در قول خدای تعالی: ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ  
التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. «پس چون تطهیر کردند، از آنجا که خدا  
امرتان کرده و مقرر داشته (طریق طبیعی) نزدیک ایشان بیایید». گوید: بعضی از اهل علم به  
قرآن گفته‌اند که چون تطهیر کردند از جائی که خدا شما را امر کرده با ایشان آمیزش و  
نزدیکی کنید یعنی در قُبُل که محل حیض است، و آیه محتمل اینست. و محتمل است که  
کناره‌گیری از تمام بدنشان در هنگام حیض باشد. و سنت رسول ﷺ دلالت دارد که  
کناره‌گیری از زیر لنگ ناف به پایین است و بالاتر مباح است.

شافعی رحمه الله گوید: بیان کردیم در قول خدای تعالی: ﴿حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾، «تا پاک شوند» که  
زنان حیض شده در حال طهارت نیستند، و خدا بر جنب حکم کرده که نماز نکند تا  
غسل کند، پس بیان شده مدتی برای طهارت از جنب نیست مگر غسل، و برای طهارت  
حائض مدتی نیست مگر رفتن حیض، سپس غسل. زیرا خدا فرموده: ﴿حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾،  
«تا پاک شوند»، و این گذشتن حیض است، و جمله: ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ﴾، «پس چون تطهیر

کنند» یعنی بغسل، زیرا سنت دلالت دارد که طهارت حائض غسل است. و دلالت دارد بر بیان آنچه خدا در کتاب خود راهنمایی کرده که حائض نماز نخواند، پس حدیث عایشه را ذکر کرده که به او فرموده: «به خانه کعبه طواف مکن تا پاک شوی»، دلالت دارد که نماز نخواند زیرا حائض غیر طاهر است مادامی که در حیض است، و لذا خدا فرموده: ﴿حَتَّى يَطْهَرْنَ﴾، «تا پاک شوند».

شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۳۸-۲۳۹ فرموده:

﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَنِتِينَ ۚ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا...﴾ [البقرة: ۲۳۸-۲۳۹].

«همه نمازها و نماز میان‌تر را محافظت کنید و بحال فروتنی برای خدا قیام کنید. و اگر از دشمنی خوف داشتید، پس پیاده یا سواره نماز را بخوانید».

پس چون خدا در تأخیر نمازها در حال خوف اجازه نداده. و اجازه داده که هر طور ممکن است پیاده یا سواره نماز را بجا آورند، و در سوره نساء آیه ۱۰۳ فرموده:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳].

«نماز بر مؤمنین بوقت معین واجب و نوشته شده».

و هر کس از عقلاء بالغ شد بترک نماز و تأخیر از وقت آن، عصیان کرده اگر فراموش نکرده باشد. و حائض بالغه و عاقله به یاد نماز است و طاقت آن را دارد. و حکم خدا این بود که زوج او در حال حیض نزدیک او نشود. و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت کرده که هرگاه بر زوج خود حرام بود نماز بر او حرام است. این دلیل است که واجب الهی در ایام حیض از او زائل شده در حالی که عاقله و ذاکره و دارای طاقت است و قضاء بر او نیست. و چگونه قضا کند چیزی را که بر او واجب نشده. و این چیزی است که مخالفی برای آن نمی‌دانم.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحافظ رحمته از ابو العباس محمد بن یعقوب الأصم از ربیع بن سلیمان که گفت: شافعی رحمته فرموده: و از بعضی از اهل علم نقل شده

که شنیدم خدای تعالی نمازی را واجب کرد قبل از وجوب نمازهای پنجگانه، در سوره مزمل آیات ۱ تا ۴ فرمود:

﴿يَتَأْتِيهَا الْمَزْمَلُ ۝ فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا ۝ نِصْفَهُ أَوْ أَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ۝ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ۝﴾ [المزمل: ۱-۴].

«ای گلیم بر خود پیچیده، شب را قیام کن مگر اندکی، نیمی از آن و یا کمی از آن کم تر، و یا بر آن بیفز، و قرآن را بسرود بخوان سرودنی».

سپس این نسخ شد در همین سوره و در آیه ۲۰ همان سوره فرمود: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَعَاخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَعَاخِرُونَ يَقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ [المزمل: ۲۰].

«پروردگار تو می داند که تو بر می خیزی کم تر از دو ثلث شب را و نیمی از آن و ثلث آن را و گروهی از آنان که با تو هستند بر می خیزند و خدا اندازه می دهد شب و روز را، خدا دانست که هرگز آن را احصاء نمی کنید، پس توبه شما را پذیرفت، پس هر چه میسر است از قرآن قرائت کنید، خدا دانست که بعضی از شما بیمار و بعضی از شما مسافرنند و در پی فضل خداوند و دیگرانی در راه خدا قتال می کنند، پس آنچه میسر است از قرآن قرائت کنید و نماز را بپای دارید و زکات بدهید».

شافعی گوید: و چون خدای عزوجل امر کرد به قیام شب، نصف آن و یا زیاده بر آن، تخفیف داد و فرمود: «آنچه میسر است قرائت کنید از قرآن». و بیان کرد در کتاب خود نسخ قیام شب و نصف آن را بقول خود که آنچه میسر است. سپس احتمال داده شده در این آیه دو معنی: یکی اینکه این قرائت میسر واجب ثابتی باشد که واجب دیگری را نسخ کرده. و احتمال دیگر واجب منسوخی باشد که زایل شده به آیه دیگری که در سوره اسراء آیه ۷۹ فرموده:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ [الاسراء: ۷۹]

[۷۹]

«و بعضی از شب را بیدار باش بنماز تا برای تو نافلة باشد شاید که پروردگارت تو را مقام ستوده‌ای بدهد».

که نماز نافلة بخوانند غیر از آنچه میسر بوده، پس واجب است که به سنت استدلال شود بر یکی از این دو معنی. پس یافتیم سنت رسول ﷺ را که دلالت دارد بر اینکه واجب نیست جز نماز پنجگانه. پس گفتیم: واجب پنج است و غیر آن از نمازی که قبلاً واجب بوده نسخ شده بآن، و ما دوست نداریم برای احدی که ترک نافلة کند به آنچه بر او خدا و کتاب خود میسر کرده، و بهر حال هر چه بیشتر، به سوی ما محبوبتر، سپس ذکر کرده حدیث طلحه بن عبیدالله و عباد بن الصامت را درباره نمازهای پنجگانه.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابو العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته الله گوید، و ذکر کرده همین مطلب را به لفظ دیگر. سپس گوید: گفته شده: آیه مزمل نسخ شده به آیه ۷۸-۷۹ سوره اسراء که فرموده:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾  
﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾ [الاسراء: ۷۸-۷۹].

«نماز را به پادار وقت میل و زوال خورشید در نصف النهار تا تاریکی شب که نماز عشاء باشد و بپادار قرائت کردن فجر را زیرا قرائت فجر (نماز صبح) مشاهده شده است و بعضی از شب نماز نافلة کن برای خود».

که او را اعلام کرد که نافلة است نه واجب، و اینکه نمازهای واجب آنست که ذکر شده از شب و روز.

شافعی گوید: و گفته می‌شود: در قول خدای تعالی در سوره روم آیه ۱۷ که فرموده:

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾ [الروم: ۱۷].

«پس تنزیه خدا هنگامیست که شب می‌کنید».

نماز مغرب و عشاء است، و ﴿وَحِينَ تَصْبِحُونَ﴾، و هنگامی که صبح می کنید، نماز صبح است. ﴿وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ﴾ [الروم: ۱۸]، «و خاص او است ستایش در آسمان ها و زمین در حال عشی» عصر است، ﴿وَحِينَ تُظْهِرُونَ﴾ ظهر است. شافعی گوید: و چه قدر شبیه است آنچه گفته به قول دیگر و الله اعلم. و بهمین اسناد سابق شافعی گفته: خدای ﷻ محکم گردانید در کتابش آنچه واجب کرد از نمازها را بوقت. والله اعلم. همان وقتی که ما در آن نماز می خوانیم. و در سوره نساء آیه ۱۰۳ فرموده:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳].

یعنی: «نماز بر مؤمنین نوشته شده بوقت».

و بهمین اسناد شافعی گوید: خدای تعالی در سوره نساء آیه ۴۳ فرموده: ﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾ [النساء: ۴۳]. «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید»، گوید: گفته می شود: این آیه قبل از تحریم خمر نازل شده، و هر چه باشد چه قبل نازل شده باشد و چه بعد، هر کس در مستی نماز بخواند نماز او کافی نیست برای نهی خدای ﷻ از نماز تا بداند چه می گوید. و معقول این است که نماز قول و عمل است و امساک در مواضع مختلفه و آن را طبق آنچه امر شده اداء نمی کند مگر کسی که عاقل باشد.

و به این اسناد شافعی رحمه الله فرموده: خدای تعالی در سوره مائده آیه ۵۸ فرموده:

﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا﴾ [المائدة: ۵۸].

«چون برای نماز ندا کردید آن را مسخره و بازی گرفتند».

و در سوره جمعه آیه ۹ فرموده:

﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: ۹].

«چون در روز جمعه برای نماز ندا شد پس سعی کنید به سوی ذکر خدا».

در این دو آیه خدا اذان را ذکر کرده، والله اعلم، و معلوم است که مقصود به این دو



آیه نماز واجب است. و رسول خدا ﷺ اذان را سنت قرار داد برای نماز واجب و احدی از او نقل نکرده که او امر کرده باشد برای نماز غیر واجب اذان گفته شود.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح از مجاهد در قول خدای تعالی در سوره انشراح آیه ۴:

﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ [الشرح: ۴].

که خدا فرموده: «ما ذکر تو را بلند کردیم» که من ذکر نشوم مگر تو با من ذکر شوی: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله». شافعی رحمه الله فرموده: و الله اعلم، یعنی ذکر او وقت ایمان به خدا و اذان، و محتمل است ذکر او و وقت تلاوت قرآن و وقت عمل به طاعت، و خودداری از معصیت باشد.

و در فضیلت تعجیل به نمازها استدلال کرده به قول خدای عزوجل در سوره اسراء آیه ۷۸:

﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ [الاسراء: ۷۸].

«نماز را بپادار وقت میل و زوال خورشید».

و دلوک خورشید میل اوست از وسط السماء (که باید تعجیل کرد و همان وقت نماز خواند) و به آیه دیگر در سوره طه آیه ۱۴:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴].

«نماز را برای یاد من بر پا دار».

و به آیه ۲۳۸ سوره بقره:

﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ﴾ [البقرة: ۲۳۸].

«بر نمازها محافظت کنید».

و محافظت بر چیزی تعجیل آن است.

و شافعی در محل دیگر گوید: و کسی که نماز را در اول وقت آن مقدم دارد سزاوارتر به محافظت است از آنکه از اول وقت عقب عقب انداخته.

و شافعی در محل دیگر گوید: و کسی که نماز را در اول وقت آن مقدم دارد سزاوارتر

به محافظت است از آنکه از اول وقت عقب انداخته.

و شافعی در قول خدای تعالی: ﴿وَالصَّلَاةَ الْوُسْطَى﴾ [البقرة: ۲۳۸]، «و نماز میان‌تر» گوید: ما معتقدیم که نماز وسطی، نماز صبح است، و اگر آن نباشد باز هم نماز صبح از نمازهایی است که به محافظت آن مأمور می‌باشیم.

و ذکر کرده در روایت المزنی و حرمله، حدیث ابی یونس مولی عایشه رضی الله عنها را که در آن مذکره املا کرده: ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾ و صلاة العصر، «محافظت کنید بر نمازها و نماز وسطی و نماز عصر»، سپس گفته: از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را شنیدم.<sup>۱</sup> پس حدیث عایشه دلالت دارد که نماز وسطی، نماز عصر نیست. شافعی گوید: و بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف کردند، پس از علی و از ابن عباس روایت شده که نماز وسطی، صبح است. و ما این قول را قبول کردیم. و از زید بن ثابت روایت شده که ظهر است. و از غیر او روایت شده که عصر است و در آن روایتی از پیغمبر نقل شده.

امام بیهقی گفته: آنچه شافعی در این مورد از علی و ابن عباس روایت کرده، مالک در کتاب «الموطأ» روایت کرده بسندی که به او رسیده. و ما به سند متصل از ابن عباس و ابن عمر روایت کردیم. و این قول عطا و طاووس و مجاهد و عکرمه است.

و برای ما روایتی است از عاصم از زر بن حبیش از علی رضی الله عنه که گفت: ما چنان می‌دیدیم که نماز وسطی، نماز فجر است تا آنکه شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جنگ احزاب می‌فرمود: «کفار ما را از نماز وسطی نماز عصر مشغول کردند تا خورشید غروب کرد، خدا قبرها و شکم‌های ایشان را پر از آتش کند»<sup>۲</sup>. و روایت او در اینجا از پیغمبر صلی الله علیه و آله صحیح است. و از عبیده سلمانی و غیر او نیز از علی روایت شده، و همچنین از مره از ابن مسعود. و نیز به این مطلب گفته ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری و ابوهریره و

۱- صحیح مسلم: ۲۲۸/۴، حدیث: ۱۴۵۹، سنن أبی داود: حدیث: ۴۱۰، سنن ترمذی حدیث: ۲۹۸۲.

۲- مسند احمد، حدیث: ۱۳۲۷. شیخ شعیب أرنؤوط می‌گوید: «اسنادش صحیح طبق شرط مسلم است».

عبدالله بن عمرو. و این در یکی از دو روایتی است که از ابن عمر و ابن عباس و ابی سعید الخدری و عایشه رضی الله عنهما نقل شده است.

و در کتاب حرمله خواندم از شافعی رحمه الله در ذیل آیه ۱۸ سوره اسراء:

﴿إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [الاسراء: ۱۸].

«بتحقیق، قرائت فجر مورد مشاهده است».

و در این آیه ذکر نشده که غیر فجر مشهود باشد. و نمازها تماماً مورد مشاهده می‌باشند، گویا نماز فجر بیشتر از سایر نمازها مورد نظر و مشاهده است و یا افضل است و یا مشاهده می‌شود با نزول ملائکه. و مقصود نماز صبح است.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع گفت: شافعی رحمه الله فرموده: خدای تعالی نمازها را واجب نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن کرد عدد رکعات هر یک از آنها را و وقت آنها را، و اینکه در آنها چه عملی باید کرد. و خدای تعالی اظهار کرد که بعضی از آنها نافله و بعضی واجب است. و به رسول خود صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾ «و بعضی از شب را نافله بخوان»، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را وقتی که بعضی از نمازها نافله و بعضی واجب شد، بیان نمود. و واجب آن موقت شد. و خواندن نماز کافی نیست مگر آنکه نمازگزار نیت کند.

و به این اسناد شافعی رحمه الله فرماید: خدای تبارک و تعالی در سوره نحل آیه ۹۸ فرموده:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْءَانَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [النحل: ۹۸].

«و چون قرآن قرائت کنی پناه ببر به خدا از شیطان رانده شده».

شافعی گوید: و من دوست دارم که قبل از خواندن سوره حمد بگوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «پناه می‌برم به خدا از شیطان رانده شده». و هر کلامی که با آن استعاذه شود کافی است».

و در املاء به این اسناد فرموده که ابتدا می‌کند و پناه می‌برد. و می‌گوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - و یا اَعُوْذُ بِالْسَّمِيعِ الْعَلِيمِ - مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و یا اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ يَّحْضُرُوْنَ». زیرا خدا فرموده: ﴿فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [النحل: ۹۸]. «و چون قرآن قرائت کنی پناه ببر به خدا از شیطان رانده شده». شافعی در کتاب البویطی گفته: خدای جل ثناءه در سوره حجر آیه ۸۷ فرموده:

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ [الحجرات: ۸۷].

«و بتحقیق و بدون شک ما هفت آیه‌ای که باید تکرار شود و قرآن عظیم را به تو دادیم».

و این هفت آیه ام القرآن و سوره حمد است، و اول آن ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾ [الفاتحه: ۱]. می‌باشد.

«خبر داد ما را» ابو زکریا بن ابی اسحاق در لفظ دیگران گفتند: خبر داد ما را از ابوالعباس محمد بن یعقوب از ربیع از شافعی از عبدالمجید از ابن جریح که گفت: خبر داد مرا پدرم از سعید بن جبیر در قول خدای تعالی: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي﴾ [الحجرات: ۸۷]. گفت: آن ام القرآن است. پدرم گفت: سعید بن جبیر آن را بر من قرائت کرد تا ختم آن، سپس گفت: بسم الله ... آیه هفتم است. سعید گفت: و ابن عباس بر من آن را قرائت کرد چنانکه من بر تو قرائت کردم. سپس گفت بسم الله ... آیه هفتم است. ابن عباس گفت: خدا آن را برای شما ذخیره کرده و برای احدی قبل از شما چنین آیه‌ای را اظهار نکرده.

شافعی گوید: در روایت حرمله از او که ابن عباس افتتاح می‌کرد به بسم الله ... و می‌گفت: شیطان بهترین آیه در قرآن را از میان ایشان برد و می‌گفت: رسول خدا ﷺ چنین بود که ختم سوره را نمی‌شناخت تا بسم الله ... نازل شود. (یعنی با نزول بسم الله ... می‌دانست که سوره جدیدی نازل و سوره قبل تمام شده است).

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تبارک و تعالی در سوره مزمل آیه ۴ به رسول خود فرموده:

﴿وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيْلًا﴾ [المزمل: ۴].

«و قرآن را بتأنی و ترتیب قرائت نما بتأنی کامل».

پس کم‌ترین ترتیل ترک عجله در قرآن است. و هر قدر بیشتر بسم الله را ظاهر سازند در قرآن نزد من بهتر است مادامی که زیاد کشش در آن نیاید.

در کتاب «المختصر الکبیر» در ذیل روایت ابوالبراهیم المزنی خواندم از شافعی رحمه الله که فرموده: خدای تعالی بر رسول خود صلی الله علیه و آله نازل نمود وجوب قبله را در مکه پس او در کناری نماز می‌کرد بطوری که رو به مسجد الحرام و بیت المقدس باشد ولی چون به مدینه هجرت کرد رو به بیت المقدس می‌کرد در حالی که شانزده ماه از مسجد الحرام پشت می‌کرد. و او دوست می‌داشت که خدا او را امر کند به استقبال مسجد الحرام زیرا در آن مقام ابراهیم و اسماعیل بود و برای مردم مرجع و امن و حج به سوی او بود، و مورد امر بود که آن را برای طواف کنندگان و عاکفین و رکوع کنندگان و سجده کنندگان تطهیر نماید. با کراهت رسول صلی الله علیه و آله از موافقت یهود. پس به جبرئیل علیه السلام گفت: البته من دوست دارم که پروردگارم مرا از قبله یهود برگرداند به غیر آن. پس خدای تعالی آیه ۱۱۵ سوره بقره را نازل نمود که:

﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَمَنْ وَجْهَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۵].

«مشرق و مغرب ملک خداست، پس به هر طرف رو کنید همانجا ذات خدا وجود دارد».

یعنی همان طرفی است که شما را به سوی خود توجه داده. جبرئیل گفت: یا محمد! من بنده‌ای مانند تو مأمورم، مالک چیزی نیستم، از خدا سؤال کن، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از خدا سؤال کرد که او را به بیت الحرام توجه دهد و جبرئیل به آسمان بالا رفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله همواره به آسمان توجه داشت به امید اینکه جبرئیل جواب سؤال او را بیاورد. پس خدای تعالی نازل نموده آیات ۱۴۴ تا ۱۵۰ سوره بقره را که در آیه ۱۴۴ می‌فرماید:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ [البقرة: ۱۴۴].

«بتحقیق گردش روی تو را در طرف آسمان می‌بینیم، پس تو را به طرف قبله‌ای که خوشنود

باشی بگردانیم پس روی به طرف مسجد الحرام کن و شما ای مسلمین هر جا که باشید روی به آن طرف کنید».

و در آیه ۱۵۰ فرموده:

﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي﴾ [البقرة: ۱۵۰].

کاز مردم نترسید و از من بترسید».

و در قول خدای تعالی در آیه ۱۴۴ سوره بقره:

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ [البقرة: ۱۴۴].

«آنانکه اهل کتابند می دانند که این حق است از پروردگارشان».

گفته می شود که آنان در آنچه بر ایشان نازل شده، می یابند که پیغمبر امی از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم است، از حرم مکه خارج می شود و قبله او و نماز او به طرف محل خروج او یعنی حرم مکه است. و در قول خدای تعالی در سوره بقره آیه ۱۵۰:

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ﴾ [البقرة: ۱۵۰].

«و از هر جا که خارج شدی پس روی خود را به طرف مسجد الحرام بگردان و هر جا که بودید رو کنید به طرف آن تا مردم را علیه شما حجتی نباشد...».

گفته شده: در حالی که خدا داناتر است که از مدینه به مسجد الحرام رو مکنید مگر آنکه شما به بیت المقدس پشت کنید، و اگر از طرف نجد یمن آمدید و به استقبال بیت الحرام و بیت المقدس بودید به مسجد الحرام استقبال کنید نه آنکه قصد شما بیت المقدس باشد، تا مردم را علیه شما حجتی نباشد که بگویند: قبله مسلمین را دیگران معین نموده اند. و گفته شده: در تحویل از قبله ای که بر آن بودید به سوی غیر آن. و این مناسبترین قولی است که در آیه گفته شده برای قول خدای عزوجل:

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا﴾ [البقرة: ۱۴۲].

«کم خردان خواهند گفت: چه باعث شد که مسلمین از قبله ای که بر آن بودند روی

بگردانیدند».

پس خدا به رسول خود اعلام کرد که حاجتی برای مردم در تحویل قبله نیست، یعنی احدی در اینجا سخنی علیه شما ندارد مگر آنان که ستمگرند.

و در قول خدای تعالی در آیه ۱۴۳:

﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و ما قبله‌ای را که تو بر آن بودی تغییر ندادیم مگر برای آن که بدانیم و جدا سازیم کسی را که پیروی رسول می‌کند از کسی که به قهقرا به کفر خود بر می‌گردد».

«لنعلم = تا بدانیم» (یعنی تا علم ازلی ما تحقق پیدا کند)، زیرا علم خدا قبل از پیروی ایشان و پس از پیروی ایشان بوده است.

و بتحقیق مسلمین گفتند: نمازهایی که به طرف بیت المقدس خواندیم چگونه است و کسانی که از ما دنیا را وداع کرده‌اند نماز آنان چه خواهد شد؟ پس خدا ایشان را اعلام کرد که نمازشان از روی ایمان بوده و به هدر نرفته و دارای ثواب است، و فرمود:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و چنین نبوده که خدا ایمان شما (یعنی نمازتان را) ضایع گرداند همانا خدا نسبت به مردم البته رؤوف و رحیم است».

و گفته می‌شود که یهود گفتند: نیکی در استقبال مغرب یعنی بیت المقدس است. و نصاری گفتند: نیکی در استقبال مشرق است، پس خدا نازل نمود آیه ۱۷۷ سوره بقره را که:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«نیکی این نیست که صورت و روی خود را به طرف مشرق و مغرب کنید ولیکن نیکی ایمان به خدا و روز قیامت است...» تا آخر.

یعنی -و خدا داناتر است- و شما مشرکید و نیکی مشرک برای او نوشته نشود. پس چون خدای تعالی رسول خود ﷺ را به سوی مسجد الحرام گردانید بیشتر نماز خود را در مقابل درب کعبه بجا می‌آورد و بتحقیق از پشت دیوار کعبه نیز نماز می‌خواند در حالی که مردم با او بودند مستقبل به سوی کعبه و پشت به باقی مسجد الحرام. گوید: و قول خدای عزوجل:

﴿قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [البقرة: ۱۴۴].

«پس بگردان روی خود را به جانب مسجد الحرام».

که در آیه ۱۴۴-۱۵۰ ذکر شده، پس «شطر»، همان جهات و طرف کعبه است در کلام عرب، و استدلال شده بر آن به بعض آنچه در کتاب رساله امام بیهقی ذکر شده است. «خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تبارک و تعالی فرموده:

﴿وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ [البقرة: ۱۴۴].

«و هر جا که باشید روی به طرف مسجد الحرام کنید».

پس بر ایشان واجب کرد که هر جا باشند صورت‌های خود را به طرف مسجد الحرام بگردانند. عرب گاهی می‌گوید: توجه کرد به عین چیزی و گاهی می‌گوید: به طرف و جهت آن. و اگر چه الفاظ مختلفه است، ولی مقصد یکی است، چنانکه در اشعار عرب ذکر شده است.

شافعی رحمه الله فرموده: خدای تعالی در سوره انعام آیه ۹۷ فرموده:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ﴾ [الأنعام: ۹۷].

«خدای تعالی برای شما ستاره‌ها را قرار داد تا بواسطه آنها در تاریکی‌های بیابان و دریا هدایت جوئید».

و در سوره نحل آیه ۱۶ فرموده:

﴿وَعَلَّمَتِ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [النحل: ۱۶].



«و نشانه‌ها و به ستارگان هدایت می‌جویند».

پس خدا برای مردم علامات آفرید و برای ایشان مسجد الحرام را نصب کرد و امر کرد که به سوی آن متوجه شوند و همانا توجهشان بعلامات و عقل‌هایی است که در ایشان ترکیب شده، همان عقولی که با آن عقول علامات را شناخته‌اند. و تمام اینها بیان و نعمت خدای جل شأنه است.

شافعی رحمته فرمود: و خدا رسول خود را در نماز به طرف بیت المقدس توجه داد، پس آنجا قبله‌ای بود که استقبال به غیر آن حلال نبود قبل از نسخ آن، سپس آن را نسخ و او را توجه به مسجد الحرام داد که برای احدی حلال نیست هرگز که استقبال بیت المقدس در نماز واجب کند و هر کدام در هر وقت آن حق بوده است. و کلام را طول داده است. «خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابو العباس از ربیع از شافعی از سفیان بن عیینه از ابی نجیح از مجاهد که گفت: نزدیک‌ترین حالت بنده به خدا وقتی است که سجده کند، آیا ندیده‌ای که خدا در سوره علق آیه ۱۹ فرموده:

﴿وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ۝ ١٩﴾ [العلق: ۱۹].

«سجده بجا آر و نزدیک شو».

در روایت حرمله از شافعی در قول خدای تعالی در سوره اسراء آیه ۱۰۷:

﴿يَخْرُجُونَ لِلْذِّقَانِ سُجَّدًا ۝ ١٠٧﴾ [الاسراء: ۱۰۷].

«با چانه‌ها به سجده می‌افتند».

شافعی گوید: و احتمال دارد که معنی چنین باشد به سجده می‌افتند در حالی که چانه‌هاشان به زمین می‌آید، ولی سجده بر غیر چانه باشد.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته فرموده: خدای جل جلاله واجب نموده صلوات بر رسول خود را، پس در سوره احزاب آیه ۵۶ فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾ [الأحزاب: ۵۶].

«خدا و فرشتگان او بر پیغمبر صلوات می‌فرستند. ای کسانی که ایمان دارید، بر او صلوات بفرستید، و چنان که باید سلام بگویید».

پس وجوب صلوات بر او در محلی اولی و بهتر از آن در نماز نبوده است، پس ذکر دو حدیث نموده که ما آنها را در کتاب معرفت ذکر کردیم.

«و خبر داد ما را» ابو محمد عبدالله بن یوسف الأصبهانی رحمته الله از ابو سعید بن الاعرابی از حسن بن محمد الزعفرانی از محمد بن ادريس الشافعی که گفت: خبر داد ما را مالک از نعیم بن عبدالله المجمر که محمد بن عبدالله بن زید انصاری و عبدالله بن زید همان کسی که در خواب ندای نماز به او ارائه شد، او، او را خبر داد از ابی مسعود انصاری که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد نزد ما که در مجلس سعد بن عبادہ -رضوان الله علیه- بودیم که بشیر بن سعد به او گفت: خدا ما را امر کرده که بر تو صلوات بفرستیم یا نبی الله، پس چگونه بفرستیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرد تا جائی که ما تمنا کردیم که از او سوال نکرده بودیم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، فِي الْعَالَمِينَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»<sup>۱</sup>.

و این را روایت کرده المزنی و حرمله از شافعی و در آن زیاده کرده «والسلام» و این سلام اشاره به سلامی است که در تشهد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌کردند.\*

شافعی رحمته الله فرموده: در روایت حرملی نیز آمده و آنچه من عمل می‌کنم همان حدیث

۱- صحیح مسلم: ۱۶/۲ حدیث: ۴۰۵، موطأ مالک: ۲ / ۲۳۰، حدیث: ۵۷۳.

\*- بدان که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در نماز جماعت جلو چشم مأمورین حاضر بود پس از اتمام نماز، اصحاب به او که حاضر بود می‌گفتند: «السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته». پس از وفات رسول خدا مردم عادت کردند به این لفظ در حالی که رسول خدا حضور نداشت بلکه باید بگویند: «السلام على النبي ورحمة الله وبركاته». و عليك باکاف خطاب که خطاب با حاضر است نگویند. مترجم

ابی مسعود است که از پیغمبر ﷺ ذکر شد. و همانا من چرا به آن معتقدم زیرا می بینم خدا در قرآن در آیه ۵۶ احزاب که ذکر شد ابتدا خود بر پیغمبر صلوات فرستاده و مؤمنین را به آن امر کرده است. و خداوند برگزیده شدگان از انبیاء خود را در قرآن ذکر کرده، سپس برگزیدگان آل ایشان را ذکر نموده و در سوره آل عمران آیه ۳۳ فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران:

۳۳].

«خدا برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان و حدیث ابی مسعود نزد ما شبیه است به آنچه خدا در کتاب خود فرموده».

شافعی گوید: و من دوست دارم که داخل شود با آل محمد ﷺ ازواج او و ذریه او تا به آنچه از پیغمبر ﷺ روایت شده عمل شود. بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ».

شافعی گوید: و مردم اختلاف کرده اند که «آل محمد ﷺ» کیانند؟ عده ای گفته: آل محمد ﷺ، اهل دین و پیروان اویند. و آنکه چنین گوید قول او شبیه است به آنچه خدای تعالی در سوره هود آیه ۴۰ تا ۴۶ به نوح فرموده: ﴿أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ﴾ «حمل کن در کشتی از هر جنسی دو تن [نر و ماده] و اهل خود را». عرض کرد: ﴿إِنَّ أَبْنِيَّ مِنْ أَهْلِي﴾ «پسرم از اهل من است». جواب آمد: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ که او از اهل تو نیست. (پس آل و اهل آنانند که ایمان داشته و پیرو او باشند و خدا پسر نوح را بواسطه شرک از اهل او خارج کرد).

شافعی رحمه الله گوید: آنچه ما معتقدیم در معنی آیه فوق این است که خدای عزوجل فرمود: «پسر تو از اهل تو نیست» که ما امر به حمل آنان کردیم. و اگر کسی بگوید: خدا فرموده: ﴿إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ﴾ که به او اعلام کرد که حمل کن از اهلت کسی که قول سابق او را خارج نکرده باشد. سپس برای او بیان کرده که پسر از اهل عصیان و عمل غیر صالح است و لذا از اهل خارج شده است.

امام شافعی فرموده است ال محمد همان ازواج رسول الله ﷺ هستند ایشان معتقد بود همانند اینکه از کسی بپرسی آیا اهل داری و بگویند نه. یعنی اینکه ازدواج نکرده‌ام. شافعی اینجا می‌گوید این همان معنی لغوی است و معنی حرف مشخص نمی‌شود مگر اینکه سببی بیاید و دلالت آن را مشخص سازد.

شافعی رحمه الله گوید: از کلام عرف فهمیده می‌شود که اهل همان همسر مرد است، مثلاً می‌گوید: «من متأهل نشده‌ام»، یعنی همسر نگرفته‌ام و یا می‌گوید: از اهل خود جنب شدم. و یا می‌گوید: اهل من در فلان شهر است. و یا می‌گوید: می‌خواهم اهل خود را زیارت کنم. می‌فهمند که همسرش را می‌گوید.

و عده‌ای گفته‌اند: آل محمد ﷺ خویشان اویند که مخصوص به او هستند نه خویشان غیر مخصوص. شافعی گوید: و گاهی از آل شمرده شود فرزندان او که به او منسوب است و کسیکه در خانه او مأوی دارد و او متکفل امورشان است از همسر و یا مملوک و یا عیال او که در پناه او و به خرج او است. و این صدق می‌کند بر بعضی از خویشان او، آنکه از طرف پدر منسوب به اوست، نه آنکه از طرف مادر است. پس جایز نیست آل گفته شود به کسی که خدا و رسول او اراده نکرده‌اند، مگر اینکه بسنت رسول الله معلوم گردد. مثلاً: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لِآلِ مُحَمَّدٍ وَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ وَعَوَّضَنَا مِنْهَا الْخُمْسَ»<sup>۱</sup>. یعنی: «صدقه برای محمد و آل او حلال نیست و بدرستی که خدا بر ما صدقه را حرام کرد و در عوض به ما خمس داده» (باید دید اولاً صدقه چه چیز است زکات واجب است و یا مستحبی و یا چیز دیگر و برای آل او حرام است آل او کیانند).

و خدای عزوجل در سوره انفال آیه ۴۱ فرموده:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

۱- صحیح مسلم: ۷۵۴/۲، رقم ۱۰۷۲، با این لفظ: «إِنَّ هَذِهِ الصَّدَقَاتِ إِنَّمَا هِيَ أَوْسَاخُ النَّاسِ وَإِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لِآلِ مُحَمَّدٍ».

وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ﴿[الأنفال: ۴۱].

«بدانید که آنچه از غنائم روز ملاقات و جنگ دو جمع مشرکین و مؤمنین آنچه غنیمت بردید پنج یک آن مخصوص خدا و رسول و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و در راه بازماندگان است».

پس این آیه با آن روایت که می‌گوید: صدقه حلال نیست برای محمد ﷺ و آل او، اینها راه نما است که زحمت را نمی‌برد و اهل علم را ملزم نمی‌کند مگر خبر از رسول خدا ﷺ. پس چون خدا بر رسول خود واجب کرد که حق نزدیکان را بدهد و به او اعلام کرد که پنج یک غنائم سهم نزدیکان است، و او این سهم را به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب داد اینها دلالت می‌کند که آل محمد ﷺ که رسول خدا امر کرده بر ایشان صلوات بفرستند و آنان که خدا ایشان را برگزیده بر جهانیان کیانند.

امام بیهقی گوید: در کتاب قدیم که زعفرانی روایت کرده از شافعی در ذیل آیه ۲۰۴ سوره اعراف:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۴].

«و چون قرائت قرآن شد پس به آن گوش دهید و ساکت شوید تا باشد که مشمول رحمت شوید».

خواندم که شافعی گفته: این نزد ما برای قرائتی است در نماز که شنیده شود (نمازهای جهری) بخصوص که باید ساکت شد و گوش داد، پس چگونه است سکوت برای آنچه شنیده نمی‌شود. بیهقی گوید: این قولی که اینجاست ابتدای امر بوده و بعدا در آخر عمر (شافعی از آن) برگشته و گفته است: فاتحه الکتاب یعنی سوره حمد را پیش خود یعنی در ذهن خود بخواند در جائیکه کلام امام جماعت را نمی‌شنود و اگر با امام قرائت کند صدای خود را بلند نکند بطوری که مانع از استماع مردم از امام نشود که همانا ما مأموریم که سکوت از کلام و آنچه در نماز جایز نیست. و این مطلب در جای خود با دلیل ذکر شده است.

و خواندم در کتاب سنن به روایت حرمله از شافعی رحمه الله که گفته: خدای تبارک و تعالی در سوره بقره آیه ۲۳۸ فرموده:

﴿وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸].

«برای خدا در حال خضوع و سکوت قیام کنید».

شافعی گوید: کسی که در این آیه مخاطب شده این قیام در نماز است، و محتمل است مقصود از قنوت، قیام در نماز باشد. و از عبدالله بن عمر روایت شده که به او گفتند: چه نمازی گفت: طول قنوت. و طاوس گفته: قنوت، اطاعت خدای عز وجل است. شافعی گفته: آن معنی اول اولی است و گوید: چون قنوت در بعضی از قیام است باید آنچه سنت بر آن دلالت کرده مراد باشد و آن قنوت برای دعاء است نه برای قرائت. و محتمل است قنوت در تمام نماز باشد و یا در بعض. پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک قنوت در بعضی از نمازها کرده و فقط در نماز صبح قنوت کرده، دلیل می‌شود که مراد خدا همان قنوت در نماز باشد و احتمال دارد طول قنوت باشد و محتمل است مراد از قنوت طاعت خدا باشد و محتمل است سکوت باشد.

شافعی گوید: من در صبح اجازه ترک قنوت نمی‌دهم، زیرا اگر از طرف خدا و رسول او مستحب باشد من اجازه ترک مستحب نمی‌دهم. و اگر واجب باشد که ترک آن بیان نشده، و اگر کسی ترک کند برای او است که سجده نماید چنانکه اگر ترک جلوس می‌کرد.

امام بیهقی در قول شافعی که گفته: اگر مراد از قنوت، سکوت باشد گوید: مقصود سکوت از کلام آدمیان است، و بتحقیق از زید بن ارقم روایت شده که اصحاب رسول تکلم می‌کردند در نماز، پس این آیه نازل شد و ما را از کلام نهی کرد و امر به سکوت نمود. و روایت شده از ابی رجاء العطاردی که او گفت: ابن عباس با ما نماز صبح کرد در حالی که او امیر بصره بود، پس قنوت خواند و دست‌های خود را بلند کرد تا آن اندازه که اگر کسی جلو او بود سفیدی زیر بغل او را می‌دید. پس چون نمازش تمام شد رو کرد به

ما و گفت: این است آن نمازی که خدای عز و جل در کتاب ذکر کرده و فرمود: ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸]. «بر تمام نمازها و به خصوص نماز میانه (نماز عصر) محافظت و مواظبت کنید، و [در حال طاعت و عبادت] فروتنانه برای خدا بپا خیزید».

حدیث کرد ما را ابو علی الروذباری از اسماعیل الصفار از حسن بن الفضل بن السمح از سهل بن تمام از ابوالأشهب و مسلم بن زید از ابی رجاء، پس روایت ابن عباس را ذکر کرده و گفت: قبل از رکوع.

«خبر داد ما را» ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع که گفت، شافعی گفته: قول خدای تعالی: ﴿وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾، گفته شده: قانتین یعنی مطیعین. و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرده به نماز ایستاده و همانا مخاطب به فرائض کسانی که طاعت آن را دارند و چون طاعت نداشت نشسته نماز بخواند. و بهمین اسناد شافعی گفته: قول خدای تعالی در سوره مدثر آیه ۴:

﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرَ﴾ [المدثر: ۴].

گفته شده نماز بخوان در جامه‌های پاک، و غیر این نیز گفته شده، ولی این بهتر است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرده که خون حیض را برای نماز از جامه بشویند. امام بیهقی گوید: و بتحقیق از ابی عمر صاحب ثعلب روایت شده که گفت: ثعلب گفته در قول خدای تعالی ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرَ﴾، مردم اختلاف کرده‌اند، طائفه‌ای گفته‌اند: ثياب جامه ساتر است و طائفه‌ای گفته‌اند: ثياب قلب است.

«خبر داد ما را» علی بن محمد بن عبدالله بن بشران از ابی عمر، و او همین معانی را ذکر کرده است.

«خبر داد ما را» ابو سعید محمد بن موسی از ابی العباس الأصم از ربیع که او گفت: شافعی رحمه الله گفته: خدای تعالی ابتدا کرده خلق آدم را از آب و گل و هر دو را پاک قرار داد و ابتدا کرد آفرینش اولاد او را از آب جهنده یعنی منی، و این دلالت دارد که آب

جهنده پاک بوده نه نجس. و در کتاب املا بهمین اسناد گفته که منی نجس نیست. خدای جل ثناءه بزرگوارتر از این است که خلق بشر گرامی را که از او انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین و اهل بهشتند از نجس خلق کند زیرا خود در سوره اسراء آیه ۷۰ فرموده:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الاسراء: ۷۰].

«محققاً ما بنی آدم را گرامی داشتیم».

و در سوره نحل آیه ۴ فرموده:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ﴾ [النحل: ۴].

«خدا انسان را از نطفه آفرید».

و در سوره مرسلات آیه ۲۰ فرموده:

﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ﴾ [المرسلات: ۲۰].

«آیا شما را از آب پست نیافریدیم».

و اگر در اینجا حدیث و خبری از رسول خدا ﷺ نباشد هر آینه عقل‌ها می‌دانند که خدا ابتداء نمی‌کند خلق گرامی را که او را ساکن بهشت کند از نجس. در حالی که خبری از رسول خدا ﷺ رسیده که او در جامه‌ای منی به آن رسیده بود نماز خواند و آن را نشست، و در حال تری آن را بر طرف کرد و یا در حال خشکی آن را تراشید، بمعنی اینکه نظافت کرد. با اینکه این قول عدم نجاست قول سعد بن ابی وقاص و ابن عباس و عایشه و غیر ایشان است - رضی الله عنهم.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گفت شافعی رحمته الله در قول خدای تعالی:

﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا﴾ [النساء: ۴۳].

«به نماز در حالی که مستید نزدیک نشوید تا بدانید که چه می‌گویید و (نیز) در حال جنابت (نزدیک نماز نشوید) تا اینکه غسل کنید مگر آنکه رهگذر باشید».



گوید: بعضی از اهل علم به قرآن گفته‌اند: مقصود از ﴿عَابِرِ سَبِيلٍ﴾ عبور و نزدیک شدن به محل نماز است زیرا در نماز که عبوری نیست بلکه عبور از محل نماز است که مسجد باشد. بنابراین، باکی نیست که در مسجد جنب بگذرد ولی توقف نکند زیرا خدای عزوجل فرموده: ﴿وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِ سَبِيلٍ﴾.

و به این اسناد شافعی گفته: باکی نیست که مشرک در هر مسجدی شب بماند جز مسجد الحرام، زیرا خدای تعالی در سوره توبه آیه ۲۸ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾ [التوبة: ۲۸].

«همانا مشرکین نجسند، پس بعد از این سال نزدیک مسجد الحرام نشوند».

پس سزاوار نیست که مشرک داخل مسجد الحرام شود بهیچ حالی.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گوید: شافعی رحمه الله گفت: خدای تعالی اذان را با نماز ذکر کرده، و در سوره مائده آیه ۵۸ فرموده:

﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا﴾ [المائدة: ۵۸].

«و چون شما به سوی نماز ندا کردید کفار آن را مسخره و بازیچه گرفتند».

و در سوره جمعه آیه ۹ فرموده:

﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ [الجمعة: ۹].

«چون برای نماز روز جمعه ندا شد پس به سوی یاد خدا سعی کنید و خرید و فروش را رها کنید».

پس خدا واجب کرده -والله أعلم- رفتن به نماز جمعه را. و رسول خدا ﷺ اذان را برای نمازهای واجب سنت قرار داده و احتمال دارد که واجب باشد رفتن به جماعت در غیر جمعه، چنانکه ما را به رفتن نماز جمعه و ترک خرید و فروش امر نموده. و احتمال دارد که اذنی باشد برای نماز خواندن در وقت آن.

و بتحقیق رسول خدا ﷺ جماعت خواند چه در حال سفر و چه در حال اقامه، چه در حال خوف و چه غیر خائف. و در سوره نساء آیه ۱۰۲ خدای تعالی به رسول خود

فرموده:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ مَعَكَ﴾ [النساء: ۱۰۲].

«و چون در میان ایشان بودی و برای ایشان اقامه نماز کردی باید طائفه‌ای از ایشان با تو به نماز بایستند...».

و امر کرد رسول خدا ﷺ که هر کس به نماز حاضر شد، باید در حال سکینه و وقار بیاید و در حال عذر به ترک آمدن به نماز جماعت اجازه داد همانطور که ذکر خواهیم کرد در محل خود. پس گویا آنچه را من از کتاب و سنت بیان کردم دلالت داشته باشد که ترک جماعت گوارا نباشد در هر نماز واجبی که به طور جماعت در میان مردم باشد خواه در حال اقامه و خواه سفر.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمه الله فرموده: خدای تعالی اذن گرفتن را ذکر کرده و در سیاق آیه ۵۹ از سوره نور فرموده: ﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَعِذُوا كَمَا أَسْتَعِذْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ۵۹].  
«و چون اطفال شما به سن بلوغ و احتلام رسیدند باید اذن گیرند چنانکه آنانکه قبل از ایشان بودند اذن گرفتند».

و در سوره نساء آیه ۶ فرموده: ﴿وَابْتََلُوا أَلْيَتَمَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾ [النساء: ۶].

«یتیمان را بیازمائید تا وقتی که به حد نکاح و سن ازدواج برسند پس اگر از ایشان رشدی فهمیدید پس اموالشان را به ایشان رد کنید».

و رشدی که موجب دفع اموالشان می‌باشد ذکر نکرده مگر پس از بلوغ حد نکاح و سن ازدواج. شافعی گوید: و خدا جهاد را واجب نمود است. و رسول خدا ﷺ بیان کرد که جهاد بر کسی است که به پانزده سال برسد. به اینکه عبدالله بن عمر را در سال جنگ خندق اجازه جهاد داد چون به پانزده سال رسید. ولی در جنگ احد که ۱۴ سال داشت، او را رد کرد و اجازه نداد.

شافعی رحمته فرموده: و چون پسر به احتلام رسید و دختر حیض شد و عقلشان معیوب نبود بر آنان نماز و سایر واجبات واجب است و اگر پسران کمتر از ۱۵ سال بودند باید هر یک را به نماز امر کنند اگر می‌فهمند. و هرگاه نماز نکردند مانند زمان بلوغ نیستند ولی بر ترک نماز باید ادب شوند ادب سبک و خفیفی.

شافعی رحمته گوید: و هر کس عقل او معیوب است بواسطه عارضه‌ای و یا مرضی - هر مرضی باشد - واجب از او بر داشته می‌شود. زیرا خدای تعالی به عقلاء فرموده:

﴿وَأَتَّقُوا لِیَأُولَ الْأَلْبَبِ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«ای صاحبان خرد، در برابر من تقوی پیشه کنید و از من بترسید».

و نیز قول او در سوره رعد و سایر سور:

﴿إِنَّمَا یَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَبِ﴾ [الرعد: ۱۹].

«فقط صاحبان عقل متذکر می‌شوند».

و اگر چه معقول است که مخاطب به امر و نهی نشوند مگر آنکه آن دو را تعقل کنند. «خبر داد ما را» ابوسعید از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمته فرموده: و هرگاه زنی به امامت بر مردان و زنان و اطفال ذکور نماز خواند، پس نماز زنان کافی است ولی نماز مردان و اطفال ذکور کافی نیست. زیرا خدای تعالی مردان را سرپرست و به عبارت دیگر پیشکار زنان قرار داده، و در سوره نساء آیه ۳۴ فرموده:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳۴].

«مردان قوامبخش امور زنانند».

و زنان را بازداشت از اینکه سرپرست باشند. پس جایز نیست که زنان امام مردان باشند در نماز و در هیچ حالی. و شافعی رحمته بسط کلام در اینجا داده و در کتاب قدیم. «خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمته فرموده: کسی که برای جهاد بیرون رفته در حال خوف است، نماز او قصر است. و خدای عز و جل در کتاب خود در سوره نساء آیه ۱۰۱ فرموده:

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾ [النساء: ۱۰۱].

«و چون پا به سفر گذاشته در زمین حرکت کردید اگر خوف دارید که کفار شما را به فتنه و خطر اندازند بر شما باکی نیست که نماز خود را کوتاه کنید، البته کفار برای شما دشمن آشکارند».

گوید: و قصر برای کسی است که بیرون رود در غیر معصیت چنانکه در سنت آمده. شافعی رحمته گوید: و اما کسی که برای ستم بر مسلمانی و یا راه زنی و یا فساد در زمین و یا بنده گریز از آقای خود بیرون رود و یا مردی فرار کند که خونی که بر گردنش ثابت شده ندهد و یا مانند این معانی و یا معصیت دیگری، پس او نباید قصر کند، و اگر قصر کرد پس برای هر نمازی که کرده باید اعاده کند. زیرا قصر کرد پس برای هر نمازی که کرده باید اعاده کند. زیرا قصر رخصتی است، و رخصت برای کسی است که عاصی نباشد. آیا نمی بینی قول خدای تعالی که فرموده:

﴿فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ [البقرة: ۱۷۳].

«پس هر کسی که مضطر شد در حالی که از روی ستم و تجاوز از حد و نافرمانی نباشد پس بر او گناهی نیست».

شافعی رحمته گوید: و همچنین مسح بر خفین و جمع صلاة مسافر در معصیت نمی باشد. و همچنین نماز نافله به غیر قبله. و برای کسی که سفر او در معصیت باشد نیست. شافعی رحمته گوید: و خوش ندارم ترک قصر را و از آن نهی می کنم هرگاه برای اعراض از سنت باشد یعنی برای خروج در غیر معصیت.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ گفت: و حسین بن محمد گوید: در خبری که دارم از محمد بن سفیان از یونس بن عبد الاعلی که گفت: شافعی رحمته در قول خدای تعالی: ﴿فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ گوید: که این آیه قصر نازل شد در منزلی که نام آن عسفان در نزدیکی خیبر است. پس چون ثابت شد که رسول خدا در

بیرون رفتن از مدینه به سوی مکه همیشه قصر می کرده پس سنت قصر بوده، بنابراین، اگر کسی عمداً تمام بخواند بدون اینکه قصر را خطا شمرد بر او چیزی نیست و اما اگر عمداً تمام بخواند و منکر قصر باشد بر او اعاده نماز است.

در روایت حرمله خواندم از شافعی رحمته الله که مستحب است برای مسافر که صدقه الهی را بپذیرد و قصر کند و اگر نماز را تمام کند بدون اعراض از قول رخصت الهی رحمته الله، اعاده بر او نیست، چنانکه در سفر اگر روزه گرفت برای او اعاده نیست در حالی که خدای تعالی فرموده:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ [البقرة: ۱۸۴].

«هر کس از شما که مریض و یا بر سفر بود بهمان شماره (بتعداد روزهای بیماری یا مسافرت) از ایام دیگر سال را روزه بگیرد».

و چنانکه در فدیة آزار بر سر رخصت آمده که خدای تعالی فرموده:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«هر کس از شما که مریض بود و یا به او آزاری از سرش بود، فدیة بدهد».

پس اگر حلق و فدیة را ترک کرد بر او باکی نیست در وقتی که برای اعراض از رخصت الهی نباشد.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس محمد بن یعقوب از ربیع بن سلیمان از شافعی رحمته الله که گفت: خدای تعالی فرموده:

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ [النساء: ۱۰۱].

تا آخر.

یعنی: «و چون شما (برای سفر) قدم در زمین زدید بر شما باکی نیست که از نماز قصر کنید...».

گوید: پس بیان شده در کتاب خدا که قصر نماز در راه رفتن در زمین و خوف است، و این تخفیفی است از خدای تعالی از خلق خود، نه اینکه نماز قصر واجب باشد، چنانکه

قول خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۳۶: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ [البقرة: ۲۳۶].

یعنی: «باکی بر شما نیست اگر زنان را مس نکرده و مهری معین نکرده طلاق دهید نصف مهر را با طلاق دهید».

و این رخصتی است نه اینکه حتماً باید طلاق دهند. و چنانکه در آیه ۱۸۹ بقره فرمود:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [البقرة: ۱۹۸].

«بر شما باکی نیست که در سفر حج از فضل پروردگار بجوئید و تجارت کنید».

نه اینکه حتماً باید تجارت کند. و چنانکه در سوره نور آیه ۶۱ فرموده:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا﴾ [النور: ۶۱].

«یعنی باکی نیست بر شما که از خانه‌های خودتان و یا پدرانتان بخورید نه اینکه حتماً باید بخورید».

و چنانکه در سوره نور آیه ۶۰ فرموده:

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ﴾ [النور: ۶۰].

«زنان پیر و بازنشسته که امیدی به نکاح ندارند باکی بر آنان نیست که جامه‌های خود را زمین بگذارند و لی باید خود را به زینت آرایش نکنند».

پس اگر لباس خود را پوشیدند گناه نکرده‌اند.

و قول خدای تعالی در سوره فتح آیه ۱۷:

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ﴾ [الفتح: ۱۷].

«بر کور باکی نیست و بر لنگ باکی نیست و بر بیمار باکی نیست».

که نازل شده در حق آنان که بر ایشان حرجی به ترک جهاد نیست و اگر به جهاد رفتند گناهی نکرده‌اند.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمته الله گوید: خدای تعالی در

سوره بروج آیه ۳ فرموده:

﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾ [البروج: ۳].

«قسم به شاهد و مشاهده شده».

شافعی گوید: خبر داد ما را بر ابراهیم بن محمد از صفوان بن سلیم از نافع بن جبیر و عطاء بن یسار که پیغمبر ﷺ فرموده: «شاهد روز جمعه و مشهود روز عرفه است»<sup>۱</sup>.

و بهمین اسناد شافعی گفته: خدای تعالی در سوره جمعه آیه ۹ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ [الجمعة: ۹].

«هرگاه اذان گفته شد و برای نماز از روز جمعه ندا شد بشتابید به سوی ذکر خدا و بیع را رها کنید».

و آن اذانی که هر کسی آن را بشنود باید خرید و فروش را رها کند، همان اذانی است که زمان رسول خدا ﷺ بود و آن اذان دوم پس از زوال و جلوس امام بر منبر است. و بهمین اسناد شافعی گفته: سعی در این آیه آنچه معقول است عمل کردن و رفتن به سوی نماز است نه سعی بر قدم، چنانکه سعی در آیات دیگر، عمل است، مانند آیه:

﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ﴾ [الیل: ۴]. یعنی: «همانا سعی شما متفاوت است».

و یا در سوره اسراء آیه ۱۹ فرموده: ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾ [الاسراء: ۱۹].

«و هر کس اراده آخرت کند و برای آن سعی کند سعی صحیحی، سعی او مورد تشکر است».

و در سوره انسان آیه ۲۲ فرموده:

﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾ [الانسان: ۲۲].

«سعی شما مورد تشکر است».

و یا در سوره نجم آیه ۳۹ فرموده:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [النجم: ۳۹].

«برای انسان نیست مگر آنچه سعی کرده یعنی عمل کرده».

و در سوره بقره آیه ۲۰۵ فرموده:

﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا﴾ [البقرة: ۲۰۵].

«و چون رو برگردانید در زمین سعی کند که فساد کند».

و چنانکه زهیر شاعر گوید:

سَعَى بَعْدَهُمْ قَوْمٌ لِكَيْ يُدْرِكُوهُمْ فَلَمْ يَفْعَلُوا وَلَمْ يُلَامُوا وَلَمْ يَأْلُوا

یعنی: «قومی پس از ایشان سعی کردند تا ایشان را درک کنند، پس درک نکردند و ملامت نشدند و خودداری نکردند». تا آخر.

وَمَا يَكُ مِنْ خَيْرٍ أَتَوْهُ فَإِنَّمَا تَوَارَتْهُ أَبَاءُ آبَائِهِمْ قَبْلُ
وَهَلْ يَحْمِلُ الْخَطِيئَةَ إِلَّا وَشِجْهَهُ وَتُغْرَسُ إِلَّا فِي مَنَابِتِهَا النَّخْلُ

و بهمین اسناد شافعی رحمته در قول خدای تعالی در آیه ۱۱ سوره جمعه:

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ [الجمعة: ۱۱].

«و چون تجارتی و یا لهوی دیدند به سوی آن پراکنده شدند و تو را ایستاده وا گذاشتند».

گوید: و من مخالفی ندیدم که این آیه نازل شده درباره خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز

جمعه.

امام بیهقی گفته: در روایت حرمله و غیر او از حصین از سالم بن ابی الجعد از جابر نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله روز جمعه خطبه می خواند ایستاده مردم منصرف شدند به سوی تجارت و صدای آن تا آنکه باقی نماند با رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر دوازده مرد. پس این آیه



نازل شد.<sup>۱</sup>

و در حدیث کعب بن عجره دلالتی است بر اینکه نزول آیه در خطبه او در حال قیام بوده. گوید: و در حدیث حصین آمده که در بین آنکه ما نماز جمعه می خواندیم و تعبیر شده از خطبه به نماز.

و بهمین اسناد از شافعی رحمه الله نقل شده که در قول خدای تعالی:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلَتَقُمْ طَائِفَةٌ﴾ [النساء: ۱۰۲].

«و چون تو در میان ایشان بودی و بر ایشان نماز خواندی پس باید عده ای از ایشان با تو به نماز برخیزند».

گوید: خدا ایشان را امر کرده که در حال خوف نماز کنند، این دلالت دارد بر اینکه امر ایشان به نماز به طرف قبله بوده است. و قول خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۳۹:

﴿فَإِنْ حِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾ [البقرة: ۲۳۹].

«پس هرگاه خوف (از دشمن) داشتید پس پیاده یا سواره (نماز را بجا آرید)».

دلالت دارد که این رخصت بر نماز پیاده و یا سواره بر اینکه ایشان در حال خوف شدیدتری بودند. و دلالت دارد که می توانند به هر طرفی نماز بخوانند، رو به قبله و یا غیر قبله، و در آن حال چه بر مرکب نشسته باشند و چه بر پا ایستاده باشند. و سنت دلالت بر همین می کند. پس حدیث عبدالله بن عمر را در اینجا ذکر کرده است.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمه الله که در قول خدای تعالی در سوره نساء آیه ۱۰۲:

﴿فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ﴾ [النساء: ۱۰۲].

«و چون سجده کردند باید عقب شما باشند و پشت سر شما بروند».

فرموده: احتمال دارد که هرگاه تمام سجده ای که بر ایشان بوده انجام داده بروند عقب ایشان. و سنت دلالت دارد بر همین که قرآن دلالت کرده، پس این احتمال بهترین معنی

است. والله اعلم.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی که در قول خدای تعالی راجع به ماه رمضان در آیه ۱۸۵ سوره بقره:

﴿وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُكُمْ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«و شماره ایام روزه را کامل گردانید و خدا را بر هدایتی که شما را نموده بزرگ شمارید و تکبیر گوئید».

گوید: از بعضی از اهل علم به قرآن که از او خوشنودم شنیدم که می گفت: عده روزه ماه رمضان را کامل گردانید و چون کامل شد وقت غروب خورشید از آخرین روز ماه رمضان خدا را تکبیر گوئید. و الله اعلم.

«خبر داد ما را» ابو سعید محمد بن موسی بن الفضل از ابی العباس از ربیع از شافعی که در قول خدای تعالی در سوره فصلت آیه ۳۷:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ﴾ [فصلت: ۳۷].

«و از نشانه های قدرت او شب و روز و خورشید و ماه است برای خورشید و ماه سجده نکنید و برای خدائی که آنها را خلق کرده سجده کنید».

و قول خدای تعالی در سوره بقره آیه ۱۶۴:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ... لَا آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۱۶۴].

«حقا که در خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی که در دریا جاری است .... آیاتی است برای خردمندان».

می گوید: در آیات فوق، خدا این آیات و نشانه های قدرت را ذکر کرده و با آنها سجده ای ذکر نکرده مگر با خورشید و ماه و امر کرده که به آنها سجده نکنند و برای خالق آنها سجده کنند. پس احتمال دارد که وقت ذکر خورشید و ماه (یعنی ذکر این

آیات) برای خدا سجده شود، و احتمال دارد که وقت حادثه خورشید و ماه (کسوف و خسوف) امر به نماز شود. و احتمال دارد که نهی از سجود بر آنها مانند نهی از عبادت غیر خدا باشد. پس سنت رسول ﷺ دلالت دارد بر اینکه وقت کسوف خورشید و ماه باید نماز خوانده شود. پس گویا دو معنی دارد یکی اینکه نزد کسوف آنها نماز خوانده شود. دوم اینکه وقت آیات دیگر مأمور به نماز نشده‌اند، زیرا خدای تعالی در چیزی از آیات نمازی ذکر نکرده و نماز در هر حالی برای طاعت خدای تعالی خوب و مورد غبطه است. پس نماز وقت کسوف خورشید و ماه به صلاة جماعت است، و در آیات دیگر چنین نیست.

و بهمین اسناد خبر داد ما را شافعی از ثقه‌ای از مجاهد که گفته: شنیده‌ام برق، چشم احدی را برده باشد، گویا توجه کرده به قول خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۰:

﴿يَكَادُ الْبَرْقُ يُخْطِفُ أَبْصَرَهُمْ﴾ [البقرة: ۲۰].

«نزدیک است برق چشمان ایشان را برباید».

شافعی رحمه الله گفته: و از مجاهد خبر رسیده که گوید: و بتحقیق شنیده‌ام کسی را که صاعقه‌ها به او رسیده و گویا اشاره کرد به قول خدای تعالی در سوره رعد آیه ۱۳:

﴿وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ﴾ [الرعد: ۱۳].

«و خدا می‌فرستد صاعقه‌ها را پس می‌رساند آن را به هر کس که بخواهد».

و شنیده‌ام از کسی می‌گفت: صاعقه بسا بکشد و آتش بزند.

و بهمین اسناد خبر داد ما را شافعی از قول کسی که گوید: من او را متهم نمی‌دانم از علاء بن راشد از عکرمه از ابن عباس که گفت: بادی نوزید هرگز مگر آنکه پیغمبر ﷺ بر دو زانو نشست و گفت: خدایا، آن را رحمت قرار ده و عذاب قرار مده. خدایا، آن را بادهای قرار بده و یک باد قرار مده. ابن عباس گفت: در کتاب خدای ﷻ در سوره قمر آیه ۱۹ آمده:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا﴾ [القمر: ۱۹].

«ما بر قوم عاد باد تندی فرستادیم».

و در سوره ذاریات آیه ۴ آمده:

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ﴾ [الذريات: ۴۱].

«و قوم عاد هنگامی که فرستادیم بر ایشان باد نازا را».

و در سوره حجر آیه ۲۲ آمده:

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ﴾ [الحجر: ۲۲].

«ما بادها را آبستن کننده فرستادیم».

و در سوره روم آیه ۴۶ فرموده:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ﴾ [الروم: ۴۶].

«از آیات خداست که بادهای بشارت دهنده می‌فرستد».

### آنچه از شافعی درباره زکات رسیده

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته در قول

خدای تعالی در سوره ماعون آیه ۴:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾ [۱] ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ [۲] ﴿الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ﴾ [۳] ﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾ [۴] [الماعون: ۴-۷].

«وای برای نماز خوانانی که از نماز خود غافلند آنان که ریا می‌کنند و مایحتاج را از محتاج

منع می‌کنند».

گوید: بعضی از اهل علم گفتند: آن زکات واجبی است.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابو العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای تعالی در

سوره توبه آیه ۳۴ فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [التوبة: ۳۴].

«آنان که طلا و نقره را گنج می‌کنند و در راه خدا آنها را انفاق نمی‌کنند بشارتشان ده به

عذاب دردناک».

پس خدا روشن نموده که در طلا و نقره زکات است. و در جمله: ﴿وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ «و در راه خدا انفاق نمی‌کنند»، والله اعلم اشاره به این است که در راه او واجب شده از زکات و غیر آن. و اما دفن مال قسمی از حفظ آنست و هرگاه حفظ آن حلال باشد حلال است به دفن و غیر آن. و در این امر استدلال شده به ابن عمر و غیر او. «خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمه الله گوید: مردم بندگان خدای جل ثناؤه می‌باشند آنچه خواسته به ملک ایشان آورده و بر ایشان واجب کرده در آنچه به ایشان داده، آنچه خواسته. و در سوره انبیاء آیه ۲۳ فرمود:

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۳].

«او از آنچه می‌کند مسؤول نیست و بندگان مسؤولند».

پس در آنچه به ایشان داده بیشتر است از آنچه بر ایشان قرار داده، و چه داده او و چه آنچه واجب کرده همه نعمتی است بر ایشان. و زکاتی قرار داده که معلوم کند در اموال ایشان حقی است برای غیر در وقتی که بر زبان رسول خود مقرر کرده است، پس برای ایشان حلال است تملک اموال، و حرام است حبس زکات، زیرا آن مقدار زکات ملک غیر ایشان است، پس روشن شده در آنچه گفتیم.

و در قول خدای تعالی در سوره توبه آیه ۱۰۲:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۲].

«از اموال ایشان صدقه‌گیر که ایشان را پاک کنی».

یعنی هر مالک تام الملكية که آزاد باشد و دارای مال، در آن زکات است. و شافعی در این باره سخن را بسط داده است.

و بهمین اسناد شافعی در اثناء کلام در باب زکات تجارت، در ذیل قول خدای تعالی در سوره انعام آیه ۱۴۱:

﴿وَعَاثُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ [الأنعام: ۱۴۱].

«و بدهید حق او را روز چیدن و درو کردن آن».

گوید: و این دلالت دارد که همانا بر زراعت زکات قرار داده. و همانا شافعی قصد داشته که گندم در دست او که بدون زراعت باشد زکات ندارد.

و بهمین اسناد، شافعی در قول خدای تعالی به رسول خود در سوره توبه آیه ۱۰۳:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«از اموال ایشان صدقه بگیر که ایشان را پاک و پاکیزه کنی و بر ایشان دعا کن زیرا دعای تو موجب آرامش ایشانست».

گوید: دعا وقت گرفتن صدقه است. پس سزاوار است که والی چون صدقه کسی را گرفت برای او دعا کند و من دوست دارم که بگوید: «آجَرَكَ اللَّهُ فِيمَا أُعْطِيتَ وَجَعَلَهَا لَكَ طَهُورًا وَبَارَكَ لَكَ فِيمَا أَبْقَيْتَ». «خدا تو را در آنچه داده‌ای اجر دهد و برای تو پاک کننده قرار دهد و در آنچه باقی مانده و برایت با برکت سازد».

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ و ابی سعید بن ابی عمرو، آن دو گفتند: خبر داد ما را ابوالعباس از ربیع بن سلیمان که گفت: شافعی در قول خدای تعالی:

﴿وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ﴾ [البقرة: ۲۶۷].

«و در دادن زکات جنس بد را انتخاب نکنید در حالی که شما آن را نمی‌گیرید مگر در آن چشم پوشی و اغماض می‌کنید».

گوید: و خدا داناتر است، یعنی شما برای خود جنس بد را که از کسی طلب کنید از او نمی‌گیرید، پس از آنچه خود نمی‌گیرید انفاق نکنید، یعنی جنس بد را ندهید در حالی که جنس خوب نزد شما است.

### آنچه در مورد روزه از شافعی رسیده

در روایت مزنی از شافعی قرائت کردم که او گوید: خدای تعالی در سوره بقره آیه:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ ۱۸۴

مَعْدُودَاتٍ ﴿البقرة: ۱۸۳-۱۸۴﴾.

«بر شما روزه نوشته شد چنانکه بر کسان قبل از شما نوشته شد تا شاید پرهیزکار شوید. چند روزی شمرده شده».

سپس بیان کرد که آن روزها ماه رمضان است، و فرمود:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«ماه رمضان ماهی که در آن قرآن نازل شده برای هدایت مردم».  
تا آنجا که فرموده:

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«هر کس از شما در آن ماه حاضر بود باید آن را روزه بگیرد».

و روشن است که در کتاب خدای تعالی روزه‌ای واجب نیست مگر ماه رمضان، و مخاطب قرآن می‌داند که ماه رمضان بین ماه شعبان و شوال است.

و در روایت حرمله از شافعی به همین مطلب اشاره شده، و باضافه گوید: چون خدا به مردم اعلام کرد که در ماه رمضان بر ایشان روزه واجب شده و عجم‌ها ماه‌ها و روزها را با هلال حساب نمی‌کردند و ماه آنان خورشیدی بود نه قمری، و لذا موجب اختلاف می‌شد، خدا بیان کرد که مقصود ماه قمری است. و در سورة بقره آیه ۱۸۹ فرمود:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَيَّامِ كُلِّ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ [البقرة: ۱۸۹].

«از تو هلال ماه‌ها می‌پرسند، بگو آنها برای (بیان) زمان‌های مردم است و برای حج».  
و ماه‌های قمری را ذکر کرد و در سورة توبه آیه ۳۶ فرمود که:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۶].

«عده ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا».

پس دلالت کرد که ماه قمری است نه شمسی. سپس رسول خدا ﷺ آن را طبق کتاب خدا بیان کرد که ماه گاهی ۲۹ روز و گاهی ۳۰ روز است.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای

تعالی در وجوب روزه در آیه ۱۸۵ سوره بقره فرموده:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«ماه رمضان ماهی که در آن قرآن نازل شده...» تا آخر.

و بیان کرد که چند روزی روزه واجب شده و برای ایشان قرار داد که در حال مرض و سفر افطار کنند و شماره آن را بشمارند تا بعدا آن را کامل گردانند. و خبر داد که خدای تعالی آسانی ایشان را خواسته.

و قول خدای تعالی:

﴿وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«و هر کس که از شما مریض یا مسافر بود پس روزهای دیگری را روزه گیرد».

**احتمال دو معنی دارد:**

یکی اینکه در حال سفر و مرض روزه بر ایشان نیست.

و دیگر اینکه افطار کنند که به زحمت نیفتند.

و وجوب روزه و افطار در مرض و سفر در یک آیه نازل شده، و یک آیه یک کلام و تمام آیه قطع کلام است. و ما از آیه افطار مریض و مسافر رخصت را فهمیده ایم. شافعی رحمته گوید: پس هر کس ایامی از ماه رمضان را افطار کرد از روی عذر، پس آنها را قضا کند چه پی در پی و چه متفرقه، زیرا خدا فرموده: ﴿فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾، «چند روزی از ایام دیگر» و نفرموده پی در پی.

و بهمین اسناد شافعی گوید: قول خدای تعالی در سوره بقره آیه ۱۸۴:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ [البقرة: ۱۸۴].

«و بر کسانی که روزه بر ایشان طاقت فرساست فدیة است که مسکینی را طعام دهند».

گفته شده: طاقت داشته سپس عاجز شده اند.

در کتاب روزه (که جزء دوم از کتاب «الأم» شافعی است) گوید: حالی که موجب ترک صوم می شود این است که به کوشش و زحمت بسیاری که تحمل آن سنگین شده



مبتلا شود چه مریض و چه زن حامله، که اگر روزه باعث زیادتى مرض گردد و یا موجب احتمال زیادتى باشد افطار کند. و زن حامله اگر بترسد که به فرزندش ضرر برسد. و هم چنین زن شیردهنده اگر به شیر او ضرری وارد گردد افطار کند. و در شرح این بسط داده است.

و در کتاب قدیم زعفرانی از او روایت کرده و گوید: شنیدم اصحاب از او نقل کردند که سؤال شد از تأویل قول خدای تعالی:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ [البقرة: ۱۸۴]. گویا چنین تأویل کرده بود که هرگاه طاقت ندارد فدیة دهد.

و در کتاب حرمله در آنچه که از شافعی قرائت کردم که او گوید: عکوف ملزم کردن مرد است خود را و نگاهداشتن خود است از چیزی، کار نیک باشد و یا گناه که او را عاکف گویند. و استدلال کرده به آیه ۱۳۸ سوره اعراف:

﴿فَأَتُوا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ﴾ [الاعراف: ۱۳۸].

«قوم موسی رسیدند به قومی بر بت‌های خود عاکف بودند».

یعنی خود را نزد بت‌ها نگاهداشته بودند. و نیز استدلال کرده به آیه ۵۲ سوره انبیاء که ابراهیم علیه السلام به بت پرستان گوید:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾ [الأنبياء: ۵۲].

«این مجسمه‌ها که شما خود را حبس آنها کرده‌اید چیست».

گفته شده که آیا برای اعتکاف اصلی آیه در کتاب خدای تعالی هست؟ جواب بلی، در سوره بقره آیه ۱۸۷:

﴿وَلَا تُبَدِّلْوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾ [البقرة: ۱۸۷].

«هنگامی که در مساجد معتکفید با زنان مباشرت نکنید».

و عکوف در مساجد صبر کردن و خود را نگاهداشتن در مساجد است برای عبادت خدای تعالی و طاعت او.

### آنچه از شافعی رسیده در حج

و در بین آنچه خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ بطور اجازه این است که خبر داد ما را ابوالعباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته الله فرموده: آیه‌ای که در آن وجوب حج بیان شده آیه ۹۷ سوره آل عمران است که خدای تعالی فرموده:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [آل عمران: ۹۷].

«برای خدا بر مردم است که خانه او را زیارت کنند کسی که راهی به سوی او بتواند».

و در آیه ۱۹۶ بقره فرمود:

﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«و حج و عمره را برای خدا به اتمام رسانید».

شافعی رحمته الله از ابن عیینه، او از ابن ابی نجیح، او از عکرمه روایت کرده که گفت: چون آیه ۸۵ سوره آل عمران: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵].

«هر کس دینی غیر از اسلام بجوید هرگز از او قبول نشود و او در آخرت از زیانکاران است».

نازل شد، یهود گفتند: ما مسلمانیم، پس خدا به رسول خدا فرمود: با ایشان محاجه کن که حج بروند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایشان محاجه کرد که حج کنید. گفتند: بر ما مقرر نشده و حج نکردند. پس خدا فرمود:

﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۹۷].

«هر کس کافر شود خدا بی‌نیاز از جهانیان است».

عکرمه گوید: هر کس کافر شود از اهل ملل خدا بی‌نیاز است.

شافعی گوید: عکرمه قول خدا را بیان کرده زیرا کفر به حج، کفر به آیه‌ای از کتاب خدا، و آن کفر است.

شافعی رحمته الله از مسلم بن خالد و سعید بن سالم از ابن جریج روایت کرده که گفت:

مجاهد گفته: جمله: ﴿وَمَنْ كَفَرَ...﴾ در حق کسی است که اگر حج کند آن را کار نیکی نمی‌بیند و اگر نکند آن را گناه نمی‌شمرد. سعید بن سالم معتقد بود که انکار وجوب حج کفر به آیه‌ای از کتاب خدای عزوجل می‌باشد و کافر است. و این واضح است.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصبم از ربیع که شافعی گفته: قول خدای تعالی: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [آل عمران: ۹۷]. استطاعتی که در سنت و اجماع بیان شده این است که قادر باشد بر تهیه مرکب و زاد و توشه که او را برساند و بر گرداند و او توانائی سوار شدن داشته باشد و یا مالی داشته باشد که کسی را برای حج اجیر کند و یا کسی را داشته باشد که اگر امر کرد در عوض او حج کند. و در شرح این مطلب شافعی بسط کلام داده است. و همانا مقصود، از این کلام استطاعتی است که سبب وجوب حج باشد. آن استطاعتی که خلق و ایجاد خدا باشد با کسب بنده شافعی رحمه الله در اول کتاب «الرسالة» بیان کرده که: حمد مخصوص خدائی است که اداء شکر نعمتی از نعمت‌های او نشود مگر بنعمت توفیق او که نعمت تازه‌ای است که موجب شکر اوست بهمین نعمت تازه. و بعد گوید: و من هدایت می‌جویم بهدایت او، آن هدایتی که هر کس آن هدایت به او انعام شده گمراه نمی‌شود.

و در آن کتاب گوید: مردم باید خود را بنده بدانند به اینکه بگویند و یا بجا آرند آنچه را مأمورند و از آن تجاوز نکنند. زیرا مردم خودشان بخود چیزی نداده‌اند، هر چه دارند عطای الهی است، جل ثناؤه. پس از خدا سؤال می‌کنیم عطائی را که موجب ادای حق او گردد و باعث مزید عطای او شود.

و تمام اینها را خبر داده ابو عبدالله از ابی العباس از ربیع از شافعی، و برای شافعی این جنس کلمات بسیار است که دلالت بر حسن اعتقاد او و بی‌اعتمادی او به حول و قوه خود، و اینکه بنده استطاعت عمل به طاعت خدا ندارد جز بتوفیق او. و توفیق او نعمت تازه‌ای است که ببرکت آن می‌توان شکر نعمت گذشته را کرد و عطایی است که ببرکت آن حق او را باید ادا کرد. و هدایت اوست که ببرکت آن گمراه نمی‌شود هر کس که بآن

انعام شده.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی در بیان قول  
خدای تعالی:

﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«حج را ماه‌های معینی باشد».

گوید: ماه‌های حج: شوال و ذو القعدة و ذو الحجة است. و واجب نشده مگر در تمام  
شوال و تمام ذیقعدة و نه روز از ذیحجه، و هر گاه ده روز از ذی الحجة گذشت واجب  
نمی‌شود و این ماه از ماه‌های حج در بعض آن حج است.  
و در بیان قول خدای تعالی (سوره بقره آیه ۱۹۶):

﴿ذَلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«آن (احکامی که ذکر شد) مخصوص کسی است که خانواده او (و وطن او) مسجد الحرام  
(یعنی مکه) نباشد».

پس مقصود از حاضر کسی است که نزدیک آن باشد، و آن هر کسی است که از  
نزدیکترین میقات به مکه نزدیکتر باشد. یعنی بین او و مکه از دو شب راه کمتر باشد.  
و «خبر داد ما را» ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمه الله گوید: در آنچه  
از وکیع به او رسیده از شعبه از عمرو بن مره از عبدالله بن سلمه از علی رضی الله عنه در آیه ۱۹۶  
سوره بقره که گفت: حاضر، از خانه‌های خانواده‌اش احرام می‌بندد.

و «خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: واجب نیست  
خون ریختن بر کسی که حج تمتع می‌کند تا آنکه احرام به حج ببندد، زیرا خدای تعالی  
در آیه ۱۹۶ سوره بقره فرموده:

﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«پس هر کس پس از عمره به حج پرداخت، هر چه میسر شود از قربانی ذبح کند».

و در کتاب خدا روشن است که تمتع همان احرام بستن از عمره است تا آنکه داخل

شود در احرام حج، و چون داخل احرام حج شد تمتع را کامل کرده و تمتع را انجام داده، و چون کامل کرد واجب است بر او ریختن خونی (در منی)، و این قول عمرو بن دینار است.

شافعی، گوید: و ما می‌گوییم: آنچه میسر است از هدی، گوسفندی است. و از ابن عباس روایت شده، پس آنکه گوسفندی نیافت پس سه روز روزه بگیرد در اوقاتی که احرام بسته تا روز عرفه، و هرگاه روزه نگرفت، پس از منی در مکه و یا در سفر روزه بگیرد و هفت روز بعد از آن. و در جای دیگر گوید: و هفت روز در بازگشت به وطن، و در جای دیگر گوید: هرگاه به خانه خود برگشت.

«خبر داد ما را» ابو زکریا بن ابی اسحاق از ابی العباس از ربیع از شافعی از ابن عیینه از هشام از طاووس در آنچه گمان دارم که او گفت: حِجْر از خانه کعبه است، و خدای تعالی در سوره حج آیه ۲۹ فرموده:

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ [الحج: ۲۹].

«و باید طواف کنند به خانه کعبه».

و بتحقیق رسول خدا ﷺ از پشت حِجْر طواف نمود و حِجْر را داخل طواف کرد. شافعی در غیر این روایت گوید: از عده‌ای از اهل علم از قریش شنیدم که ذکر می‌کردند که حِجْر را از کعبه جدا شده بقدر شش ذراع.

و شافعی در ذیل قول خدای تعالی:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«هر کس از شما که بیمار بود و یا آزاری بسر داشت».

گوید: ظاهر قرآن این است که مریض و آنکه در سر او آزاری است و اگرچه مریض نباشد مأذون به تراشدن مو می‌باشد.

«خبر داد مرا» ابو عبدالله باجازه که ابو العباس حدیث کرد ایشان را از ربیع که گفت، شافعی رحمه الله در حج فرموده که: طفل می‌تواند حج کند و حج واجب بر او نوشته نشده،

زیرا خدای تعالی بفضل نعمتش مردم را طبق اعمالشان چند مقابل ثواب می‌دهد و بر مؤمنین منت گذاشته به اینکه ذریات آنان را به ایشان ملحق کرده و اعمال ایشان را برایشان زیاد گردانیده، و در سوره طور آیه ۲۱ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ [الطور: ۲۱].

«و آنان که ایمان آورده و فرزندانسان بسبب ایمان از ایشان پیروی کرده باشند فرزندانسان را به ایشان ملحق گردانیم و از عمل ایشان چیزی نکاسته‌ایم هر کس گرو اعمال خویش باشد که انجام داده‌است».

پس چنانکه بر ذریه‌های ایشان منت گذارده به داخل نمودن بهشت خود بدون عمل، منت گذارده بر آنان که عمل نیک در حج را برایشان بنویسد و اگرچه واجب نباشد بر ایشان، سپس شافعی به سنت استدلال کرده است.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت، شافعی رحمته الله گوید: خدای تعالی در آیه ۱۲۵ بقره فرموده:

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾ [البقرة: ۱۲۵].

«و بیاد آر آنگاه را که ما خانه کعبه را برای مردم مرجع و محل امن قرار دادیم». شافعی گوید: «الْمَثَابَةُ» در کلام عرب موضع و محل است که مردم به سوی او جمع می‌شوند چه ابتدائاً جمع شوند و چه پس از برگشتن چنانکه در اشعار ورقه بن نوفل و خداح بن زهیر نصری و دیگران آمده.

شافعی در قول خدای تعالی که فرموده:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ﴾ [العنكبوت: ۶۷].

«آیا ندیدند که ما حرمی را امن قرار دادیم در حالی که مردم از اطرافشان ربوده می‌شوند». گوید: و الله اعلم، یعنی کسی که به آن حرم برود ربوده نمی‌شود و خدای تعالی به ابراهیم خلیل خود عليه السلام در سوره حج آیه ۲۷ فرموده: ﴿وَإِذْنِ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا

وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ [الحج: ۲۷].

«اعلام کن در بین مردم به رفتن حج، بیایند بطور پیادگانی و بر هر شتر لاغری ز یطهر دره عمیقی بیایند».

شافعی گوید: از اهل علم مورد پسندم شنیدم که می‌گفت: چون خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را امر کرد به این ندا، او بر مقام ایستاد و فریاد کرد بندگان خدا دعوت خدا را اجابت کنید، پس او را اجابت کردند حتی کسانی که در پشت مردان و رحم زنان بودند، پس هر کس پس از دعوت او حج رود او از کسانی است که دعوت ابراهیم علیه السلام را اجابت کرده و وفا نموده، و داعی پروردگار خود را لبیک گفته است.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع که گفت: از شافعی سؤال کردم از حکم کسی که چیزی از صید را بکشد در حالی که محرم است او گفت: هر کس چیزی از جنبندگان را بکشد جزائی بمانند آن از چهارپایان دارد، زیرا خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ﴾ [المائدة: ۹۵].

«و کسی که صید را عمدًا بکشد پس بمانند آنچه کشته جزائی دارد از چهار پایان».

و مانند نمی‌باشد مگر برای حیوانات رونده، اما پرنده مانند ندارد، و مانند آن قیمت آن است مگر آنکه ما می‌گوئیم: برای صید کبوتر مکه برای پیروی اخبار وارده گوسفندی است.

«خبر داد ما را» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع بن سلیمان که گفت: شافعی در ذیل قول خدای تعالی: ﴿وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ﴾، گوید که مثل مفرد است نه امثال که جمع است، پس چگونه گمان شده که اگر ده نفر یک صید را کشتند جزای آن ده مثل است.

و در کلام شافعی چنین آمده در فرق میان مثل و کفاره قتل که کفاره معین است، ولی مثل غیر معین است، پس مثل به دیه و قیمت شبیه‌تر است، و استدلال کرده در وجوب

مثل در جزاء حیوانات صید نه قیمت به ظاهر آیه که خدای عزوجل فرموده: ﴿فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ﴾ و بتحقیق عمر و عبدالرحمن و عثمان و علی و ابن عباس و ابن عمر و غیر ایشان در شهرهای مختلفه و زمانه‌های پراکنده حکم کرده‌اند به مثل از چهارپایان. پس حاکم ایشان در شتر مرغ حکم کرده به بدنه که شتر باشد در حالی که شتر مرغ با شتر در (قیمت) مساوی نیست، و در الاغ وحشی حکم کرده به گاو و حال آنکه آن مساوی با گاو نیست، و در کفتار حکم کرده به میش در حالی که کفتار با میش مساوی نیست، و در آهو حکم کرده به بز در حالی که گاهی قیمت آهو به چند مقابل زیادتر است. و در خرگوش حکم کرده به بچه بز، و در یربوع که حیوانی شبیه موش است حکم کرده به بچه بز، در حالی که اینها مساوی نیستند. پس این حکم دلالت دارد که ایشان به حیوانی که نزدیک‌تر باشد و شبیه‌تر از حیث جسم حکم کرده‌اند نه از جهت قیمت. و اگر به قیمت حکم می‌کردند بحسب زمان‌ها و شهرها احکام ایشان اختلاف پیدا می‌کرد.

خبر داد ما را ابوزکریا بن ابی اسحاق از ابوالعباس از ربیع از شافعی از سعید بن سالم از ابن جریج که گفت: به عطا - در قول خدای تعالی: ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ﴾ [المائدة: ۹۵]. «صید را مکشید در حالی که محرمید و هر کس از شما آن را عمدتاً بکشد پس جزاء آن مانند آنست از چهار پایان» - گفتم: اگر کسی به خطا بکشد آیا غرامتی دارد؟ گفت: بلی، باین غرامت محرمات الهی تعظیم می‌شود و بآن سنت‌ها گذشته است.

شافعی گوید: روایت کرد ما را مسلم و سعید از ابن جریج از عمرو بن دینار که گفت: مردم را دیدم که در خطا مورد غرامتند، و در این باره شافعی از عماره و عبدالرحمن بن عوف رحمهما روایت کرده در مورد دو مردی که اسبان خود را راندند و به آهویی رسیدند در حالی که محرم بودند، بر آنان حکم شد به بز، و عمر رحمه قرائت کرد آیه:

﴿يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ [المائدة: ۹۵].



شافعی این مسئله خطا را قیاس کرده بر قتل مؤمن خطائی که خدا در سوره نساء آیه ۹۲ فرموده:

﴿مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ﴾ [النساء: ۹۲].

«و هر کس مؤمنی را بخطا بکشد پس اسیر مؤمنی را آزاد کند و دیه‌ای تسلیم کسان مقتول نماید».

و منع از قتل عمومیت دارد و مسلمین فرق بین غرامت‌ها در ممنوع نگذاشته‌اند چه مردم باشد و چه اموال عمد باشد و یا خطا.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابوالعباس از ربیع از شافعی که گفت: اصل صید حیوان مأکول اللحم است و اگرچه غیر آن نیز صید نامیده می‌شود.

آیا نظر نمی‌کنی به قول خدای تعالی که در سوره مائده آیه ۴ فرموده:

﴿وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ﴾ [المائدة: ۴].

«حلال است آنچه را که تعلیم داده‌اید از حیوانات شکاری که تربیت کرده‌اید از آنچه خدا به شما یاد داده تعلیمشان می‌کنید پس بخورید از آنچه برای شما نگاه داشته‌اند».

زیرا معقول نزد مردم این بود که حیوانات شکاری را بر سر حیوانی که مأکول بود می‌فرستادند. آیا نظر نمی‌کنی به قول خدای تعالی در آیه ۹۴-۹۶ سوره مائده که فرموده:

﴿لَيَبْلُغَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ﴾ [المائدة: ۹۴-۹۶].

«خدا شما را به چیزی از صید که دست‌های شما و نیزه‌های شما به آن می‌رسد آزمایش کند».

﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَّعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا﴾ [المائدة: ۹۶].

«برای شما صید دریا حلال شده است، و طعام آن بهره و معاش برای شما و برای قافله است، و بر شما حرام شده است صید بیابان مادامی که محرمید».

که در این دو آیه خدای تعالی دلالت کرده بر اینکه در حال احرام بر ایشان حرام

است از صید بیابان آنچه قبل از احرام حلال بود خوردن آن. و در جای دیگر شافعی گوید: خدا فقط در احرام حرام نکرده مگر آنچه قبلاً مباح بود، اما آنچه حرام بوده بر محل همان حرام بودن اول کافی بوده است.

شافعی گوید: و اگر به این معنا نبود رسول خدا ﷺ امر نمی کرد به قتل سگ گزنده و عقرب و کلاغ و زغن و موش در حرم و در خارج حرم. ولیکن آن جناب مباح قرار داد قتل آنچه مضر باشد از غیر مأکول اللحم. و شافعی کلام را بسط داده است. خبر داد ما را ابو سعید از ابی العباس از ربیع از شافعی از مسلم از ابن جریج از عطاء که گفت: محرم از صیدی که کرده فدیة نمی دهد مگر صید مأکول اللحم. و در آنچه خبر داد ابو عبدالله بطور اجازه که عباس حدیث کرده ایشان را از ربیع از شافعی از سعید بن سالم از ابن جریج که گفت: به عطا گفتم: در بیان قول خدا در سوره مائده آیه ۹۵:

﴿عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ﴾ [المائدة: ۹۵].

«خدا از گذشته عفو کرده».

گفت: یعنی از آنچه در جاهلیت کرده اند. گفتم: قول خدا:

﴿وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ﴾ [المائدة: ۹۵].

گفت: (و هر کس در اسلام تکرار کند خدا از او انتقام می کشد) عطا گفت و بر او کفاره است\*.

شافعی رحمه الله تشبیه کرده این گناه را به آدم کشی و زنا و آنچه در اینها و در کفر از وعده عقاب آمده است، چنانکه در سوره فرقان آیه ۶۸-۶۹ فرموده: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ۖ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ۖ﴾ [الفرقان: ۶۸-۶۹].

\* کفاره ندارد زیرا اگر کفاره بود دیگر انتقام خدا معنی نداشت. مترجم

«و آنچه در هر یکی از این گناهان آمده از حدود در دنیا، گوید چون خدا حدود را بر ایشان واجب کرده دلالت دارد بر اینکه عذاب آخرت حکم دنیوی را ساقی نمی‌کند».

خبر داد ما را ابو زکریا ابی اسحاق از ابی العباس الأصم از ربیع از شافعی از سعید از ابن جریج از عمرو بن دینار که گفت: هر چیزی که در قرآن در آن کلمه: «او» وارد شده تخیر است. مگر قول خدای تَعَالَى در سوره مائده آیه ۲۳:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۲].

«همانا جزای کسانی که با خدا و رسول او محاربه می‌کنند و در زمین به فساد کوشش دارند این است که کشته شوند و یا به دار آویخته گردند و یا تبعید شوند».

(زیرا آنکه محاربه مداوم علیه خدا و رسول داشته و در زمین فساد کرده و هم آدم کشته و هم غارت کرده و مردم را ترسانیده کشته می‌شود، اما آن کس که فساد کرده ولی آدم نکشته و غارت نکرده باید تبعید شود. [مترجم]). شافعی مانند ابن جریج و دیگران در محارب و غیر او در این مسئله موافقت دارد، و نیز سعید از ابن جریج از عطا روایت کرده که هر چیزی در قرآن کلمه «او» دارد صاحب آن مخیر است و شافعی در فدیة استدلال کرده به حدیث کعب بن عُجره.

و «خبر داد ما را» ابو زکریا از ابوالعباس از ربیع از شافعی از سعید از ابن جریج که گفت: به عطا گفتم: خدا فرموده:

﴿فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَرَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ﴾ [المائدة: ۹۵].

«پس جزائی دارد بمانند آنچه کشته، (ذبح) حیوانی از چهار پایان، که بمثلت آن دو نفر عادل از شما حکم می‌کند در حالی که آن را هدیه به کعبه برساند و یا آنکه بعنوان کفاره، مساکینی را اطعام کند، و یا معادل آن روزه گیرد، این حکم برای آنست که بدی کارش را بپششد».

او گفت: این جزاء از جهت این است که در حرم این کار را کرده و کفاره آن را باید همانجا ادا کند. و اما روزه، پس خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی فرماید: جزائی که بواسطه روزه باشد هر جا شد باشد (یعنی در هر جای که خواست در همانجا روزه بگیرد) زیرا منفعت برای مساکین حرم در روزه نیست.

و در روزه استدلال کرده در آنچه خبر داد مرا ابوعبدالله الحافظ بطور اجازه از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفته است: خدا برای آنکه حج متعه کرده و از فدیة عاجز است فرموده که روزه او سه روز است در ایام حج، و هفت روز چون برگشت، و برای روزه منفعت برای مساکین حرم نیست، بر خود مرد روزه گیر نافع است، پس هر جا خواست عمل کند.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابو العباس از ربیع، از شافعی، که گفت: احصار و محاصره یعنی منع شدن از حج که خدای تعالی ذکر نموده که آیه ۱۹۶ سورة بقره نازل شده در روز حدیبیه که خدا فرموده:

﴿فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«پس اگر از حج منع شدید آنچه میسر است از حیوانات را برای ارسال و هدیه کعبه ذبح و یا نحر کنید».

و رسول خدا ﷺ منع شد بواسطه دشمن. پس آنکه بین او و خانه کعبه منع شود بواسطه مرض و یا مانع دیگر در معنی آیه نیست، زیرا آیه در مورد حائل شدن دشمن است. والله اعلم. و از ابن عباس روایت شده که گفت: حصر و منعی نیست مگر منع دشمن. و از ابن عمر و عایشه بهمین معنی روایت شده است. شافعی رحمه الله گفت: و رسول خدا ﷺ در خارج از حرم نحر نمود و گفته شده در حرم، و همانا ما معتقدیم که نحر او در خارج حرم بوده، و بعضی از حدیبیه در حرم بوده و بعضی از آن در خارج حرم، زیرا خدا فرموده: ﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ فَحِلَّهُ﴾ [الفتح: ۲۵].

«اینان همان کسانی‌اند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام با قربانی‌ها که بسته بودید برای قربانگاه باز داشتند».

و حرم تمامش محل قربانی است نزد اهل علم (پس چون خدا فرموده: قربانی به محل خود نرسیده معلوم می‌شود قربانی رسول خدا در خارج از حرم بوده). پس هر جا مردی منع شد چه نزدیک حرم باشد و چه دور، بواسطه دشمن حائل شد، دشمن مسلم باشد و یا کافر، پس مردم ممنوع، احرام بسته ذبح گوسفندی کند و از احرام خارج شود و قضائی بر او نیست مگر حج او حجة الإسلام واجبى باشد که قضا بکند. از جهت اینکه خدا فرموده: اگر منع شدید آنچه میسر است قربانی کنید و نفرموده قضاء کنید.

خبر داد ما را ابوسعید از ابوالعباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته الله گوید: قول خدای تعالی:

﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَّعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ﴾ [المائدة: ۹۶].

«حلال شد برای شما صید دریا و طعام آن که مایه بهره و زندگی شما و مسافران است».

و در سوره فاطر آیه ۱۲ فرموده:

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا﴾ [فاطر: ۱۲].

«دو دریا مساوی نیستند، این یکی شیرین گوارا و آشامیدنی است، و این دیگر شور و تلخ است و از همه گوشتی تازه می‌خورید».

پس، گوید: هر چه در آن صیدی باشد چاه باشد و یا محل جمع آب و یا چشمه شور و یا شیرین، آن حکم دریا را دارد، در حرم باشد و یا خارج حرم، ماهی باشد و یا مانند آن از چیزهایی که در آب زندگی می‌کنند و اکثر زندگی او در آبست. پس محرم و غیر محرم می‌تواند آن را صید کند و بخورد.

و اما پرنده‌ای که در زمین مأوی می‌گیرد، پس آن از صید صحرا می‌باشد، اگر صید شود جزاء و کفاره دارد.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ او و حسین بن محمد الماسرجسی، در جمله‌ای به من خبر داده از او ابو محمد بن سفیان از یونس بن عبدالاعلی روایت کرده‌اند که شافعی در ذیل آیه ۱۹۹ سوره بقره:

﴿ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ [البقرة: ۱۹۹].

«آنگاه حرکت کنید از همان جایی که مردم حرکت کنند».

گوید: قریش و قبائلی در عرفات توقف نمی‌کردند و می‌گفتند: ما ممتازیم هرگز سب نشده‌ایم و در جاهلیت کسی داخل ما نشده و همیشه در حرم بوده‌ایم، ولی سایر مردم در عرفات توقف می‌کردند، پس خدای تعالی ایشان را امر کرد که در عرفه با مردم توقف کنند.

یونس گوید، محمد بن ادريس برای من گفت که «ایام معلومات» ده روز ذیحجه است و «ایام معدودات» فقط ایام منی می‌باشد. و در کتاب بویطی گوید: چنین گمان می‌شود، و از ابن عباس روایت شده.

### آنچه از شافعی رسیده در خرید و فروش و معاملات وارث و وصایا

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۷۵ فرموده:

﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ [البقرة: ۲۷۵].

«خدا بیع را حلال و ربا را حرام فرمود».

گوید: حلال کردن بیع دو معنی را احتمال دارد: یکی اینکه حلال کرده هر بیعی را که دو نفر معامله خرید و فروش کنند امر ایشان در این معامله جایز است و از رضایت طرفین است، و این معنی ظاهرتر است.

دوم اینکه خدا بیع را حلال کرده هرگاه رسول او که مقصود خدا را بیان می‌کند از آن نهی نکند. پس این حکم از جمله احکامی است که خدا آن را در کتاب خود و به زبان

رسول خود محکم نموده و چگونگی آن را بیان کرده، و یا از عموماتی است که خاص به آن اراده شده و رسول خدا بیان کرده مقصود او را از حلال و حرام آن، و یا از عموماتی است که مباح نموده مگر آنچه را بر زبان پیغمبرش حرام کند چنانکه وضو و شستن پا واجب است بر هر وضو گیرنده‌ای که خفین ندارد.

و به هر معنی که باشد خدا بر خلق خود الزام نموده که بواجب او از طاعت رسول عمل کنند. پس چون رسول خدا ﷺ از داد و ستدهائی نهی کرد که طرفین راضیند، ما استدلال می‌کنیم بر اینکه مراد خدا از حلال بیع آن مواردی است که بر زبان رسول او حرام نشده باشد (نه آن مواردی که حرام شده).

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو، گفت: حدیث کرد ما را ابوالعباس از ربیع از شافعی که او گفت: خدا در سوره بقره آیه ۲۸۲ فرموده: ﴿إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«هرگاه با یکدیگر قرار دینی تا مدت معین گذاشتید باید آن را بین شما کاتبی با عدالت بنویسد».

و در آیه ۲۸۳ می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَنَّ مَقْبُوضَةً فَإِنْ أَتَىٰ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَنَتَهُ﴾ [البقرة: ۲۸۳].

«و اگر در سفری بودید و نویسندۀ ای نیافتید پس گروهی قبض کنید پس اگر بعضی بعض دیگر را امین دانست و امانتی داد باید آن کس که امین شناخته شده امانت او را بوقتش برگرداند».

شافعی رحمه الله گوید که: در آیه امر شده به کتابت در حضر و سفر، و خدای تعالی گرو را ذکر کرده هرگاه مسافر بودند و کاتبی نیافتند، و این کار معقولی است (و خدا داناست)، در این آیه بیان شده که مأمورند به نوشتن و گرو برای احتیاط به نفع مالک حق که حق او فراموش نشود و بیاد باشد نه اینکه نوشتن و یا گرو گرفتن واجب باشد زیرا

خدای عزوجل فرموده:

﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ﴾ [البقرة: ۲۸۳].

«اگر بعضی به بعض دیگر امین دانسته امانتی داد باید آنکه امین شده امانت را رد کند».

شافعی رحمه الله گوید، آیه: ﴿إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى...﴾ [البقرة: ۲۸۲]. احتمال هر دینی را می دهد و احتمال دارد بخصوص سلف باشد، ولی در هر دینی بگوئیم و قیاس بر سلف کنیم. ابن عباس گفته: آیه در سلف وارد شده.

«خبر داد ما را» ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: قول خدای تعالی: ﴿وَأَبْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾ [النساء: ۶].

«یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به سن ازدواج برسند، پس اگر در ایشان رشد عقلی یافتید اموالشان را در اختیارشان بگذارید».

دلالت دارد بر اینکه حجر و منع از تصرف در مال برای یتیمان ثابت است تا دارای دو خصلت شوند: یکی بلوغ و دیگر رشد.

(شافعی گوید): پس بلوغ کامل شدن ۱۵ سال است (که مرد و زن در این مورد مساویند) مگر آنکه قبل از ۱۵ سال مرد، محتلم و یا زن حیض شود که چنین آثاری بلوغ شناخته می شود.

شافعی رحمه الله گوید: (والله أعلم) رشد، صلاح در دیانت است تا آنکه شهادت او جایز باشد و دیگر اصلاح مال است، و همانا اصلاح مال به امتحان یتیم شناخته می شود. و بهمین اسناد شافعی گوید: خدا امر کرده اموال پسر و دختر را به ایشان بدهند و مساوی نموده بین مرد و زن.

و شافعی رحمه الله در آیه ۲۳۷ از سوره بقره که فرموده:

﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ﴾ [البقرة: ۲۳۷].



«و اگر زنان را پیش از آنکه با ایشان آمیزش داشته باشید طلاق دادید و برای ایشان مهری معین کرده بودید، پس نصف مهر را بدهید مگر آنکه زنان بخشند».

گوید: آیه دلالت دارد بر اینکه بر مرد است که نصف مهر او را به او تسلیم کند مثل آنکه مدیون یک نفر اجنبی است و زن اختیار دارد و مسلط است که از مال خود عفو کند و ببخشد و خدا بخشش را مستحب قرار داده و ذکر کرده که آن به تقوی نزدیکتر است، و بین مرد و زن را مساوی نموده که هر یک نسبت به دیگری بخششی داشته باشد نسبت به آن چیزی که برای او واجب شده است.

و خدای تعالی در سوره نساء آیه ۴ فرموده: ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا ۝﴾ [النساء: ۴].

«مهریه زنان را به طیب خاطر (و بدون توقع)، بعنوان پیش‌کشی بدهید، ولی اگر آنها چیزی از آن را به طیب نفس به شما واگذار کردند پس گوارا است آن را بخورید».

پس بر مردان قرار داده حق واجب و آنچه برای زنان مهر شده بدهند و برای مردان حلال کرده هر چه زنان با طیب نفس به ایشان دادند.

و شافعی استدلال کرده به آیه فدیه در خلع و به آیه وصیت و دین، سپس گفته: چون زن در آنجا مالی می‌دهد و یا می‌تواند وصیت کند پس می‌تواند از هر چه خواست از مال خود بدهد و اگر چه به غیر اذن زوج باشد. و کلام را بسط داده است.

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای تعالی ولایت بر سفیه و ضعیف و آنکه نمی‌تواند املاء کند ثابت نموده و امر کرده ولی او از طرف او املاء کند و ولی را قائم مقام او قرار داده در مواردی که از ولی بی‌نیاز نیست.

گفته: و بتحقیق گفته شده آنکه نمی‌تواند املاء کند محتمل است دیوانه باشد، و آن شبیه‌ترین معانی ناتوانی است. و الله اعلم.

و بهمین اسناد شافعی گوید: و شخص آزاد در مورد دین هرگاه برایش چیزی یافت نشود نمی‌توان او را اجیر کرد زیرا خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۸۰ فرموده:

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ [البقرة: ۲۸۰].

«اگر مدیون در سختی است او را مهلت دهید تا برایش میسر گردد».

«خبر داد ما را» ابو سعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای تعالی

در سورة مائده آیه ۱۰۳ فرموده:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَا كِنٍّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ﴾ [المائدة: ۱۰۳].

«خدا (مشروع) قرار نداده بحیره و نه سائبه و نه وصیله و نه حام را، ولیکن کفار این دروغ را بر خدا بستند».\*

پس این حیوانات را زمان جاهلیت حبس و منع از کار می‌کردند و خدا قراردادهای آنان را باطل کرد و رسول خدا ﷺ به امر خدا باطل نمود. و اهل جاهلیت به بنده خود می‌گفت: تو مانند سائبه حر و آزادی. پس چون آزادی بر حیوانات زبان بسته روا نبود، رسول خدا ﷺ ملک آنها را به مالک آنها رد کرد. و در اینها اقوالی گفته شده و اهل جاهلیت این کارها را در اموال خود برکت می‌دانستند و از اخلاق گرامی می‌شمردند که در کتاب «ولاء» بطور مبسوط ذکر شده است.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدا در سورة انفال آیه ۷۵ فرموده:

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ [الانفال: ۷۵].

«و صاحبان رحم یعنی خویشاوندان در کتاب خدا بعضی (در ارث) سزاوارترند به بعضی دیگر».

---

\* بحیره، ماده شتری بوده که پنج شکم بزاید و پنجم آن نر باشد، پس گوشش را شکافته و آزاد می‌ساختند و گوشش را حرام می‌دانستند. و سائبه، ماده شتری بوده که به نذر آزاد می‌کردند و از سواری و بارکشی آزادش می‌کردند، و وصیله، ماده شتری بود که دو شکم نر بزاید آزاد می‌شد. حام، شتر نری بود که ده سال آن را می‌جهانیدند و بعد آزاد می‌شد.

گوید: این آیه نازل شد بواسطه اینکه مردم از یکدیگر ارث می بردند بواسطه قسم و یاری، سپس ارث بردند با سلام و هجرت، و مهاجر از مهاجر ارث می برد، و ورثه او که مهاجر نبودند ارث نمی بردند، و مهاجر نزدیکتر از ورثه بود، پس آیه نازل شد که طبق کتاب خدا و فرض او خویشان میت سزاوارترند.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ گفت: حسین بن محمد گوید: در آنچه خبر داده شده ام از محمد بن سفیان از یونس بن عبدالاعلی که شافعی در قول خدای تعالی در سوره نساء آیه ۷:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ﴾ [النساء: ۷].

«برای مردان بهره ایست از ما ترک والدین و خویشان، و برای زنان بهره ایست از ما ترک والدین و خویشان».

گوید: بواسطه این آیه احکام جاهلیت نسخ شد و مقرر شد که برای مرد و زن از فرائض بهره ای است.

و در قول خدای تعالی:

﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ...﴾ [النساء: ۸].

«و چون هنگام قسمت حاضر شدند خویشان و یتیمان و مساکین... تا آخر آیه».

گوید: هنگام قسمت مورد ارث باید کسانی که حاضرند از خدا بترسند و به خیر حاضر باشند و بترسد که خود او نیز رفتنی است و جانشین می گذارد.

و خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع که شافعی رحمته الله در قول خدای تعالی:

﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ [النساء: ۸].

«و چون هنگام قسمت حاضر شدند خویشان و یتیمان و مساکین پس به ایشان نیز از آن

روزی دهید و با ایشان با نیکی و مهربانی سخن گوید».

فرموده که خدا امر کرده در آن که مقداری از قسمت را روزی دهند به نزدیکان و یتیمان و مساکین که حاضرند در هنگام قسمت. و در آیه امر نشده که به دیگرانی که مانند ایشانند و حاضر نیستند چیزی داده شود، و برای این شبیه‌هائی است مثلاً اگر کسی آمد ضیافت کن و اگر کسی به قصد تو نیامده ضیافت لازم نیست و اگرچه محتاج باشد مگر آنکه خود بعنوان کار خوب ضیافت کند. و نظیر این تخصیص دادن رسول خدا ﷺ می‌باشد به نشانیدن با خودش و لقمه را روغنی کردن برای کسی که متولی طعام می‌شد از بندگان او یا خادم او.

شافعی رحمته فرموده: بعضی از اصحاب ما گفته: این آیه در قسمت موارث است و بعضی گفته‌اند: در قسمت غیر ارث از غنائم است و این وسیع‌تر می‌باشد، و من دوست دارم که هر قدر خود عطاکننده خوش دارد بدهد، و محروم نشوند.

### آنچه از وصیت‌ها نسخ شده

«خبر داد ما را» ابو سعید محمد بن موسی از ابی العباس الاصم از ربیع که شافعی در قول خدای تعالی در سوره بقره آیه ۱۸۰:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۱۸۰].

«بر شما مقرر شد که هرگاه هنگام مرگ یکی از شما رسید اگر مالی گذاشته وصیت کند برای والدین و نزدیکان بخوبی که این سزاوار است بر مردم با تقوی».

گوید: در کتاب خدای تعالی فرض است بر کسی که خیری گذارد، و مقصود از خیر مال است که وصیت کند برای والدین و نزدیکان، ولی بعضی از اهل علم به قرآن گمان کرده که وصیت برای والدین و نزدیکان نسخ شده. و اختلاف کرده‌اند در نزدیکانی که وارث نباشند، پس بیشتر از کسانی را که من ملاقات کردم از اهل علم و از کسانی که من از آنان چیزی حفظ کرده‌ام گفته‌اند: وصیت‌ها نسخ شده، زیرا امر به وصیت وقتی بوده که

بوصیت ارث برده می‌شد، پس چون خداوند میراث را قسمت کرده وصیت مستحب است، و این سخن تماماً إن شاء الله چنانست که گفته‌اند.

و شافعی رحمته الله در عدم جواز وصیت برای وارث استدلال کرده به آیه ارث، و به آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده: «لَا وَصِيَّةَ لِرَاثٍ»<sup>۱</sup>، «برای وارث وصیتی نیست».

و برای جواز وصیت برای غیرخویشان استدلال کرده به حدیث عمران بن الحصین که مردی شش عدد مملوک خود را آزاد کرد و مالی غیر از آنها نداشت، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را سه قسمت کرد و دو نفر آنها را آزاد کرد و چهار نفر آنها را به رقیّت باقی گذارد<sup>۲</sup>، سپس فرمود: آزادکننده عرب است، و همانا عرب مالک می‌شود کسی را که خویشی بین او و بین آنها نیست. پس اگر وصیت جز برای خویشان جایز نباشد، برای مملوکان وصیت جایز نمی‌شد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مملوکیّن تجویز کرد.

«خبر داد ما را» ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع که گفت: شافعی رحمته الله گفته: در آنچه بطور ودیعه گذاشته شده اگر آنگه ودیعه نزد او بود گفت: به تو پس دادم، قول، قول اوست، و اگر گفت: تو امر کردی به فلانی بدهم و من به او دادم، قول، قول ودیعه گذارنده است. خدای تعالی در آیه ۲۸۳ سوره بقره فرموده:

﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ﴾ [البقرة: ۲۸۳].

«اگر بعضی از شما بعض دیگر را امین دانسته امانتی سپرد باید آن کس که امین شمرده شده امانت را به او رد کند».

و شافعی گوید: خدا درباره یتیمان در آیه ۶ سوره نساء فرماید:

﴿فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ﴾ [النساء: ۶].

«چون اموال یتیمان را به ایشان دادید بر ایشان شاهد بگیرید».

۱- سنن ابی داود: ۲۹۶/۳، حدیث: ۳۵۶۵، سنن ترمذی: ۴۳۳/۴، حدیث: ۲۱۲۰، و فرموده: «حسن صحیح»، سنن

ابن ماجه: ۹۰۵/۲، حدیث: ۲۷۱۳، و آلبانی گفته: «صحیح».

۲- صحیح مسلم: ۱۲۸۸/۳، حدیث: ۱۶۶۸.

و این بجهت این است که ولی یتیم همانا وصی پدرش بوده و یا وصیی است که حاکم او را معین کرده و یتیم نزد او ودیعه نگذاشته، و در اینجا آنکه باید مال به او داده شود، ودیعه گذار نیست، و لذا بر اوست که شاهد بگیرد اگر می‌خواهد از تهمت بری باشد، و همچنین است وصی.

### آنچه از شافعی رسیده در قسمت فی و غنیمت و صدقات

«خبر داد را» ابو عبدالله الحافظ بطور اجازه از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره انفال آیه ۴۱ فرموده:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [الأنفال: ۴۱].

«بدانید آنچه غنیمت در روز جنگ بردید پس پنج یک آن عنوان زکات مال خدا و رسول و نزدیکان و یتیمان و مساکین و ابن السبیل است».

و در سوره حشر آیه ۶ فرموده:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ﴾ [الحشر: ۶].

«و آنچه خدا به رسول خود عائد نمود از مال کفار پس شما اسبی و شتری بر آن نتاختید» تا آنکه در آیه ۷ فرماید:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [الحشر: ۷].

«آنچه خدا برگردانید به رسول خود از اموال اهل این قریه‌ها پس، مال خدا و رسول و خویشاوان و یتیمان و مساکین و ابن السبیل است».

شافعی گوید: فی و غنیمت مشترکند در اینکه در هر دو یک پنجم است برای کسانی که خدا نام برده چه در یکجا جمع شوند و جدا نباشند و چه جدا باشند، سپس حکم در چهار پنجم آن بطوریکست که خدا بیان کرده بر زبان رسول خود و در عمل او، زیرا رسول

خدا ﷺ چهار پنجم غنیمت را تقسیم کرد و غنیمت که بر آن با اسب و شتر تاخت شده برای کسانی است که حاضرند چه غنی و چه فقیر.

ولی «فئ» آنست که با اسب و شتر بر آن تاخت نشده، پس سنت رسول خدا ﷺ در قریه‌های عرینه که خدا بر او برگردانید این بود که چهار پنجم آن بدست رسول خدا ﷺ بود مخصوصاً نه مسلمین، رسول خدا ﷺ به هر جا که خدا به او ارائه کرده بود مصرف می‌کرد.

و شافعی رحمه الله ذکر کرده حدیث عمر بن الخطاب رحمه الله را هنگامی که علی و عباس رحمه الله به مخاصمه نزد او رفتند درباره اموال رسول خدا ﷺ. و اموال بنی النضیر از فئ بود که مسلمین بر آن نتاخته بودند پس خالص به دست رسول خدا ﷺ بود نه مسلمین، و رسول خدا اتفاق می‌کرد بر خانواده خود نفقه یک سال را و هر چه زیاد می‌ماند در خرید و سائل و سلاح جنگ برای مهیا بودن در جهاد راه خدا مصرف می‌کرد.

شافعی رحمه الله گوید: به خبر عمر استدلال کردم بر اینکه تمام غنیمت مال اهل خمس نیست و استدلال کردم به قول خدای تعالی در سوره حشر که فرموده:

﴿فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [الحشر: ۷].

«پس برای خدا و رسول و خویشان و یتیمان و مساکین و ابن سبیل است».

که خمس مال آنهاست، چون خمس مال آنان شد شکی نیست که رسول خدا ﷺ تسلیم آنان کرد.

و استدلال کردم به آیه سوره انفال و آیه سوره حشر که غیر خمس به ایشان نمی‌رسد. شافعی گوید: و یافتیم که خدای عزوجل حکم کرده در خمس به اینکه بر پنج طائفه است، زیرا قول خدا مفتاح و کلید سخن است، و برای اوست امر از قبل و از بعد.

شافعی گوید: گذشت که رسول خدا ﷺ به چه کسان اتفاق می‌کرد از زوجات و غیر ایشان اگر با ایشان بودند. و احدی از اهل علم مخالفت نکرده و ندیدم و ندانستم کسی گفته باشد: آن مال و نفقه مال ورثه ایشان است. رسول خدا ﷺ زیادی غلات آن اموال را

در آنچه صلاح اسلام و اهل آن بود مصرف می‌کرد، و در اینجا شافعی بسط کلام داده است.

شافعی رحمه الله گوید: و سهم ذوی القربی بر بنی هاشم و بنی المطلب تقسیم می‌شود، و استدلال کرده به حدیث جبیر بن مطعم در قسمت رسول خدا سهم ذوی القربی را بین بنی هاشم و بنی المطلب. و فرمود: «بنی هاشم و بنی المطلب یک چیزند»<sup>۱</sup>. و این با شواهدش در کتب مبسوطه و سنن مذکور است.

شافعی رحمه الله گوید: هر چه از غنائم اهل دار الحرب بدست آید تمامش قسمت می‌شود جز مردان بالغ که اختیار با امام است بین اینکه منت گذارد به هر یک از ایشان (که آزاد گردد) یا کشته شود یا فدا و معاوضه و مقابله شود و یا اسیر گردد. و راه بنده شدن و فدا گرفتن راه همان سایر غنائم است.

و در کتاب قدیم استدلال کرده به قول خدای تعالی در سوره محمد آیه ۸:

﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فِإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ [محمد: ۴].

«پس چون (در جنگ) ملاقات کردید کسانی را که کافرند پس گردنهایشان بزنید تا هنگامی که [بسیاری از] آنان را کشتید پس بندها را محکم ببندید (یعنی اسیرشان کنید)، پس از آن، یا منت گذارید (و آزادشان کنید) و یا فدا گیرید (و به مقابله و معاوضه بپردازید) تا اینکه آثار حرب خاموش گردد».

و این قبل از انقطاع جنگ است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد درباره اسیران بدر، منت بر ایشان نهاد و فداء گرفت و حال آنکه حرب بین او و قریش بر پا بود. و بر ثمامه بن اثال الحنفی که او و قوم او در آن روز با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بودند، پیشنهاد کرد که بر او منت گذارده شود (و آزاد گردد). و شافعی بسط کلام داده است.

«خبر داد ما را» ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس محمد بن یعقوب از ربیع بن سلیمان

۱- صحیح بخاری: ۳/ ۱۱۴۳، حدیث: ۲۹۷۱، سنن أبی داود: ۲/ ۱۶۱، حدیث: ۲۹۷۸.



که گفت: شافعی رحمته الله گوید: خدای تعالی در سوره توبه آیه ۶۰ فرموده:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ...﴾ [التوبة: ۶۰].

«همانا صدقات برای فقراء و مساکین و کارمندان بر آن و مؤلفه القلوب و در آزاد کردن گردن‌ها (بردگانی که با آنان عقد کتابت شده است) و مدیونین و در راه خدا و راه ماندگان است».

پس خدا وجوب صدقات را در کتاب خود محکم نمود، سپس تأکید و تشدید کرد و گفت: فریضه‌ای است از خدا، پس احدی نمی‌تواند آن را به غیر از آنچه خدای تعالی قسمت کرده، قسمت کند. و این مادامی است که اصناف گیرندگان زکات موجود باشند زیرا به کسی که وجود دارد داده می‌شود مانند آیات ارث که میراث داده می‌شود به وارث موجودی که همان روز فوت میت وجود داشته باشد. و طبق عقل این سهام زکات، به کسی داده می‌شود که روز اخذ صدقه و روز تقسیم موجود باشد.

پس چون صدقه قومی گرفته شد بین خودشان به کسانی که اهل آن سهم می‌باشند تقسیم می‌شود، و از همسایگان نباید خارج گردد تا آنکه از ایشان مستحق نماند.

سپس شافعی تفسیر هر صنفی از این اصناف هشت گانه را ذکر کرده، و به همان سند به من رسیده که گوید: اهل این سهام را یک جمله جمع می‌کند و آن این است که اهل حاجت به این مالند، ولی اسباب حاجتشان مختلف است. پس چون جمع شدند، پس فقرای زمین‌گیر ناتوان که حرفه‌ای ندارند و اهل حرفه‌ای که حرفه‌شان ضعیف است که کفاف حاجتشان را نمی‌دهد و از مردم گدائی نمی‌کنند، و دیگر مساکین چه آنکه گدائی می‌کند و یا گدائی نمی‌کند از کسانی که حرفه ندارند و یا حرفه او، او و عیال او را بی‌نیاز نمی‌کند.

و در کتاب فرض الزکات گوید: فقیر (والله اعلم) کسی است که مالی و حرفه‌ای که احتیاج او را رفع کند ندارد، زمین‌گیر باشد یا نباشد، سؤال کند یا عقیف باشد، و مسکین

کسی است که مال یا حرفه‌ای دارد ولی آن اندازه درآمد و مالی ندارد که او را بی‌نیاز کند. حال از مردم گدائی بکند یا غیرسائل باشد.

و گوید: «عاملون علیها» متولیان قبض زکاتند از اهل آن، از کسانی که سعی می‌کنند و کسی که ایشان را بر جمع زکات کمک می‌دهد از معرف و کسی که زکات اخذ نمی‌شود جز بکمک و شناسائی او، چه از اغنیاء باشند و چه از فقراء. و در جای دیگر گوید: «عامل» کسی است که زمامدار او را متولی قبض و تقسیم کرده، او بقدر بی‌نیازیش می‌گیرد نه زیادت‌تر، زیرا مانند یک اجیر است.

و شافعی رحمته الله کلام را در «مولفة قلوبهم» طول داده، و در ضمن آن گوید: برای آن سهمی است و خبری نقل کرده و مقداری از آن را که من حفظ کردم این است که: عدی بن حاتم، به نزد ابی بکر الصدیق رضی الله عنه آمد و از صدقات قوم خود سیصد شتر آورد، پس ابوبکر رضی الله عنه سی عدد شتر به او داد و او را امر کرد که ملحق شود او و کسانی که از قوم او مطیع اویند به خالد بن ولید، پس او با هزار نفر تقریباً در جنگ به یاری خالد حاضر شد و کارزار خوبی کرد<sup>۱</sup>.

شافعی رحمته الله گوید: در این خبر ذکر نشده که از چه جهت و به چه عنوان شتران را به او داد جز اینکه آنچه عقل با استدلال به اخبار می‌فهمد این است که از بابت سهم «مولفة قلوبهم» به او داده تا کسان دیگر از قوم خود را از کسانی که مانند عدی مورد اطمینان نبوده‌اند تألیف قلب کند تا مانند عدی گردند. گوید: به رأی من می‌شود سهم «مولفة قلوبهم» را در مانند چنین جائی مصرف کرد که اگر حادثه‌ای، خدا نکرده و خدا نخواست، برای مسلمین رخ داد به یاری برخیزند. سپس بسط کلام داده گوید: «الرقاب» مکاتبون هستند از همسایگان صدقه که مکاتبه کرده‌اند و پولی از صدقه بدهند و آزاد شوند.

۱- السنن الکبری، البیهقی: ۱۹ / ۷، از شافعی رحمته الله.

گوید: «غارمون، مدیونها» دو صنفند: صنفی قرض گرفته‌اند در مصلحت خود و یا کار خیر و غیر معصیت، سپس از ادای آن عاجزند و متاع و یا پولی که بدهند ندارند. و صنفی مدیون شده‌اند در کفالتی و اصلاح بین دو نفری و کار خیری و متاعی دارند که اگر بفروشند متضرر می‌شوند و از کسب خود باز می‌مانند، پس به هر دو صنف ایشان داده می‌شود چنانکه به اهل حاجت داده می‌شود تا دین خود را اداء کنند.

گوید: و سهم «سبیل الله» داده می‌شود به کسی که می‌خواهد به جهاد برود از همسایگان صدقه، چه فقیر باشد و چه غنی.

گوید: و سهم «ابن السبیل» از همسایگان صدقه که می‌خواهند در غیر معصیت سفر کنند و عاجزند از رسیدن به مقصد مگر بکمک بر سفرشان.

و در کتاب قدیم گوید: بعضی از اصحاب ما گفته‌اند: مسافری که از محل صدقه عبور می‌کند و عاجز است از رسیدن به مقصد خود مگر با کمک. و آنچه در قدیم گفته در غیر روایت ما است. همانا در روایت زعفرانی است.

### آنچه از شافعی رسیده در نکاح و صدق و غیر اینها

«خبر داد مرا» ابو عبدالله الحافظ بنحو اجازه از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمه الله گفت: از چیزهایی که خداوند جل جلاله رسول خود صلی الله علیه و آله را به آن اختصاص داده، قول اوست در آیه ۶ سوره احزاب:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶].

«این پیغمبر سزاوارتر است نسبت به مؤمنین از خودشان، و زنان او مادران ایشانند».

و قول خدای تعالی در همان سوره آیه ۵۳: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا

أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا﴾ [الأحزاب: ۵۳].

«شما را نرسد که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت کنید و نه اینکه زنان او را پس از او، به نکاح در آورید هرگز».

پس خدا نکاح زنان او را پس از او حرام گردانید بر تمام مردم، و زنان احدی غیر او چنین نیستند.

و خدای تعالی در همان سوره آیه ۳۲ فرمود:

﴿يَنْسَاءَ الَّتِي لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«ای زنان پیغمبر، شما مانند احدی از زنان نیستید اگر تقوی پیشه کنید، پس در گفتار خود نرمی مکنید».

پس آنان را به این جهت از زنان جهانیان جدا کرد.

و قول خدا که: ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ «زنان او مادران ایشانند»، از وسعت زبان عرب است که یک کلمه معانی مختلفه دارد، و از آن جمله کلمه «أم = مادر»، بمعنای این است که زنان رسول خدا ﷺ بمنزله مادرانند که نکاحشان بهیچ وجه حلال نیست، ولی نکاح دخترانشان بر امت حرام نیست، چنانکه دختران مادران نسبی و یا رضاعی حرام است. و حجت و دلیل این مطلب این است که گاهی کلمه عامی می گویند و مقصودشان خاص است، و به یک معنی است نه معنی دیگر. و عرب به زنی که تربیت امر کسانی را بکند او را «أم» و «أم العیال» می گویند، و به زنی که مربی مساکین باشد «أم المساکین» می گویند، و حتی به مردی که متولی قوت اشخاص باشد او را «أم العیال» می گویند، یعنی مانند مادر مربی آنان است، چنانکه در اشعار عرب نیز آمده است.

شافعی رحمه الله گوید: گاهی به مردی «أم» گویند، و گاهی عرب به شتر ماده و به گاو و به گوسفند و به زمین «أم» می گویند، بمعنی اینکه متکفل قوت ما و عیال ما است.

و خدای تعالی در سوره مجادله آیه ۲ فرموده: ﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدَتْهُنَّ﴾ [المجادلة: ۲].

«آنان که از شماظهار می کنند از زنانشان، آن زنان مادران ایشان نیستند، نیست مادرانشان مگر آنان که ایشان را زائیده اند».

یعنی مادر حقیقی آنست که ایشان را زائیده، نه آنکه درظهار به او بگویند: تو مانند

مادر منی، یعنی آن زنی که وارث می‌شود و موروث می‌گردد که نکاح او و نکاح کسانی بواسطه او حرام می‌باشد مادرانی که زائیده‌اند می‌باشند. و حتی مادران رضاعی نیز غیر مادران حقیقی می‌باشند، و «أمهات المؤمنین»، امهات تنزیلی می‌باشند فقط از جهت حرمت نکاح نه غیر آن، ولی آنان که به زبان عرب و فقه جاهلند، به این معانی نیز جاهل می‌باشد.

و بهمین اسناد شافعی رحمته گوید: خداونده‌ای را گرامی داشته، و در سوره آل عمران آیه ۳۹ او را (یعنی حضرت یحیی علیه السلام) را سید و حضور خوانده و فرموده:

﴿وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ [آل عمران: ۳۹].

«آقا و بی‌رغبت به زنان و پیغمبری از شایستگان است».

که حضور آنست که به زن اعتناء نمی‌کند و عفت می‌ورزد.

و بهمان اسناد شافعی رحمته گوید: حتم و لازم است برای سرپرستان زنان بی‌شوهر و زنان آزادی که به بلوغ رسیده‌اند هرگاه میل به نکاح داشتند و به شوهر پسندیده دعوت شدند اینکه آنان را به تزویج برسانند و شوهر دهند. زیرا خدا در آیه ۲۳۲ سوره بقره فرموده:

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَضَوْا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۳۲].

«هرگاه شما زنان را طلاق دادید و به مدت خود رسیدند، پس ایشان را از نکاح ازواج خودشان منع نکنید هرگاه بین خودشان بطریق نیک رضایت باشد».

پس اگر بر کسی اشتباه شود به اینکه بگوید: آیه همانا نهی کرده از منع اولیاء (نه از منع خود زوج اول) زیرا زوج هرگاه زن خود را طلاق داد و زن به اجل که خاتمه عده باشد رسید، پس زوج، دورترین مردم از آن زن است، پس چگونه می‌تواند او را منع کند، راهی ندارد و شریک زندگی او نیست. پس اگر کسی بگوید: محتمل است که مقصود این باشد که هرگاه نزدیک به آخر عده. یعنی زمانی که نزدیک است مدت به آخر برسد،

باشد، که زوج می‌تواند رجوع کند پس اولیاء مانع نشوند، زیرا خدای تعالی به شوهران فرموده:

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ...﴾ [البقرة: ۲۳۱].

«هر گاه زنان را طلاق دادید و نزدیک به رسیدن اجل و مدتشان شدند آنان را نگاه دارید...» یعنی رجوع کنید بخوبی.

شافعی رحمته گوید: آیه دلالت می‌کند که این معنی مقصود نیست، زیرا زن چه به آخر مدت برسد و چه نرسد خدا زن را از نکاح منع کرده، و در سوره بقره آیه ۲۳۵ فرموده:

﴿وَلَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾ [البقرة: ۲۳۵].

«قصد بستن نکاح نکنید تا کتاب به اجل خود برسد».

پس خدا امر نمی‌کند کسی را که از نکاح منع کرده به اینکه مانع از نکاح نشود بلکه خدا امر می‌کند به عدم منع کسی را که برای او نکاح را مباح نموده است.

شافعی رحمته گوید: و بتحقیق بعضی از اهل علم حفظ کرده نزول این آیه را که درباره معقل بن یسار نازل شده زیرا او خواهرش را تزویج کرد به مردی، آن مرد او را طلاق داد و عده او تمام شد، سپس همان مرد خواستگار نکاح او شد و زن طالب بود، معقل گفت: من او را قبلاً به تو تزویج کردم و به دیگران ندادم، سپس تو او را طلاق دادی، من ابداً او را به نکاح تو در نمی‌آورم، پس این آیه نازل شد که مانع از نکاح ازواج آنها که طالبند نشوید<sup>۱</sup>.

شافعی رحمته گوید: این آیه روشن‌ترین آیه‌ای در کتاب خدای تعالی می‌باشد که دلالت دارد که زن آزاد را نرسد که خود را به نکاح در آورد. و در این آیه است که نکاح تمام می‌شود بواسطه رضایت ولی و مرد تزویج شده و زن تزویج شده.

امام بیهقی رحمته گوید: این را که از کلام شافعی رحمته درباره «امهات مؤمنین» تا اینجا نقل کردم بعضی از آن مسموع من بوده و بعضی از آن نقل به اجازه شده.

۱- نگا: صحیح بخاری: ۴ / ۱۶۴۵، حدیث: ۴۲۵۵.

و شافعی رحمته در مورد شرط ولایت در نکاح استدلال کرده به قول خدای تعالی در سوره نساء آیه ۳۴:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [النساء: ۳۴].

«مردان قوام بخش بر امور زنانند زیرا خدا بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر (بواسطه نیروی بدنی) برتری داده».

و نیز به قول خدای تعالی در آیه ۲۵ همان سوره که درباره کنیزان فرموده:

﴿فَأَنكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ﴾ [النساء: ۲۵].

«با ایشان با اجازه اهل (و سرپرست) آنها نکاح کنید».

«خبر داد مرا» ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در سوره نور آیه ۳۲ فرموده:

﴿وَأَنكِحُوا الْأَيِّمَ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ [النور: ۳۲].

«و مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر و همچنین شایستگان از بندگان خود و کنیزان خود را به نکاح یکدیگر درآورید».

و شافعی گوید: احکام الهی، سپس احکام رسول او دلالت دارد بر اینکه اولیاء مالک امر بیوه‌ها نیستند. خدای تعالی در آیه ۲۳۲-۲۳۴ سوره بقره فرموده که از نکاح بیوه‌ها با ازواج خودشان مانع نشوید و آنان هر کاری بکنند بر شما باکی نیست. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الْأَيِّمُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا وَالْبِكْرُ تُسْتَأْذَنُ فِي نَفْسِهَا، وَإِذْنُهَا: صُمَاتُهَا»<sup>۱</sup>، زن بیوه سزاوارتر است به امر خود از ولی او، و از بکر اذن خواسته می‌شود درباره خودش و اذن و سکوت اوست. و غیر اینها از دلائل.

و کتاب و سنت دلالت دارد که مملوک ملک مالک خود است، و خود چیزی را مالک نمی‌شود، و دلیلی نیافتم بر اینکه واجب باشد به نکاح در آوردن بندگان و کنیزان، مگر

۱- صحیح مسلم: ۱۰۳۷/۲، حدیث: ۱۴۲۱، سنن ترمذی: ۴۱۶/۳، حدیث: ۱۱۰۸، و فرموده: «حسن صحیح». سنن نسائی: ۸۴/۶، حدیث: ۳۲۶۰، سنن ابن ماجه: ۶۰۱/۱، حدیث: ۱۸۷۰.

اطلاق ادله در این امر، ولی ادله یافت می‌شود بر به نکاح در آوردن احرار. پس من دوست می‌دارم که بندگان و کنیزانی که بالغ شده‌اند به نکاح درآورده شوند و برایم معلوم نشد که بشود کسی را اجبار بر نکاح کرد. زیرا محتمل است که منظور از آیه راهنمایی و ارشاد بر امر ازدواج باشد نه ایجاب.

و شافعی رحمه الله در کتاب قدیم معتقد است که بنده می‌تواند چیزی خریداری کند هرگاه سید او به او اذن دهد و از آیه ۷۵ سوره نحل که فرموده:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ﴾ [النحل: ۷۵].

«خدا مثل زده بنده مملوکی را که قادر بر چیزی نیست».

جواب داده که خدا از باب مثل چنین فرموده، و گرنه گمان می‌شود که بنده بر چیزهای قادر باشد، از جمله اقرار بر خود از حدودی که موجب تلف و نقص او می‌شود، و از جمله در مورد تجارتی که به او اذن داده شده خرید و فروش و اقرار او که جایز می‌باشد. پس اگر کسی علت آورد که بواسطه اذن تجارت او جایز است، گفته شود: خرید او نیز به اذن سیدش می‌باشد. پس چگونه می‌توان گفت که به یکی از دو اذن مالک می‌شود ولی به اذن دیگر نمی‌شود؟!.

سپس شافعی، در قول جدید خود از این رأی برگشته به این آیه که خدای تعالی در سوره مؤمنین آیه ۵ و ۶ و در سوره معارج آیه ۲۹-۳۰ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿۲۹﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿۳۰﴾﴾ [المعارج: ۲۹-۳۰].

«مؤمنین آنانند که فروج خود را حفظ کنند مگر بر ازواج خود و یا ملک یمین خود که ایشان ملامت نشوند».

پس کتاب خدا دلالت دارد بر مباح بودن فروج از یکی از دو صورت: نکاح و ملک یمین، پس بنده بهیچ حال مالک نیست. و در اینجا شافعی بسط کلام داده‌است. خبر داد ما را ابو زکریا بن ابی اسحاق در میان عدّه دیگری که گفتند: خبر داد ما را ابو



العباس الاصم از ربیع بن سلیمان از شافعی از سفیان از یحیی بن سعید از سعید بن المسیب که او در قول خدای تعالی در سوره نور آیه ۳ فرموده:

﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۳].

«مرد زناکار نکاح نمی‌کند مگر با زن زناکار و یا مشرکه، و زن زناکار نکاح نمی‌کند او را مگر مرد زناکار و یا مشرک، و این بر مؤمنین حرام شده است.»

گفته است: این آیه منسوخ است، و آن را نسخ کرده قول خدای تعالی:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ...﴾ [النور: ۳۲].

«و مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر خود را به نکاح یکدیگر درآورید...».

که دلالت بر اینکه به نکاح آورده شود زنان بیوه و آنان زنان مسلمین می‌باشند.

شافعی رحمته در غیر این روایت فرموده: این مطلب چنانست که سعید بن مسیب گفته است. ان شاء الله، و بر آن دلیل‌هایی از قرآن و سنت است. و همچنین سایر مطالبی که در آن آیه گفته شده شافعی در کتاب مبسوط و در کتاب معرفت ذکر نموده.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع که شافعی گفت: خدای تبارک و تعالی در سوره نساء آیه ۳ فرموده:

﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ [النساء: ۳].

«آنچه شما را خوش آید از زنان، دو دو، سه سه، چهار چهار، پس اگر خوف از بی‌عدالتی داشتید، پس به یک زن و یا به ملک یمین خودتان اکتفاء کنید.»

پس روشن است که مخاطبین به این آیه مردان آزادند، زیرا فرموده: ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾، و مالک نمی‌شوند مگر آزاده‌ها و دیگر اینکه فرموده: ﴿ذَلِكَ أَذَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾

﴿۳﴾، «این نزدیک‌تر است به آنکه ظلم و ستم نکنید». و معلوم است که میل و ستم از کسی است که مال داشته باشد و بنده که مالی ندارد.

و به همین اسناد آمده که شافعی آیات قرآنی که مربوط به نکاح و تزویج است تلاوت کرد و گفت: خدا نکاح را به دو اسم نامیده: نکاح و تزویج. و شافعی رحمته ذکر کرده آیه هبه و بخشش را که اگر زنی خود را بدون مهر خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست می‌تواند او را به نکاح خود درآورد، و این امر فقط مخصوص رسول خداست، چنانکه در آیه ۵۰ سوره احزاب است و مؤمنین دیگر چنین حقی ندارند. و هبه چنانکه قرآن می‌گوید بدون مهر است و رسول او را عقد می‌کند بعقد نکاح، و این دلالت دارد که نکاحی جز بنام نکاح و تزویج نداریم. خبر داد ما را ابو سعید از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمته گوید، خدای تعالی در سوره نساء آیه ۲۳ فرموده:

﴿وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾ [النساء: ۲۳].

«زنان پسرانی که از نسل شما می‌باشند بر شما حرام است».

نه زنان پسر خوانده‌ها که شما آنان را پسر خوانده‌اید. و استدلال کرده به آنچه نقل شده در کتاب «المعرفة». سپس گوید: و ما حرام دانستیم بواسطه رضاع و شیر دادن به آنچه خدا حرام کرده و قیاس بر آن، و بواسطه اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ الْوِلَادَةِ»<sup>۱</sup>. «بواسطه رضاع حرام می‌شود آنچه از ولادت حرام می‌شود». و در قول خدای تعالی در سوره نساء آیه ۲۲:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [النساء: ۲۲].

«و نکاح نکنید با آن زنانی که پدران شما با آنان ازدواج کرده‌اند جز آنچه گذشته و قبلاً واقع شده است».

و نیز در قول خدای تعالی در سوره نساء آیه ۲۳:

۱- موطأ مالک: ۶۰۱/۲، حدیث: ۱۲۵۴، صحیح بخاری: ۱۹۶۰/۵، حدیث: ۴۸۱۱، صحیح مسلم: ۱۰۶۸/۲، حدیث: ۱۴، به عبارت: «الرَّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلَادَةُ». و در صحیحین به این عبارت نیز روایت شده: «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ».

﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [النساء: ۲۳].

«و بر شما حرام است که جمع بین دو خواهر کنید (در یک زمان با آنان ازدواج کنید)، مگر آنچه گذشته (و قبلاً در جاهلیت پیش آمده)».

شافعی گوید: در زمان جاهلیت بزرگترین فرزند مرد جای او بود بر زن او، و مردان بین دو خواهر جمع می‌کردند، پس خدا از اینکه کسی بتواند در عمر خود جمع کند بین دو خواهر و یا زن پدر خود را نکاح کند، نهی کرد، مگر آنچه در جاهلیت قبل از اسلام گذشته و اتفاق افتاده است، ولی پس از اسلام برقرار ننموده آنچه در جاهلیت عمل شده، یعنی چون مسلمان شدند دیگر حلال نیست بهیچ حالی.

و به همین اسناد شافعی رحمته گوید: کسی که زنی را تزویج کرد ولی به او دخول نکرد تا آن زن وفات کرد و یا قبل از دخول او را طلاق داد و از او جدا شد، پس باکی بر او نیست که دختر او را تزویج کند. و اما مادر او را جایز نیست عقد نکاح کند زیرا خدای عز و جل در آیه فوق حرام کرده و فرموده: ﴿وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾، «و حرام است بر شما مادران زنانان». و در کتاب رضاع جمله‌ای را زیاد کرده که حکم تحریم مادر زن غیرمدخوله در کتاب خدا مبهم است و در آن شرطی ذکر نشده، و فقط شرطی که ذکر شده در دختران زن است. (یعنی در صورتی که مادرشان مدخوله باشد خدا دختر او را حرام نموده)، و این را از زید بن ثابت روایت کرده است.

و شافعی رحمته قول خدای تعالی در سوره نساء آیه ۲۴ را که فرموده:

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ [النساء: ۲۴].

«و حرام شده بر شما ازدواج با زنان شوهردار مگر آنچه دست راست شما مالک شده (کنیزان)».

تفسیر کرده به اینکه شوهرداران چه زنان حره و چه امه بر غیر شوهران خود حرامند تا آنکه از شوهران خود جدا شوند بواسطه مردن شوهر، و یا به طلاق و یا به فسخ نکاح، مگر زنان اسیر مشرکین که ایشان از شوهرانشان جدا شده‌اند که کتاب و سنت و اجماع

بر این مطلب دلالت دارد. و احتجاج و استدلال کرده به حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه که گفت: «ما اسیرانی را دستگیر کردیم که شوهران در شرک داشتند و کراهت داشتیم که با آنان هم بستر شویم، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردیم آیه: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...﴾ [النساء: ۲۴]. نازل شد»<sup>۱</sup>. و به غیر این نیز استدلال کرده، و این نقل شده در کتاب «معرفت».

خبر داد ما را ابوسعید بن عمرو از ابی العباس الأصم از ربیع که گفت: شافعی رحمته الله گوید: خدای تعالی در سوره ممتحنه آیه ۱۰ فرموده:

﴿إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ ۚ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«چون زنان با ایمان هجرت کردند و نزد شما آمدند آنان را امتحان کنید، خدا دانایتر است به ایمان ایشان، پس اگر دانستید که با ایمانند ایشان را به سوی کفار بر نگردانید، نه اینان برای کافران حلالند و نه کفار برای اینان حلالند».

شافعی رحمته الله گوید: بر آن زنان ایمان را عرضه بدارید اگر قبول کردند و اقرار کردند بتحقیق شما آنان را مؤمن دانسته‌اید، و علم بنی آدم بظاهر چنین است، خدای صلی الله علیه و آله فرموده:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ﴾، «خدا دانایتر است به ایمان ایشان» یعنی به باطن ایشان در ایمان.

شافعی رحمته الله گوید: و بعضی از اهل علم به قرآن، گمان کرده‌اند که این آیه نازل شده در حق زنان مهاجرات از مکه، و آن زنان را نام برده‌اند که دختر عقبه بن ابی معیط بوده است، و اهل مکه بت پرست بودند. و قول خدا که در آیه فوق فرموده: ﴿وَلَا تُمَسِّكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ﴾، «و هرگز زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید». نازل شده در حق مرد مؤمن مهاجر اهل مکه که ایمان داشته، و همانا در زمان صلح نازل شده است.

و خدای صلی الله علیه و آله در آیه ۲۲۱ بقره فرموده: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا أَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ

۱- نگا، صحیح مسلم: ۴ / ۱۷۰، حدیث: ۳۶۸۱.

خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ﴿البقرة: ۲۲۱﴾.

«و با زنان مشرکه ازواج نکنید تا ایمان آورند، و البته کنیز مؤمنه بهتر از زن آزاد مشرکه است هر چند (زیبائی زن مشرکه) شما را به تعجب آورد، و به مردان مشرک همسر ندهید تا ایمان آورند، و البته بنده مؤمن به از مرد آزاد مشرکست و اگر چه (قدرت و ثروت مرد مشرک) شما را به عجب آورد.»

شافعی رحمته گوید: این آیه نازل شده در حق جماعتی از مشرکین عرب که اهل بت پرستی بودند، پس نکاح زنانشان حرام شد چنانکه نکاح با مردانشان حرام شد. پس اگر چنین باشد این آیه ثابت است و در آن نسخی نیست.

و بتحقیق گفته شده: این آیه نازل شده در حق جمیع مشرکین، سپس بعد از آن رخصت نازل شده در حلال بودن نکاح کردن با زنان آزاد اهل کتاب فقط، چنانکه در حلال شمردن ذبایح اهل کتاب آیه آمده است. که خدای تعالی در سوره مائده آیه ۵ فرموده:

﴿أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلْلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُم إِذَا ءَاتَيْنَهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾ [المائدة: ۵].

«برای شما پاکیزه‌ها حلال شد و طعام اهل کتاب برای شما حلال شد و طعام شما برای ایشان حلال است و زنان عقیقه از مؤمنات و زنان عقیقه از اهل کتاب قبل از شما، برای شما حلال است هرگاه صدق ایشان را داده باشد.»

شافعی گوید: بهر حال و در هر دو صورت زنان آزاد اهل کتاب نکاحشان مباح است. و خدا فرموده:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّن فِتْيَتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ [النساء: ۲۵].

«و کسانی از شما که استطاعت ندارند با زنان حره مؤمنه نکاح کنند، پس از جوان‌های

مؤمنه‌ای که ملک یمین و اسیر شما هستند نکاح کنند». تا آنکه فرموده:

﴿ذَلِكَ لِمَنْ حَثِيَ الْعَنْتَ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۲۵].

«این (حکم) برای کسانی است از شما که از ضرر (و زحمت بی‌همسری) بترسند». شافعی رحمته گوید: در این آیه (والله اعلم) دلالت است بر اینکه مخاطبین آیه مردان آزادند زیرا آنان واجد و یا فاقد توانائی و مالک مالند، و مملوک که مالک مالی نیست. و نکاح کنیز حلال نیست مگر آنکه مرد صدق زن حره را نداشته باشد و از ضرر زنا بترسد.

شافعی رحمته گوید: و در این آیه دلالت است بر تحریم کنیزان اهل کتاب، و دلالت دارد بر اینکه کنیزان مؤمنه نیز حلال نیستند مگر با جمع دو امری که در بالا ذکر شد، یعنی عدم توانائی و خوف ضرر. و شافعی در استدلال طول کلام داده است. شافعی رحمته گوید: و اگر چه به حکم آیه:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ﴾ [البقرة: ۲۲۱].

«و به مردان مشرک همسر ندهید تا اینکه ایمان بیاورند».

زنان مسلمین بر مشرکین بت پرستان حرام است، ولی بر مشرکین اهل کتاب نیز به حکم قرآن بهر حال حرامند، بخاطر قطع ولایت و دوستی بین مسلمین و مشرکین و طبق دانسته من اختلافی در این نمی‌باشند.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمته در قول خدای عز و جل آیه ۲۴ سوره نساء:

﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ [النساء: ۲۴].

«و برای شما حلال شده سوای اینها».

گوید: معنایش این است که برای شما حلال است آنچه غیر از محرمات مذکوره باشد، بواسطه نکاح و ملک یمین نه اینکه مطلقاً حلال باشند.

خبر داد ما را ابو سعید از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمته الله گوید: خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۳۵ فرموده:

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ﴾ [البقرة: ۲۳۵].

«و گناهی بر شما نیست که با کنایه از زنان خواستگاری کنید».

تا آنکه فرموده:

﴿وَلَا تَعْرِمُوا عَقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾ [البقرة: ۲۳۵].

«و عقد نکاح را قصد نکنید تا عده لازم به پایان رسد».

شافعی رحمته الله گوید: مقصود از رسیدن کتاب به مدت خود (والله اعلم) گذشتن عده است. گوید: و چون خدا اذن داده در خواستگاری کردن بطور اشاره و کنایه در هنگام عده، پس روشن است که از تصریح منع نموده. و خدای تعالی در آیه فوق فرموده: ﴿وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا﴾، «ولیکن وعده سری ایشان را مدهید»، که (و الله اعلم) یعنی، جماع. و فرموده: ﴿إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾، «مگر آنکه گفتار خوب و شایسته بگوئید»، یعنی: سخن نیکی که در آن فحش نباشد. و این چنین که بگوید: من خوشنودم حقیقتاً بواسطه تو، نزد من جماعی است که با هر که صورت بگیرد او خوشنود می شود. و این اگر چه تعریض و کنایه است، باز مورد نهی است، برای زشتی آن. و گوشه‌ای غیر این بزند که این چنین نباشد، بطوری که زن بفهمد که او، نکاح او را طالب است، که در این صورت جایز است، و عده‌ای که تعریض و کنایه در آن برای خواستگاری جایز است عده وفات زوج است. و اما در طلاق که طلاق دهنده رجوع ندارد ظاهر نیست که جایز نباشد.

و شافعی در جای دیگر استدلال کرده بر اینکه مقصود از «سر» (و عده سری که در آیه نهی شده) جماع است بدلال قرآن، سپس گوید: چون تعریض مباح شد و تعریض نزد اهل علم جایز است چه سری و چه آشکار، پس نباید توهم کرد که تعریض بمعنی سر است، و لابد سر معنی دیگری دارد و آن جماع است چنانکه در اشعار «امرؤ القیس»

و شاعر دیگر آمده، و کلمه «سر» در آن اشعار بمعنی جماع است.  
 خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمته الله در قول خدای عز وجل  
 در سوره بقره آیه ۲۲۲:

﴿وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«نزدیک زنان حائض نروید تا پاک شوند».

گوید: (و الله اعلم) یعنی، آن طهارتی حاصل شود که نماز به آن حلال است، یعنی غسل و تیمم کرده باشد. شافعی رحمته الله گوید: خدای تبارک و تعالی که همبستر شدن با زنان را در حال حیض برای آزار حیض نهی کرده، گویا دلالت دارد که در دبر آنان نیز حرام است.

خبر داد ما را ابو عبدالله از ابی العباس از ربیع که شافعی گوید: خدای عز وجل در سوره بقره آیه ۲۲۳ فرموده:

﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳].

«زنان شما کشتزار شمایند به آن در آید هر جا که خواهید».

شافعی گوید: و روشن است که محل کشت محل ولد است، و خدا مباح کرده آنجا را مگر وقت حیض، گوید: و مباح گردانیدن محل کشتزار اشاره به تحریم غیر آن محل است. و دخول در دبر -باندازه‌ای که باندازه قبل برسد- حرام است که کتاب و سنت بر این دلالت دارد.

شافعی رحمته الله (در خبری که مرا ابو عبدالله به نحو اجازه از ابی العباس از ربیع از او رسیده) در قول خدای عز وجل:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۖ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۚ فَمَنْ أَتَبَعَىٰ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۖ﴾ [المؤمنون: ۵-۷].

«و مؤمنان آن کسانی که فروج خود را نگهدارنده‌اند، مگر بر زنان خود و با ملک یمین خود که محققاً ایشان مورد ملامت نباشند، پس کسانی که سوای این را بجویند همانا



تجاوزکنندگانند».

گوید: پس روشن است در ذکر نمودن حفظ فروج مگر از زوجات و ملک یمین که غیر از زوجات و ملک یمین حرام شده است. و بیان کرده که زوجات و ملک یمین از بنی آدم نه بهائم. سپس آن را تأکید کرده و فرموده:

﴿فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾ [المؤمنون: ۷].

«پس کسانی که سوای این را بجویند همانا تجاوزکنندگانند».

پس هیچ عملی حلال نیست جز در زوجه و ملک یمین و استمناء نیز حلال نیست. (والله اعلم).

و در قول خدای تعالی در سوره نور آیه ۲۳:

﴿وَلَيْسَتَغْفِيَ الَّذِينَ لَا يُجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النور: ۳۳].

«باید عفت بورزند آنان که واجد نکاح نیستند تا خدا ایشان را از فضل خود غنی سازد».

گوید: معنایش (و الله اعلم) این است که صبر کنند تا خدا ایشان را بی‌نیاز کند، و این کلام خدا مانند آن کلامی است که خدای عزوجل در مال یتیم فرموده: ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ﴾ [النساء: ۶]، «آنکه غنی است عفت بورزد، (و از خوردن مال یتیم بمعامله سلف یا غیر آن، خودداری کند)».

و در قول خدای عزوجل: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ [المعارج: ۲۹-۳۰].

«و مؤمنان آن کسانی که فروج خود را نگهدارنده‌اند، مگر بر زنان خود و با ملک یمین خود».

گوید: بیانی است که مخاطبین به آن مردانند نه زنان، پس دلالت دارد بر اینکه برای زن حلال نیست که با ملک یمین خود خلوت کند.

خبر داد ما را ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس الأصم از ربیع از شافعی رحمه الله که گفت: خدای عزوجل فرموده:

﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَتِهِنَّ نِحْلَةً﴾ [النساء: ۴].

«مهریه زنان را بطیب خاطر بعنوان پیش‌کشی بدهید».

و در همین سوره آیه ۲۵ فرموده:

﴿فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ [النساء: ۲۵].

«پس با ایشان با اجازه اهل و سرپرست شان نکاح کنید و اجر ایشان که مهرشان است به ایشان بدهید».

و همچنین سایر آیاتی که در صدق آمده ذکر کرده، سپس گوید: پس خدا امر کرده به مردان که اجر زنان که همان صدق و یا مهر باشد بدهند. و این کلمه عربی یعنی صدق چند اسم دارد. و احتمال دارد این آیه مأمور کرده به دادن صدق آن کس را که صدیقی معین کرده نه آنکه معین نکرده، چه دخول کرده باشد و چه نکرده باشد، زیرا آن حقی است که مرد بر خود الزام کرده، پس برای او حق نیست که چیزی از آن را ندهد مگر به معنی و موردی که خدا قرار داده باشد، و آن وقتی است که قبل از دخول طلاق دهد. خدای عزوجل در سوره بقره آیه ۲۳۷ فرموده:

﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ [البقرة: ۲۳۷].

«و اگر زنان را پیش از آمیزش طلاق دادید و برای ایشان مهری معین داشته‌اید، پس نصف آن را بدهید مگر آنکه عفو کنند و یا آن کس که گره نکاح بدست اوست عفو کند».

و محتمل است اینکه مهر واجب شود بواسطه عقد و اگرچه مهری را نام نبرده باشد. و دخول هم نکرده باشد.

و محتمل است که مهر لازم نباشد مگر مرد خود را ملزم کرده باشد و یا دخول کرده باشد و اگرچه مهری را نام نبرده باشد. پس این سه معنی را احتمال داده که سزاوارتر آنست که هر چه کتاب و سنت و اجماع بیان کرده گفته شود.

و استدلال کرده‌ایم به قول خدای عزوجل در سوره بقره آیه ۲۳۶:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ﴾ [البقرة: ۲۳۶].

«بر شما باکی (گناهی) نیست اگر زنان خود را طلاق دهید مادامی که با آنان همبستر نشده و یا مهری معین نکرده‌اید، ولی آنان را بشکلی بهره‌مند نمائید، بر دارا و وسعت‌دار باندازه خود او و بر ندار باندازه او».

که عقد نکاح صحیح است بدون تعیین صداق، و آن دلیل این است که طلاق واقع نمی‌شود مگر بر آن که عقد نکاح بسته شده باشد.

سپس کلام را کشانیده تا آنکه گوید: در کتاب خدا به امر خدا روشن است که بر زوج وطی‌کننده که دخول کرده صدیقی است در کنیزانی که به اذن اهلشان نکاح می‌شوند اجری است و اجر (که در مورد کنیزان در آیه ۲۵ بقره خدا امر کرده پرداخت شود) همان صداق است و (در آیات دیگر نیز اجر به معنای صداق آمده) بدلیل قول خدای تعالی در سوره نساء آیه ۲۴:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ [النساء: ۲۴].

«چون با زنان زناشوئی نمودید، مهر ایشان را بدهید که واجب است».

و نیز در سوره احزاب آیه ۵۰ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ الَّذِينَ ءَاتَيْتَ أُجُورَهُنَّ﴾ [الأحزاب: ۵۰].

«ای پیغمبر، ما بر تو حلال کرده‌ایم همسرانت را که مهرشان را داده‌ای...».

و خدای تعالی در همین آیه فرموده:

﴿وَأَمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأحزاب: ۵۰].

«و زن مومنه‌ای هرگاه خود را به رسول خدا ببخشد اگر رسول خدا خواست او را نکاح و ازدواج کند در حالی که این بخشش بدون مهر خاص تو است نه سایر مؤمنین».

﴿خَالِصَةً﴾ دلالت دارد که این نکاح و ازدواج بدون مهر برای احدی غیر رسول

خدا ﷻ نیست، و هر کس نکاح کند و دخول نماید، او را مهری لازم است. بعلاوه آیات قبل که بر این موضوع دلالت دارد.

و در قول خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۳۷:

﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ﴾ [البقرة: ۲۳۷].

«مگر آنکه عفو کنند».

گوید: یعنی زنان.

و در قول خدای تعالی در آیه فوق:

﴿أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ [البقرة: ۲۳۷].

«یا آن کس که گره نکاح به دست اوست عفو کند».

گوید: یعنی زوج که گذشت کند و تمام مهر را بردارد و بخشش کند. و این را روایت کرده از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ و از جبیر بن مطعم، و از ابن سیرین، و شریح، و ابن المسیب، و سعید بن جبیر، و مجاهد. و شافعی (بنا به روایت زعفرانی از او) گوید: و شنیدم از آنکه از او راضی و خشنودم که می‌گفت: منظور از آنکه گره نکاح به دست او می‌باشد پدر است درباره دختر باکره خود، و آقا است درباره کنیزش، پس عفو او جایز است.

و خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت، شافعی گوید: خدای ﷻ در سوره بقره آیه ۲۴۱ فرموده:

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ مَتْنَعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲۴۱].

«برای زنان طلاق داده شده بهره‌ای بشایستگی است که این حق است بر عهده متقین».

و در آیه ۲۳۶ فرموده:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ﴾ [البقرة: ۲۳۶].

«گناهی بر شما نیست اگر زنان را مادامی که با آنان همبستر نشده یا مهری معین نکرده‌اید

طلاق دهید، ولی بنحوی آنان را بهره‌مند سازید».

(که در هر دو آیه فرموده: زنانی را که طلاق دادید خصوصاً بدون مهر و بدون دخول متاعی و یا متعه‌ای به ایشان بدهید).

شافعی گوید: عموم کسانی را که من ملاقات کردم از اصحاب ما گفته‌اند: متعه برای زنی است که به او دخول نشده و مهری هم معین نگردیده و طلاق داده شده. و هم برای مطلقاتی است که دخول شده و مهری معین شده زیرا آیه عام است، و از ابن عمر روایت شده\*.

و شافعی در کتاب صداق به همین اسناد گوید در مسئله کسی که زنی را بصداق فاسد نکاح کرده، اگر قبل از دخول او را طلاق داد باید نصف مهر المثل او را به او بدهد و متعه ندارد در قول کسی که برای او مهر فرض کرده هرگاه قبل از دخول طلاق داده شود. و برای او متعه است در قول کسی که گفته برای هر مطلقه متعه است. و قول دوم از ابن شهاب الزهری روایت شده و ما اسناد او را در کتاب «المعرفة» ذکر کردیم.

و «مس» را که در آیه ۲۳۷ سوره بقره: ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۳۷].

«اگر زنان را قبل از مس (آمیزش) طلاق دادید و مهری بر ایشان تعیین نموده‌اید پس نیمی از آنچه را معین کرده‌اید باید بپردازد ....».

ذکر شده، بر وطأ و آمیزش حمل نموده است. و این را از ابن عباس و شریح روایت کرده، و این روایت بتمامه در کتاب «معرفت» و کتاب «المبسوط» نقل شده، با آنچه در کتاب بیان کرده و پذیرفته است.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در آیه ۱۹ سوره نساء فرموده:

\* ولی باید دانست که آیه ۲۳۶ عمومیت ندارد و اینجا اشتباه شده است.

﴿وَعَايَشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۱۹].

«با زنان به نیکی و به خوبی عرفی معاشرت کنید».

و در آیه ۲۲۸ سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«و بنفع ایشان است مانند آنچه بر ضرر ایشان است بخوبی (یعنی برای زنان در مقابل

تکالیف و وظایفی که به عهده دارند حقوقی می‌باشد)».

شافعی رحمته گوید: تمام معروف آوردن عملی است که ثواب و نتیجه خوبی برای تو باشد و خودداری از مکروه. و در جای دیگر گفته: در آنچه با اجازه از ابی عبدالله به من رسیده است آنکه خدا فریضه و واجب نموده که بطور خوبی هر چه بر عهده او است ادا کند. و تمامی معروف این است که صاحب حق بگذرد و در طلب آن کمکی مصرف نکند و مدیون حق با خوشی حق او را ادا کند نه بمطالبه او. و در اداء حق کراهت اظهار نکند. و هر کدام اینها ترک شود ظلم است، زیرا خودداری و کندی کردن غنی ظلم است، و تأخیر انداختن در ادای حق است. شافعی گوید: و خدا فرموده: ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ «برای زنان حقوقی است بنفع ایشان مانند آنچه علیه ایشان است»، گوید: و خدا دانایتر است که باید حق آنان را بخوبی اداء کرد. و در روایت مزنی از شافعی که او گفته: آنچه معروف و خوبی بین زوجین است این است که از کار ناشایست خودداری کنند و حق صاحب حق را تأخیر نیندازند.

خبر داد ما را ابو سعید بن ابی عمر از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای عز و جل در سوره نساء آیه ۱۲۸ فرموده:

﴿وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾ [النساء: ۱۲۸].

«اگر زنی از شوهر خود ترس ناسازگاری و دوری گزیدن داشت. بر زوجین باکی نیست که

بین خودشان سازش و اصلاح اندازند اصلاح خوبی، و این صلح بهتر است (از جدا شدن)».

خبر داد ما را ابن عیینة از زهری از ابن مسیب که دختر محمد بن مسلمة نزد رافع بن خدیج بود، رافع از آن دختر چیز مکروه می‌داشت یا از جهت بزرگسالی و یا غیر آن، و خواست او را طلاق دهد، دختر گفت: مرا طلاق مده و مرا نگه دار و آنچه میل داری برایم قسمت کن (یعنی از چهار شب یک شب و یا از ده شب یک شب) پس خدا نازل کرد:

﴿وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا....﴾ [النساء: ۱۲۸].<sup>۱</sup>

و خبر داد ما را ابو سعید بن ابی عمرو از ابی العباس الأصم از ربیع از شافعی که گوید: بعضی از اهل علم به تفسیر درباره قول خدای تعالی در سوره نساء آیه ۱۲۹: ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾ [النساء: ۱۲۹].

«و هرگز نمی‌توانید عدالت (کامل) بین زنان کنید و اگرچه (به این عدالت) حریص باشید، پس بکلی رویگردان نشوید که زنی را بلا تکلیف (و سرگردان) رها کنید.» گمان کرده‌اند که آیه گوید: به آنچه در دلهاست عدالت نتوانید زیرا شما مالک آنچه در دل‌ها باشد نیستید تا بتوانید میل قلبی را نسبت به زنان مساوی کنید (یعنی میل قلبی به یک زنی که خوشگل‌تر است با اختیار شما نیست). شافعی رحمه الله گوید: این معنا آن شاء الله چنانست که گفته‌اند. و خدای تعالی برای این امت گذشته کرده از آنچه خیالات نفسانی است مادامی که به قول و عمل نیاورند و خدا گناه را در قول و عمل قرار داده‌است.

و بعضی از اهل علم به تفسیر در مورد قول خدای تعالی که فرموده: ﴿فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ﴾ «پس بکلی روی مگردانید»، گمان کرده‌اند که منظور این است که از آنچه در قلوب تان تجاوز شود و به دنبال هوای نفس برود و اثر عملی بروز دهد، پس زن را

۱- مسند إسحاق بن راهویه: ۲ / ۲۰۶، مسند الشافعی: ص ۲۶۰، السنن الكبرى - البيهقي: ۷ / ۲۹۶، المستدرک على الصحيحين - الحاكم: ۳۰۸/۲. حاکم در حکم حدیث می‌گوید: این حدیث صحیح طبق شرط شیخین (بخاری و مسلم) اما روایت نکرده‌اند، و ذهبی هم می‌گوید که این حدیث طبق شرط شیخین است.

بلا تکلیف گذارد. و این معنی نزد من ان شاء الله چنانست که گفته‌اند. پس گوید: کارها را به پیروی هوای نفس انجام ندهید که کار طوری شود که از اختیار خارج گردد زیرا خدا از اعمال قلبی گذشته و بر شما و بر مردم افعال و اقوال را نوشته، و چون به قول و عمل برسد آیه آن را ﴿كُلَّ الْمَلِیْلِ﴾ و رویگردانی دانسته است.

خبر داد مرا ابو عبدالله الحافظ باجازه که ابوالعباس محمد بن یعقوب حدیث کرده از ربیع بن سلیمان از شافعی که گوید: خدای عزوجل در سوره نساء آیه ۳۴ فرموده: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ [النساء: ۳۴]. «مردان قوامبخش بر امور زنانند زیرا خدا بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر (بواسطه نیروی جسمی) برتری داده و بخاطر آنچه از اموال خود را انفاق می‌کنند». تا آنجا که فرموده:

﴿وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۳۴].

«و زنانی را که از سرکشی آنان در خوف هستید آنان را موعظه کنید و (اگر اثری نکرد) در خوابگاه از ایشان دوری کنید و (اگر باز بی‌اثر بود) آنان را بزنید. پس اگر شما را اطاعت کردند (و صالح شدند) بهیچ نحوی بر ایشان ستم روا مدارید».

شافعی رحمه الله گوید: قول خدای تعالی: ﴿وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ﴾. وقتی است که دلیل‌هایی در کارها و گفتارهای زن به بیند که بر ناسازگاری دلالت کند و جای ترس باشد. این است که ابتداء او را موعظه کند، و اگر باز ناسازگاری کرد دوری کند، و اگر پایداری کرد او را بزند و تنبیه نماید.

و این برای این است که موعظه قبل از هر کار مکروهی است، و ضرری هم ندارد و موعظه ناروا نیست حتی برای مرد نسبت به برادرش چه برسد بزنش. و دوری مگر در موردی که روا باشد حرام است. و در غیر اینجا تا سه روز دوری بیشتر روا نیست. و زدن روا نیست مگر آنکه قبلاً انجام تکلیف کرده باشد. پس آیه دلالت دارد که حالات زن



مختلف است و عقاب و عتاب با او باید مختلف باشد.

و احتمال داده می‌شود که قول خدا: ﴿تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ﴾ این باشد که چون زنان ناشزه شدند و شما ترسیدید که لجاجت کنند، موعظه کنید سپس هجرت و ضرب.

و به همان اسناد شافعی گوید: خدای تعالی در سوره نساء آیه ۳۵ فرموده:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ [النساء: ۳۵].

«و هرگاه خوف اختلافی بین زوجین داشتید، پس داوری از خانوادهٔ مرد و داوری از خانواده زن بنمایندگی بر خوانید که اگر (زن و شوهر) ارادهٔ اصلاح داشته باشند خداوند (داوران را برای اصلاح) توفیق دهد».

شافعی رحمته گوید: خداوند به معنی آیه داناتر است که چون اختلاف زن و شوهر از حد گذشت، امر نموده که یک حکم از خانواده مرد و یک حکم از خانواده زن بنمایندگی انتخاب شوند.

و آنچه از ظاهر آیه بدست می‌آید این است که من یافتم خدای عز و جل در ناسازگاری زوج اذن مصالحه داد و در ناسازگاری زن اذن زدن داده و در ناسازگاری طرفین بترسند حدود خدا اقامه نشود اذن خلع داده‌است.

سپس شافعی کلام را کشانیده تا اینکه گوید: در حکمین که نه مرد صلح می‌کند و نه جدا می‌گردد و زن نه حق او را اداء می‌کند نه فدیة می‌دهد و قولاً و عملاً به کاری می‌کشانند که برای ایشان حلال نیست و لجاجت می‌کنند در آنچه نباید، و حق یکدیگر را مراعات نمی‌کنند و مطیع یکدیگر نمی‌شوند، پس هرگاه چنین شد حکمی از خانواده زن و حکمی از خانواده مرد بفرستند، و هر دو امین و به رضای زوجین باشند و زوجین آن دو را وکیل کنند به اینکه از جمع و جدائی هر کدام را صلاح دیدند انجام دهند. و شافعی در شرح این مسئله طول کلام داده، و در آخر گفته: سلطان زوجین را مجبور کند به حکم حکمین.

و بهمان اسناد شافعی رحمه الله گوید: خدای عز وجل در سوره نساء آیه ۱۹ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ﴾ [النساء: ۱۹].

«ای مؤمنان، برای شما حلال نیست که به اکراه زنان را به ارث برید، و بر ایشان سخت بگیرید که بعضی از آنچه به ایشان داده‌اید ببرید (و پس بگیرید)، مگر آنکه کار زشت معلومی را مرتکب شوند».

(شافعی فرموده): گفته می‌شود (و خدا داناتر است) که این آیه نازل شده درباره مردی که زن را مجبور می‌کرد و حق الهی او را منع می‌نمود و با او بمعروف معاشرت نمی‌کرد برای آن که حق او را ندهد و بدون میل زن ارث برد. پس خدای تعالی چنین معنایی را حرام نمود و حرام کرد بر شوهران که بر زنان سخت بگیرند تا بعضی از آنچه را به ایشان داده‌اند پس بگیرند. ولی استثناء نمود مگر آنکه کار زشت آشکاری را بجا آورند و مقصود در اینجا زنا است. که در این صورت اگر مقداری مال خود را برای مفارقت داد ان شاء الله حلال است، و ترک زوج بهتر از عصیان خدا و زوج است است. گوید: و خدا امر کرده درباره زنانی که شوهرانشان از آنان خوششان نمی‌آید و حال آنکه فاحشه‌ای نیاورده‌اند اینکه حق آن زنان بخوبی اداء شود و معاشرت نیکو کردند.

و خدای تعالی در همان آیه فرموده: ﴿فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُنَّ شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۹].

«پس اگر از آن زنان ناخشنود بودید، پس چه بسا که شما چیزی را مکروه می‌دارید و حال آن که خدا در آن خیر بسیاری قرار می‌دهد».

پس خدا معاشرت با زنان را به نیکی در حال کراهت مباح نموده و خبر داده که در آن خیر بسیاری نهاده است. و خیر بسیار، همانا اجر در صبر بر معاشرت است و اداء کردن حق بر صاحب حق و صبر بر ناز کردن زن بر او است.

و گاهی زوج غبطه می‌خورد به اخلاق و دین و کفایت و بذل و بخشش زن ولی باز

از او کراهت دارد که در جای دیگر شافعی چنانکه شنیده‌ام بیان کرده است.  
و گفته شده که این آیه نسخ شده است. و در معنای آیه ۱۵ سوره نساء است که  
فرموده:

﴿وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ۝﴾ [النساء: ۱۵].

«و زنانی که کار فاحشه‌ای کنند چهار کس از خودتان را بر آنها گواه بگیرید. آن گاه اگر  
گواهی دادند ایشان را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ ایشان برسد و یا خدا بر ایشان راهی قرار  
دهد».

که این آیه به آیه حدود نسخ شده است (یعنی، مقصود از جمله «خدا بر ایشان راهی  
قرار دهد» همان راهی است که در آیه دوم از سوره نور ذکر شده). پس بر زن حبسی که  
بواسطه آن مانع حق او شود نیست ولی بر او حد است\*. و شافعی در اینجا طول کلام  
داده و مقصود او این است که حبسی که مانع حق زن بشود در صورت اتیان فاحشه،  
منسوخ به آیه حدود است.

خبر داد ما را ابو سعید محمد بن موسی از ابی العباس محمد بن یعقوب از ربیع بن  
سلیمان از شافعی رحمته الله که گوید: خدای تعالی در سوره نساء آیه ۴ فرموده: ﴿وَعَاثُوا النِّسَاءَ  
صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا ۝﴾ [النساء: ۴].

«و مهر زنان را بطیب خاطر و بدون توقع بعنوان پیش‌کش بدهید، ولی اگر چیزی از آن را  
بطیب نفس و رضای خاطر به شما واگذاشتند پس آن را بخورید که گوارا و رواست».  
پس در این آیه مباح کرده خوردن مقداری از مهر را در صورتی که زن خود و به میل

---

\* تحقیق آنست که هیچ یک از این آیات ناسخ یکدیگر نیست و حکم هر کدام تا قیامت باقی است. یعنی اگر  
دولت واجد قدرتی بود حد جاری می‌شود. و اگر نبود شوهر باید او را حبس و مراقبت کند در خانه تا وفات  
او. و اگر شوهر ندارد تا هنگامی که شوهر رود و توبه کند باید در خانه نگهداری و از او مراقبت شود.  
(مترجم). این نظریه مترجم است نه جمهور اهل سنت.

خود چیزی به زوج دهد و گرنه خوردن آن حرامست.

و بتحقیق خدای عزوجل در سوره نساء آیه ۲۰ فرموده:

﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَنًا وَإِنَّمَا مُبِينًا﴾ [النساء: ۲۰].

«و اگر (تصمیم به طلاق زن خود گرفتید و) خواستید آن زن را تبدیل و بجای آن با زن دیگری ازدواج کنید و به یکی از زنان مال فراوانی بخشیده‌اید، پس چیزی از آن را مگیرید. آیا می‌خواهید با بهتان و گناه آشکار آن مال را بگیرید».

شافعی رحمه الله گوید: و این آیه در معنی آیه قبل است، پس هرگاه شوهر، زن تازه‌ای بجای زن سابق می‌خواهد بگیرد و زن طالب جدائی نیست، مرد حق ندارد از مهر و مالی که به او بخشیده چیزی کم کند و حق ندارد که او را وادار کند که او چیزی از مال را برگرداند و حق ندارد برای آن که چیزی از او دریافت کند او را طلاق دهد. و در این موضوع طول کلام داده است.

شافعی رحمه الله گوید: خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۲۹ می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ﴾ [البقرة: ۲۲۹].

«بر شما حلال نیست که چیزی از آن چه را که به زنان داده‌اید پس بگیرید مگر آنکه طرفین بترسند که حدود خدا را بر پا ندارند، پس اگر ترسیدید که حدود خدا را بر پای ندارند باکی بر ایشان نیست در آنچه زن فدا دهد (یعنی عوضی بپردازد و طلاق بگیرد)».

پس، گفته شده (و خدا داناتر است) که منظور آنست که زن کراهت از مرد دارد تا آنجا که می‌ترسد حدود خدا اقامه نشود و در این صورت می‌تواند مقداری و یا بیشتر از مهر و از آنچه شوهر به او داده به زوج پس بدهد، و این فدیة حلالی است برای زوج که او را طلاق دهد (طلاق خلع). و هرگاه هیچ یک از ایشان اقامه حدود الهی نکرد صدق می‌کند که این دو اقامه حدود نکرده‌اند. و گفته شده که خدا فرموده بر زوجین باکی

نیست یعنی بر هیچ یک حرام نیست که این کار را عمل کنند. و گفته شده: اگر زن ادای حق نکرد و می‌ترسد که مرد نیز در این صورت اداء حق نکند پس فدیة حلال می‌شود.

### آنچه در خلع و طلاق و رجوع از شافعی رسیده

در کتاب ابی الحسن العاصمی خواندم که گفت خبر داد ما را عبدالرحمن بن العباس الشافعی که گفت: در مصر بر او قرائت کردم که گفت: شنیدم یحیی بن زکریا می‌گوید: یونس بر من قرائت کرد که شافعی درباره مردی که قسم می‌خورد به طلاق زن قبل از آنکه او را نکاح کند گوید: چیزی بر او نیست، زیرا من دیدم خدا طلاق را پس از نکاح ذکر کرده، و قرائت کرد آیه ۴۹ سوره احزاب را که فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ﴾ [الأحزاب: ۴۹].

«ای مؤمنین، هرگاه نکاح کردید زنان مؤمنه را سپس آنان را طلاق دادید».

بیهقی گفته: روایتی برای ما از عکرمه از ابن عباس آمده که او در این مطلب استدلال به همین آیه کرده است.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در سوره طلاق آیه ۱ فرموده:

﴿إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾ [الطلاق: ۱].

«اگر زنان را طلاق دادید برای عده طلاق دهید».

شافعی گوید: «لِقَبْلِ عِدَّتِهِنَّ» قرائت شده، ولی این دو قرائت در معنی فرقی ندارند. و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است.

شافعی رحمته الله گوید: طلاق سنت درباره زنی است که مدخوله باشد آنکه حیض می‌شود که او را طلاق دهد در حال طهر بدون جماع، در آن طهری که از حیض و یا از نفاس خارج شده باشد.

شافعی گوید: و بتحقیق خدا امر کرده به نگه داشتن زن بخوبی و یا رها کردن به

نیکی، و از ضرر رساندن نهی کرده است. و طلاق حائض ضرری است بر او، زیرا او نه زوجه‌ای است که بتوان به او دخول کرد و نه در عده‌ای است که از زوج داشته باشد. مادامی که در حیض است هرگاه طلاق داده شد نه خود می‌داند و نه زوج او که عده او حمل است و یا حیض. (گویا شافعی می‌خواهد بگوید که زوجین باید عده را بدانند که اگر زوج رغبت کرد و زن کوتاه آمد او را طلب کند) مترجم.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ و ابوسعید بن ابی عمرو که گفتند: ما را خبر داد ابوالعباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در کتاب خود ذکر کرده طلاق را به سه نام: طلاق، و فراق، و سراح. پس یک جا در سوره طلاق آیه ۱ فرموده:

﴿إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾ [الطلاق: ۱].

و یک جا در آیه ۲ از همان سوره فرموده:

﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ [الطلاق: ۲].

و یکجا در سوره احزاب آیه ۲۸ درباره ازواج رسول خود فرموده: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ [الاحزاب: ۲۸]. ابو سعید در روایت زیاد کرده که شافعی گوید: پس هر کس به زن خود به یکی از این نام‌ها خطاب کند طلاق لازم می‌شود اگر چه او نیت طلاق نکرده باشد ولی ما بین خود او و خدا از آن طلاق می‌فهمیم.

خبر داد ما را ابوزکریا بن ابی اسحاق در میان عده‌ای که گفتند: خبر داد ما را ابوالعباس از ربیع از شافعی که گفت: حدیث کرد ما را مالک از هشام بن عروه از پدرش که گفت: چنین بود هرگاه مردی زن خود را طلاق می‌داد سپس قبل از انقضای عده رجوع می‌کرد، این را حق داشت و اگر چه هزار مرتبه طلاق دهد. پس مردی زن خود را طلاق داد و او را مهلت داد تا نزدیک به انقضای عده شد، او رجوع کرد و گفت: به خدا قسم نه تو را نزد خود مأوی می‌دهم و نه برای دیگران حلال و آزادت می‌گردانم. پس خدای تعالی آیه نازل که:

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَنٍ﴾ [البقرة: ۲۲۹].

«طلاق دوبار است، پس از آن یا بخوبی نگاه داشتن و یا رها کردن به نیکی».

پس مردم از این دستور جدید استقبال کردند چه کسی که طلاق می‌داد چه نمی‌داد.<sup>۱</sup>  
شافعی رحمته گوید: بعضی از اهل تفسیر این را ذکر کرده، امام بیهقی گوید: ما از ابن عباس در همین معنی روایتی داریم.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در سوره نحل آیه ۱۰۶ فرموده:

﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ [النحل: ۱۰۶].

«مگر آن کس که مجبور شود ولی دلش به ایمان آرام شده باشد».

گوید: و برای کفر احکامی است مانند جدا شدن زوجه و کشتن آن کافر و غنیمت مال او. پس چون خدا احکام اکراه را بیان کرد و گفت: مگر آنکه مکره باشد در حالی که قلب او آرام به ایمان باشد پس احکام قول او که در اکراه گفته ساقط شد. و اینجا بسط کلام داده (و می‌خواهد بگوید طلاق اکراهی حکمی ندارد).

خبر داد ما را ابوسعید بن عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۲۹ فرموده:

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَنٍ﴾ [البقرة: ۲۲۹].

«طلاق دوبار است، پس از آن یا نگاه داشتن بخوبی و یا بنیکی رها کردن».

و در آیه ۲۲۸ فرموده:

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا﴾ [البقرة: ۲۲۸].

۱- موطأ مالک: ۲ / ۵۸۸، حدیث: ۱۲۲۲، السنن الکبری، البیهقی: ۷ / ۳۳۳.

«و زنان طلاق داده شده به مدت سه پاکی انتظار برند و برای آنان حلال نیست که کتمان کنند آنچه را خدا در رحم ایشان خلق کرده اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند، و شوهرانشان به برگردانیدن ایشان سزاوارترند اگر خواستار اصلاح باشند».

شافعی رحمته گوید: منظور از ﴿إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا﴾ «هرگاه خواستار اصلاح شدند»، اینست که پس از طلاق رجوع کنند. پس هر شوهر آزادی که زن خود را یک مرتبه و یا دو مرتبه طلاق داد، آن زوج سزاوارتر است به رجوع به آن زن، مادامی که عده او نگذشته باشد، چنانکه کتاب خدا دلالت نموده.

و در قول خدای تعالی در آیه ۲۳۱ سوره بقره که فرموده:

﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمَّا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا﴾ [البقرة: ۲۳۱].

«و چون زنان را طلاق داید و در آستانه انقضای مدتشان رسیدند پس یا بخوبی نگه دارید و یا بشایستگی رهایشان کنید و هرگز به قصد ضرر و زیان ایشان را نگه ندارید».

گوید: هرگاه مشرف به رسیدن آخر عده شدند مراجعه کنید بخوبی، و نهی کرده که آنان را برای ضرر نگه دارند، پس این کار حلال نیست. و در جای دیگر این مطلب را زیادتیر بیان کرده، بنا به روایت عبدالله.

و عرب به کسی که نزدیک شهر رسید و می‌خواهد وارد شود می‌گوید: رسیده، پس خدا که فرموده: ﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ...﴾ «پس به آخر مدتشان رسیدند...» مقصود این است که نزدیک به رسیدن مدت شده. پس مأمور به نگه داشتن نیست مگر آن کس که برای نگه داشتن حلال باشد.

و قول خدای تعالی در سوره بقره در آیه ۲۳۴ راجع به زنی که شوهرش فوت کرده که فرموده:

﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة:



«و چون مدت خود را بپایان رسانیدند بر شما باکی نیست در آنچه در حق خودشان بخوبی بجا آورند (و اقدامی شایسته کنند)».

یعنی مدت خود را به آخر رسانند. و این کلام روشنی است، و هر دو آیه دلالت بر جدا شدن این دو دارد، و کلام در این دو مثل قول خدای تعالی در زن شوهر مرده است، که در آیه ۲۳۵ فرموده:

﴿وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتْمُ أَجَلَهُ﴾ [البقرة: ۲۳۵].

«و تصمیم بر عقد نکاح مگیرید تا اینکه عده لازمه بپایان رسد».

که مقصود انقضای عده است که نکاح او حلال می شود.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمته الله درباره زنی که مرد آزاد او را سه مرتبه طلاق دهد، شافعی رحمته الله گوید: پس برای آن مرد حلال نیست آن زن مگر پس از مجامعت زوج دیگری با آن زن. زیرا خدای تعالی راجع به زنی که برای بار سوم طلاق داده شده در آیه ۲۳۰ بقره فرموده:

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ [البقرة: ۲۳۰].

«پس اگر شوهر (برای سومین دفعه) زن را طلاق دهد پس از آن زن برای او حلال نمی باشد مگر آنکه با شوهری غیر او نکاح کند».

گوید: احتمال دارد منظور از کلمه «تا با شوهر دیگری ازدواج کند» مجامعت آن زوج دوم باشد که سنت هم بر همین دلالت دارد، پس بهترین معنی بر کتاب خدا آن چیزی است که سنت بر آن دلالت دارد.

شافعی رحمته الله گوید: پس اگر مطلقه ثلاث، تزویج کرد خود را به زوجی با نکاح صحیح و آن شوهر به او دخول کرد سپس آن شوهر او را طلاق داد وعده او گذشت، پس برای شوهر اول حلال است که او را بنکاح آورد بنابه قول خدای تعالی که فرموده:

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ [البقرة: ۲۳۰].

«پس اگر شوهر (برای سومین دفعه) زن را طلاق دهد پس از آن زن برای او حلال نمی باشد

مگر آنکه با شوهری غیر او نکاح کند».

و خدا در آیه ۲۲۰ نیز فرموده:

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۳۰].

«هرگاه (شوهر دوم) زن را طلاق داد پس بر آن زن و شوهر اول او باکی نیست که به یکدیگر مراجعه کنند در صورتی که گمان دارند که (می‌توانند) حدود خدا را اقامه کنند».

گوید: و خدا داناتر است به آنچه اراده کرده. و این آیه شبیه است به قول خدای تعالی که در سوره بقره آیه ۲۲۸ فرموده:

﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«و شوهرانشان به باز آوردن ایشان در این مدت سزاوارترند اگر اراده اصلاح داشته باشند».

یعنی: اصلاح آنچه فاسد شده بواسطه طلاق. سپس شافعی کلام را کشانیده تا آنجا که فرموده: من دوست می‌دارم برای زوجین که بین خود اراده کننده مراعات حدود الهی را. بیهقی گوید: در قول خدای تعالی که فرموده:

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا﴾ [البقرة: ۲۳۰].

«هرگاه (شوهر دوم) زن را طلاق داد پس بر آن زن و شوهر اول او باکی نیست که به یکدیگر مراجعه کنند».

معنی چنین است که اگر زوج دوم او را طلاق داد بطلاق رجعی که بتواند در عده به او رجوع کند و این انتهای تحریم به زوج اول است.

و اگر مراد از ﴿يَتَرَاجَعَا﴾ زوج اول باشد، مراد نکاح و عقد نکاحی است پس از عده که برضایت طرفین باشد.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای عزوجل فرموده:

﴿لِّلَّذِينَ يُؤُولُونَ مِن نِّسَابِهِمْ تَرْبُصُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ وَإِنْ

عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝﴾ [البقرة: ۲۲۶-۲۲۷].

«برای آن کسانی که از زنانشان ایلاء می‌کنند (به عدم آمیزش با همسرانشان قسم می‌خورند)، انتظار و فرصت چهار ماه است، پس اگر باز گردند البته خدا آمرزنده و رحیم است، و اگر تصمیم به طلاق گرفتند پس محققاً خدا شنوا و دانا است».

پس اکثر کسان از اصحاب رسول خدا ﷺ که از ایشان روایت شده گفته‌اند که هرگاه چهار ماه گذشت، مردی که قسم خورده از زنش دوری کند توقیف می‌شود، یعنی موظف می‌شود بر اینکه یا به زن خود برگردد و یا اینکه او را طلاق دهد. و از سایر اصحاب پیغمبر ﷺ روایت شده که آیه فوق می‌گوید که تصمیم طلاق پس از انقضای چهار ماه است.

شافعی رحمته گوید: و ظاهر در آیه این است که کسی که خدا او را مهلت به چهار ماه داده، بر او راهی نیست تا چهار ماه بگذرد، و قرار داده بر او که یا برگردد و یا طلاق دهد، و برگشت به جماع است اگر قادر باشد. و خدا در یک وقت برای او اختیار داده که یکی از آنها مقدم از دیگری نمی‌شود. و بتحقیق در وقت واحد ذکر شده‌اند. و چنانکه گفته می‌شود عوض کن و یا می‌فروشم، بدون فاصله.

و در شرح آن بسط کلام داده و بیان کرده که اعتبار به عزم است، و در خلال آن گفته: چگونه می‌تواند هر روز برگردد و چون چهار ماه گذشت در حالی که قصد برگشت ندارد باید طلاق دهد. آیا می‌توان گفت که چنین قولی در نزد یکی از عقلاء صحیح است؟!.

و در جای دیگر طبق آنچه از ابوسعید شنیدم گوید: و برای چه گمان کردید که رجوع نمی‌باشد مگر به کاری که ایجاد کند از جماع و یا با زبان بگوید اگر قادر به جماع نیست. و البته تصمیم طلاق پس از گذشتن چهار ماه است که نه چیزی با زبان بگوید و نه عملی را انجام دهد. بعد گوید: آیا ایلاء طلاق است؟ گوید: نه، طلاق نیست. بسط کلام داده، و من آن را در مبسوط نقل نمودم.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابوالعباس الاصم از ربیع از شافعی که گوید:

خدای عزوجل در سوره مجادله آیه ۳ فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا﴾ [المجادلة: ۳].

«آنان که از زنانشان مظاهره می‌کنند (می‌گویند به زن خود که پشت تو مانند پشت مادر من است) سپس برمی‌گردند و پشیمان می‌شوند باید پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند بنده‌ای آزاد کنند».

شافعی گوید: از کسی که از او خوشنودم از اهل علم به قرآن شنیدم که می‌گفت: اهل جاهلیت به سه نوع طلاق می‌دادند:ظهار، ایلاء، و طلاق، خدای تعالی طلاق را بر جای گذاشت و پذیرفت.

و در ایلاء برای ایلاء کننده چهارماه مهلت داد، سپس بر او قرار داد که یا برگردد و یا طلاق دهد. و درظهار به كفاره حکم نمود و احتیاج به طلاق ندارد.

شافعی رحمه الله گوید: و آنچه من حفظ کرده‌ام از آنچه شنیده‌ام در جمله: ﴿يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا﴾، آنکه،ظهار کننده زنی را کهظهار نموده حرام است مس کند. و هرگاه مدتی از گفتنظهار گذشت و به طلاقی که بر او حرام شود و یا به چیز دیگری که تکلیف زن را معین کند نیاورد بر او واجب است كفارهظهار را بدهد. گویا اینان معتقدند که چون خودداری کرده و کاری نکرده و خیال کرده که موجب حلّیت است و او برگشته پس حلال کرده حرام را. شافعی گوید: من معنی بهتری از این نمی‌دانم و مخالفی هم نمی‌دانم در اینکه بر او كفارهظهار واجب است. پس جایز نیست چیز دیگری بگوییم.

شافعی رحمه الله گوید: و معنی قول خدای عزوجل که فرموده: ﴿مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا﴾، زمانی است که خدا قبل از تماس گرفتن بر او كفاره دادن را واجب نموده، و اگر قبل از كفاره تماس گیرد وقت رفته، ولی كفاره باطل نشده است، و قیاس بر نماز کرده (که اگر وقت گذشت كفاره یعنی قضاء دارد).

شافعی در قول خدای عزوجل که فرموده: ﴿فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ﴾. «پس آزاد کردن بنده‌ای» گوید: یک بنده‌ای که بر غیر دین اسلام باشد کافی نیست، زیرا خدا در سوره نساء آیه ۴ (درباره

کفاره قتل غیر عمد) فرموده: ﴿فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ﴾ «آزاد کردن بنده و اسیری مؤمن»، و شرط و قید نمودن خدا در مورد کفاره قتل، آزاد کردن یک اسیر مؤمن، مانند دلیل است بر اینکه در کفاره، رقبه غیر مؤمنه کافی نیست. همچنانکه خدای تعالی راجع به شهادت در دو مورد شرط عدالت نموده، ولی در سه مورد شهود را مطلق گذاشته، ولی ما در تمام شهادت‌ها شرط عدالت را که شرط الهی است شرط می‌کنیم، و اگر چه شهادت را مطلق گذاشته باشد.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصبم از ربیع از شافعی رحمته که گفته: خدای تعالی در سوره نور آیه ۴ فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾ [النور: ۴].

«آنان که زنان عقیفه را نسبت ناروا می‌دهند سپس چهار شاهد گواه نمی‌آورند به آنان هشتاد تازیانه بزنید».

گوید: من خلافتی در این ندیدم که هرگاه زن تهمت زده شده حد را طلب کرد و تهمت زننده شاهدان را نیاورده که او را از حد نجات دهند، باید حد بر او جاری شود. و خدای تعالی در همان سوره در آیات ۶ تا ۹ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَدَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۝ وَالْخَمِيسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَذِبِينَ ۝ وَيَذَرُوهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَذِبِينَ ۝ وَالْخَمِيسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝﴾ [النور: ۶-۹].

«و آنان که زنان خود را به زنا نسبت می‌دهند و برای آنان گواهانی جز خودشان نیست، پس گواهی یکی از آنان چهار مرتبه گواهی و شاهد گرفتن خداست که او از راستگویان است. و پنجم گفتن: لعنت خدا بر او اگر از دروغگویان باشد. و از زن عذاب را (یعنی حد را) دفع می‌کند شاهد گرفتن او خدا را چهار مرتبه که مرد از دروغگویان است. و پنجم اینکه بگوید: غضب خدا بر او اگر مرد از راستگویان باشد».

شافعی رحمته گوید: پس در کتاب خدا روشن است که خدا بواسطه لعان زوج را از تهمت زوجه خود خارج نموده، چنانکه در نسبت ناروا دادن مرد به زنی که غیر از همسر او باشد چهار شاهد لازم بود که علیه زن شهادت بدهند و این دلالت دارد که زوج نمی تواند ملاعنه کند تا آن که زوجه تهمت زده شده مطالبه کند و قیاس کرده زوجه را بر اجنبیه.

گوید: و چون خدای تعالی لعان را برای ازواج ذکر کرده. لعان بر هر شوهری است که حق طلاق داشته باشد. شافعی رحمته گوید: پس اگر زوج گفت: من ملاعنه نمی کنم، و زن مطالبه حد کرد زوج حد زده خواهد شد و هر زمان که زوج ملاعنه کرد زوجه باید ملاعنه کند و گرنه حد بر زن جاری شود، برای اینکه خدای تعالی فرموده:

﴿وَيَذَرُهَا عَنِ الْعَذَابِ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ وَالْخَمْسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝﴾ [النور: ۸].

تا آخر آیه. یعنی: «از زن حد دفع می شود که چهار مرتبه شهادت دهد و بگوید: خدا را شاهد می گیرم که این مرد از دروغگویان است. و در مرتبه پنجم بگوید: لعنت خدا بر من اگر او راست بگوید». و عذاب که از او دفع می شود حد است.

و خبر داد مرا ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که شافعی گوید: و زمانی سهل بن سعد در هنگام جوانی خود دیده است شاهدان متلاعنین، یعنی دو طرف ملاعنه را و ابن عمر نیز حکایت کرده، پس ما استدلال کنیم بر اینکه لعان واقع نمی شود مگر در محضر طائفه ای از مؤمنین. و همچنین جمیع حدود الهی را باید طائفه ای از مؤمنین حاضر شوند و کمترین نفرات آن چهار نفر است، زیرا در شهادت به زنا کمتر از چهار نفر نمی شود. و این شبیه است به قول خدای تعالی درباره زانیه و زانی که در سوره نور آیه ۲ فرموده:

﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝﴾ [النور: ۲].

«و باید در عذاب (حد) ایشان گروهی از مؤمنین حاضر و گواه باشند».

و در سوره نساء آیه ۱۰۲ (راجع به نماز خوف) فرموده:

﴿فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ مَّعَكَ﴾ [النساء: ۱۰۲].

«طائفه‌ای (دسته‌ای) از ایشان (یعنی مجاهدین) با تو بایستند».

و طائفه، سه نفر و بیشتر از سه نفر است. و چرا طائفه گفته؟ زیرا قصد رسول خدا ﷺ نماز جماعت بوده، و اقل عدد جماعت سه نفر است. پس مستحب است که سه نفر و یا بیشتر باشد و ذکر کره جهت اینکه در حدود باید چهار نفر باشند.

### آنچه در عده و رضاع و نفقات از شافعی رسیده

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ که قرائت کردم بر او از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمه الله که گفت: خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۲۸ فرموده:

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«طلاق داده شدگان باید بمدت سه پاکی انتظار برند و خود را نگه دارند».

عایشه رضي الله عنها گفته: منظور از اقراء در آیه سه طهر است که چون از حیض سوم خارج شد حلال است که شوهر رود. و به مثل همین قول، زید بن ثابت و عبدالله بن عمر و غیر ایشان گفته‌اند. ولی چند نفری نیز از اصحاب رسول خدا ﷺ گفته‌اند: منظور از اقراء، سه حیض است، پس مطلقه حلال نمی‌شود حتی اینکه از حیض سوم غسل کند. سپس شافعی رحمه الله حجت هر دو قول را گفته، و قول اول را اختیار نموده است. و بر این قول استدلال کرده به اینکه هنگامی که فرزند عمر زن خود را در حال حیض طلاق داده بود، رسول خدا ﷺ از عمر رضي الله عنه خواست که فرزندش را امر کند که رجوع کند و زنش را نگه دارد تا پاک شود و در حال طهارت بدون اینکه جماع کرده باشد او را طلاق دهد و رسول خدا ﷺ فرمود: «عده‌ای که خدا برای زنان امر کرده که بر آن طلاق داده شوند این است»<sup>۱</sup>.

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۴/ ۱۸۶۴، حدیث: ۴۶۲۵، صحیح مسلم: ۴/ ۱۸۰، حدیث: ۳۷۲۷.

شافعی رحمته گوید: یعنی (و الله اعلم) قول خدا که در سوره طلاق آیه ۱ فرموده:

﴿إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾ [الطلاق: ۱].

«هرگاه زنان را طلاق دادید برای عده طلاق دهید».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده که عده، همانا پاکی است نه حیض، و دلیل آورده به اینکه خدا فرموده: ﴿ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ و برای غسل معنایی نیست. و استدلال کرده به اینکه حیض این است که رحم خون می‌ریزد تا خون ظاهر می‌شود، و طهر این است که خون را رحم نگه می‌دارد که ظاهر نشود، پس قرء بمعنی حبس است نه رها کردن، پس طهر در زبان عرب برای قرء مناسب‌تر است، زیرا آن حبس خون است. و در شرح این، کلام را بسط داده است.

خبر داد مرا ابو عبدالله الحافظ باجازه از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته گوید: خدا فرموده:

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«و طلاق داده شدگان سه طهر انتظار می‌برند و خودداری کنند، و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، برایشان حلال نیست که آنچه را خدا در رحم ایشان آفریده پنهان کنند».

شافعی رحمته گوید: پس در آیه روشن کرده که برای مطلقه حلال نیست که کتمان کند آنچه را در رحم دارد از حیض، پس گاهی برای شوهر فکری می‌آید وقتی که خوف از انقضاء عده دارد رایی پیدا می‌شود که او را نکاح کند و یا برای ادب طلاق دهد. سپس کلام را کشانیده و گفته: کتمان آنچه در رحم است محتمل است حمل باشد، زیرا حمل از چیزهایی است که خدا در رحم آنان خلق نموده است.

پس هرگاه مرد طلاق دهنده از زنش پرسید: آیا حامله‌ای و یا در حیض؟ برای او حلال نیست که کتمان کند. و نزد من هرگاه از او سؤال هم نشود بهتر است که خود این مطلب را خبر دهد. سپس کلام را کشانیده که اگر پس از سؤال کتمان کرد نزد من



گناهکار است. و شافعی در این موضوع روایت کرده قول عطا و مجاهد را. و این در کتاب «المبسوط» و «المعرفة» نقل شده است.

و به همین اسناد شافعی گوید: شنیدم از کسی که او را می‌پسندم از اهل علم که می‌گفت: اول آیه‌ای که در عده نازل شده قول خدای عَلَيْكَ است که فرموده: ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ [البقرة: ۲۲۸]. «طلاق داده شدگان انتظار می‌برند بمدت سه پاکی» پس ندانستند عده زنی که قرء یعنی طهارت از حیض ندارد چه قدر است، یعنی زنی که حیض نمی‌شود و همچنین عده زن حامله را. پس خدای تعالی نازل کرد آیه ۴ سورة طلاق را که فرموده:

﴿وَالَّذِي يَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ أَرْبَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحْضَنْ﴾ [الطلاق: ۴].

«آنان زنانی که از حیض شدن مأیوسند اگر به شک افتادید (که آیا حیض می‌شوند و یا نه) و همچنین آن زنان (دخترانی) که حیض نشده‌اند، پس عده ایشان سه ماه است».

پس قرار داده عده زنانی که یائسه‌اند و آنهایی که حیض نمی‌شوند سه ماه. و قول خدا که فرموده: ﴿إِنْ أَرْبَبْتُمْ﴾ یعنی «ندانستند عده آنها را». و در آیه ۴ فرموده:

﴿وَأُولَئِكَ الْأَحْمَالُ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ [الطلاق: ۴].

«و زنان باردار یعنی حامله مدتشان این است که وضع حمل نمایند».

شافعی گوید: (والله اعلم) که این آیه شباهت دارد با آنچه گفته‌اند.

و بهمین اسناد شافعی گوید: خدای تعالی در سوره احزاب آیه ۴۹ فرموده:

﴿إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا﴾ [الأحزاب: ۴۹].

«چون زنان مؤمنه را نکاح کردید سپس قبل از آنکه با آنان آمیزش کنید طلاقشان دادید پس برای شما عده‌ای بر عهده آنان نیست».

و در حکم خدا بیان شده که عده بر زنی که مس نشده نیست، و مس همان دخول

است، و خلافتی در این مطلب ندیده‌ام. و ذکر کرده آیاتی که در عده است. سپس گوید: عده از روزی است که طلاق واقع شده و یا وفات.

و بهمین اسناد شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۴۰ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ مَّتَعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ﴾ [البقرة: ۲۴۰].

«و کسانی که از شما وفات می‌کنند و همسرانی بجای می‌گذارند (قبل از فوت) برای همسرانشان (و تأمین نفقه و معاش ایشان) تا یکسال متاعی را وصیت کنند، در صورتی که زنان از منزل خارج نشوند، و اگر زنان خود بیرون روند بر شما گناهی نیست در آنچه آنان در حق خود اقدامی پسندیده انجام دهند».

شافعی گوید: از عده‌ای از اهل علم به قرآن شنیدم که این آیه نازل شده قبل از آیات ارث و بواسطه نزول آیات ارث این آیه نسخ شده است\*. و بعضی گفته‌اند که این آیه با آیاتی نازل شده که برای والدین و نزدیکان بهره‌ای از ارث است، و اینکه وصیت راجع به زن محدود به بهره یکسال است که نفقه و کسوه و سکنی به او بدهند و منع شده که خانواده زوج آن زن را بیرون کنند، ولی او ممنوع نیست اگر خواست خود آن منزل را ترک گوید. و خدا بر او بیان کرده و عده چهار ماه و ده روز را معین نموده که در ایام عده اختیار خارج شدن و نکاح به دیگری را ندارد. مگر آنکه حامله باشد که مدت وعده او این است که وضع حمل کند یعنی حده حامله وضع حمل است، حال این وضع زود انجام گیرد و یا بدرازا کشد که بواسطه وضع حمل عده چهار ماه و ده روز ساقط می‌شود.

---

\*- مترجم گوید: این آیه نه مربوط به آیات ارث است و نه به آیات عده، بلکه ارفاقی است که خدا به زنان نموده و فرموده که ازواج هرگاه داعی حق را می‌خواهند لبیک گویند وصیت کنندگان که زنانشان را یکسال در خانه سکنی دهند و معاش ایشان را تأمین کنند و به ایشان نفقه دهند. و آیه عده نیز کاری به این آیه ندارد بلکه برای حفظ حرمت مردان است که زنانشان چهار ماه و ده روز عده نگه دارند و این آیه برای حفظ حرمت زنان است، پس نه ناسخ است و نه منسوخ. (این نظر مترجم است و نظریه جمهور اهل سنت این نیست)

و برای شافعی در سکنای زنی که شوهرش وفات کرده قول دیگری است که اختیار با ورثه است که به او سکنی دهند، و اگر ندادند مالک مالند به هر صورت عمل کنند. و این را شافعی روایت کرده از شعبی از علی رضی الله عنه.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای تعالی درباره زنان طلاق داده شده در سوره طلاق آیه ۱ فرموده:

﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَلْحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ﴾ [الطلاق: ۱].

«زنان را (در ایام عده) از خانه‌هایشان بیرون نکنید و آنان خارج نشوند مگر آنکه کار زشت آشکاری بیاورند».

شافعی رحمته الله گوید: فاحشه و کار زشت این است که بدگوئی کند به خانواده زوج و کاری کند که خوف اختلاف بین او و بین ایشان گردد، پس اگر چنین کرد برای آنان اخراج او حلال است، و بر ایشان است که او را منزلی غیر آن منزل بدهند و همین معنی را شافعی از ابن عباس نقل نموده است.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصم از ربیع که شافعی گفته است: خدای تعالی در سوره نساء آیه ۲۳ فرموده:

﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضْعَةِ﴾ [النساء: ۲۳].

«و (حرام شده بر شما) مادرانی که شیرتان داده‌اند و خواهران شما از شیر (خواهران رضاعی شما)».

شافعی رحمته الله گوید: تحریم مادر و خواهر رضاعی دو معنی احتمال دارد: یکی آنکه خدا مادر و خواهر رضاعی را چون مادر و خواهر نسبی قرار داده، و معنی آن این است که هر چه بواسطه نسب حرام است، به شیر دادن نیز حرام است. و به این معنا ما قائلیم بدلیل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و قیاس بر قرآن.

معنی دیگر این است که حرام باشد مادر و خواهر رضاعی نه غیر این دو. سپس برای معنی اول شاهی از سنت آورده و آن را اختیار کرده است.

شافعی رحمته گوید: رضاع نام کلی است که بر یک مکیدن شیر گفته می‌شود و بر کمال شیر دادن تا دو سال نیز گفته می‌شود، و بر رضاع پس از دو سال نیز گفته می‌شود. ولی ما دلیل داریم که بعضی از شیر دادن‌ها موجب تحریم است نه تمام آنها، پس هر چه نام رضاع گفته شود موجب حرمت نیست. و نظیر این آیه سارق و سارقه و آیه زانی و زانیه است که کلی است ولی بعضی از آنها موجب حد است. و حجت آورده که پنج مرتبه شیر دادن موجب حرمت است.

و استدلال کرده در دو سال که حق فرزند است به قول خدای تعالی در آیه ۲۳۳ سوره بقره که فرموده:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

«و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند، این حکم برای پدری است که بخواهد شیر دادن را کامل نماید».

سپس گوید: خدای تعالی شیر دادن کامل را دو سال تمام ذکر کرده است. و (نیز خدا در همان آیه) فرموده:

﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾ [البقرة: ۲۳۳].

«پس اگر والدین با رضایت و مشورت یکدیگر خواستند طفل را از شیر جدا کنند گناهی بر ایشان نیست».

یعنی (والله اعلم) که قبل از دو سال بخواهند طفل را از شیر بگیرند. پس آیه دلالت می‌کند بر رخصت جدا کردن طفل از شیر به تراضی زن و شوهر قبل از دو سال. و این نمی‌شود مگر اینکه حال طفل را والدین ملاحظه کنند که جدا کردن از شیر بهتر از تمام کردن مدت رضاع است، برای علتی از مصلحت طفل و یا زن مرضعه و یا طفل شیر غیر او را نمی‌گیرد و نحو آن.

و آنچه خدای تعالی نهایت قرار داده برای حکمی، دلالت دارد که پس از گذشتن آن وقت، حکم عوض می‌شود و حکم بعد غیر از حکم قبل است، مثلاً در آیه ۲۲۸ سوره

بقره:

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«طلاق داده شدگان را انتظاری بمدت سه پاکی است».

پس حکم زنان پس از گذشت سه طهر غیر از حکم ایشان در آن سه طهر است. و در آیه ۱۰۱ سوره نساء فرموده:

﴿وَإِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ [النساء: ۱۰۱].

«و چون پا به سفر در زمین به راه افتادید، پس گناهی بر شما نیست که نماز خود را قصر کنید».

و قصر را با شرایطی قرار داده که دلالت دارد در صورت فقدان آن شرایط، حکم ایشان قصر نیست.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ بقرائت بر او از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره نساء آیه ۳ فرموده:

﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبْعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ [النساء: ۳].

«پس نکاح کنید آنچه پاکیزه باشد برای شما از زنان: دو، سه، چهار، ولی اگر خوف و ترس از بی عدالتی داشتید به یک زن و یا ملک یمینی که در اختیار شماست اکتفاء کنید که این نزدیکتر است به اینکه جور نکنید و یا عیال مند نشوید».

شافعی رحمته فرموده: جمله: ﴿ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ دلالت دارند بر اینکه بر زوج است نفقه زوجه او. و قول خدا که فرموده: ﴿أَلَّا تَعُولُوا﴾ معنایش این است که عیال شما زیاد نشود در وقتی که مرد یک زن داشته باشد و اگر چه بیش از یک زن بر او مباح باشد.

خبر داد ما را ابوالحسن بن بشیران العدل در بغداد از ابی عمرو محمد بن عبدالواحد اللغوی صاحب ثعلب در کتاب «یاقوتة الصراط» در قول خدای عز وجل: ﴿أَلَّا تَعُولُوا﴾ آورده که معنی آن «جور نکنید» می باشد. و عیال شما زیاد نشود. و از زید بن اسلم در این آیه

روایت داریم که گوید: معنایش این است که: عیال شما زیاد نشود.  
 خبر داد ما را ابوعبدالله از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمته گوید: خدای عز و جل درباره  
 مطلقات فرموده:

﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ﴾ [الطلاق: ۶].

«زنان مطلقه را سکنی دهید از جایی که خود سکونت دارید بقدر وسع خودتان».

و (نیز) فرموده:

﴿وَإِنْ كُنْ أُولَتْ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ [الطلاق: ۶].

«و اگر حامله هستند بر آنان نفقه دهید تا وضع حمل کنند».

شافعی رحمته گوید: این آیه روشن کرده که درباره مطلقه‌ای است که زوج نمی‌تواند رجوع کند، زیرا خدا بطور عموم امر نموده به دادن سکنی، و بعد گفته به حامله نفقه دهید تا وضع حمل کند. و این وصف دلالت دارد که بر غیر حامله نفقه نیست. زیرا واجب شده برای مطلقه‌ای که چنین وصفی دارد و این دلیل می‌شود که چون وصف نبود نفقه نیست. و چون مخالفی از اهل علم را ندانسته‌ام در اینکه مطلقه رجعیه در حکم ازواج است، پس آیه فوق به رجعیه مربوط نیست. و در شرح این مطلب بسط کلام داده و حجت آورده است.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس الاصبم از ربیع که شافعی رحمته گوید:  
 خدای تبارک و تعالی در سوره بقره آیه ۲۳۳ فرموده:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

«و مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند، این حکم برای پدری است که بخواهد شیر دادن را کامل نماید، و پدر باید خوراک و پوشاک ایشان را بشایستگی فراهم کند».

و در سوره طلاق آیه ۶ فرموده:

﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَكَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتْرُضِعْ

لَهُوَ أُخْرَى ﴿٦﴾ [الطلاق: ۶].

«پس اگر برای شما شیر دادند اجرشان را بدهید و بین خودتان بخوبی و مسالمت‌آمیز امر یکدیگر را بپذیرید، و اگر بسختی مبتلا شدید و بهم سختی نمودید، پس شیر آن طفل را زن دیگری بر عهده گیرد».

شافعی رحمته گوید: در کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله بیانی است که اجاره جایز است، زیرا خدا در آیه فوق فرموده: ﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾ «پس اگر برای شما شیر دادند پس اجرشان را بدهید»، و شیر دادن مختلف است، یک طفلی بیشتر از طفل دیگر شیر لازم دارد و یک زنی بیشتر از زن دیگر شیر دارد و شیر او کم و زیاد می‌شود.

پس امور اجاره جایز است، و جایز است اجاره بستن بر خدمت بنده‌ای قیاس بر شیر دادن طفلی، و در غیر این نیز از آنچه متعارف است بین مردم است، اجاره کردن اجیر نمودن جایز است.

شافعی گوید: نفقه و مخارج فرزند بر عهده پدر است نه مادر، چه مادر در ازدواج باشد و چه مطلقه. و در این مطلب دلالت است بر اینکه نفقه بر وارث نیست، زیرا مادر ارث بر است، و باز نفقه بر او نیست، و نفقه و شیر بر پدر است. و ابن عباس در قول خدای تعالی که فرموده:

﴿وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

«و بر وارث نیز چنین امری واجب است (یعنی هزینه شیر را بپردازد)».

گوید: از اینکه نباید مادر بواسطه فرزندش ضرر بخورد، رضاع بر مادر نیست.

و به همین اسناد شافعی رحمته در کتاب املاء گوید: لازم نیست که زن شیر دهد فرزند خود را، چه آن زن نزد شوهر خود باشد و یا نباشد مگر آنکه خود بخواهد چه زن شریفه باشد و یا غیر شریفه، چه غنی باشد و چه فقیر. زیرا خدا در سوره طلاق آیه ۶ فرموده:

﴿وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمَ فَسَترُضِعْ لَهُوَ أُخْرَى ﴿٦﴾﴾ [الطلاق: ۶].

«اگر بر یکدیگر سخت‌گیری کنید زن دیگری او را شیر خواهد داد».

و شافعی رحمته در کتاب اجاره زیاد کرده، پس گوید: خدای تعالی در کتاب خود اجاره را ذکر نموده، و بعضی از انبیاء به آن عمل کرده‌اند. در سوره قصص آیه ۲۷ دختر شعیب به پدر خود گوید:

﴿يَتَأْتِ أَسْتَجْرُهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ أَسْتَجَرْتُ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ [القصص: ۲۶].

«ای پدر، موسی را اجیر کن که بهترین کسی را اجیر کرده‌ای، قوی و امین است».

پس خدا ذکر کرده که یکی از پیامبران او سال‌های معینی خود را اجاره داده که بآن ناموس زنی را مالک شود، پس دلالت دارد بر تجویز اجاره و اینکه باکی نیست در اجاره بر سال‌ها. بنابراین، اجاره بهر حالی جایز است. و گفته شده: او را اجیر کرد بر اینکه گله و چهارپایان او را بچرانند. و الله اعلم.

### آنچه از شافعی رسیده در جراحات و غیر آن

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس محمد بن یعقوب الاصبم از ربیع بن سلیمان از شافعی رحمته که گفت: خدای تعالی در سوره انعام آیه ۱۵۱ به پیغمبر خود فرموده:

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيَّ إِلَّا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَيْتُمْ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

«بگو: بیائید بر شما بخوانم آنچه پروردگارتان بر شما حرام کرده: که چیزی را شریک او نکنید و به والدین احسان کنید و اولاد خود را از نداری نکشید، ما شما و ایشان را روزی می‌دهیم».

و در سوره تکویر آیات ۸ و ۹ فرموده:

﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ [التکویر: ۸-۹].

«یعنی در روزی که سؤال شود از دختران زنده بگور. به چه گناهی کشته شده».

و در سوره انعام آیه ۱۳۷ فرموده:

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَاءُهُمْ﴾ [الأنعام: ۱۳۷].



«و این چنین شرکاء ایشان (یعنی خدام بتها) برای بسیاری از مشرکین زینت داده‌اند کشتن اولاد ایشان را».

شافعی رحمته فرموده: بعضی از عرب دختران کوچک از اولادشان را از خوف نداری و یا خوف عار می‌کشتند. پس خدای تعالی از آن نهی کرد حتی این دلالت می‌کند که از قتل اولاد مشرکین در دارالحرب و مکان جنگ نیز باید خودداری کرد، و قرآن و سنت بر این معنی دلالت دارد، علاوه بر آنچه کتاب دلالت دارد بر حرام بودن قتل بناحق. خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمته که در قول خدای عز و جل در سوره اسراء آیه ۳۳:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾ [الإسراء: ۳۳].

«هر کس مظلوم کشته شود ما برای ولی او تسلطی قرار دادیم (که قصاص کند) پس باید اسراف در قتل نکند».

گوید: یعنی غیر قاتل را نکشد، و این مانند آیه دیگر است (و الله اعلم) که در سوره بقره آیه ۱۷۸ فرموده:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«بر شما نوشته شد قصاص در کشتگان».

پس قصاص همانا از قاتل است نه از آنکه کاری نکرده. خدای عز و جل در کتابش قصاص (یعنی کیفر برابر) را واجب کرده و سنت بیان کرده که قصاص برای که و بر که.

خبر داد ما را ابو عبدالله از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: از مطلب معلومی که همه می‌دانند و بین احدی از کسانی که من ملاقات کرده‌ام اختلافی نبوده و از علمای عرب به ما رسیده اینکه قبل از نزول وحی از فضل فروشی جدائی بود (یک نوع معامله است) و فرق زیادی در بین همسایگان بود از قتل عمد و خطا. و در دیه بعضی برای بعضی برتری قائل بودند تا آنکه دیه مرد شریف چند مقابل دیه بنی قریظه بود. و مرد شریفی از عرب هرگاه کشته می‌شد از قاتل تجاوز می‌شد به سوی آنکه نکشته و بسا

راضی نمی‌شدند مگر آنکه بجای مقتول که یک نفر بود چند نفری را بکشد. مثلاً یکی از طائفه غنوی، شأس بن زهیر عبسی را کشت، پدر او عده‌ای را جمع کرد، به او گفتند: در قتل چه خواهی کرد؟ گفت: یکی از سه کار که غیر این سه مرا راضی نکند. به او گفتند: آن سه چه باشند؟ گفت: زنده کند شأس را. و یا رداء مرا پر کنند از ستارگان آسمان و یا تمام طائفه غنوی‌ها را بدهند من بکشم، تازه من نمی‌بینم عوضی گرفته باشم.

و کلیب وائل کشته شد، پس بین دو طائفه روزگار درازی قتال بود، ولی بعضی از ایشان کناره گرفت (و او حارث بن عباد بکری بود که گفت: «لا ناقة لی ولا جمل» «من نه شتر ندارم و نه ماده» و این مثل شد) پس فرزند او را گرفتند و کشتند، او آمد نزد ایشان و گفت: شما می‌دانید من کناره گرفتم، پس فرزند من «بجیر» بعوض «کلیب»، در حالی که او عزیزترین عرب بود؟ و از جنگ خودداری کنید. آنان گفتند: بجیر مقابل بند کفش کلیب نمی‌شود. پس او ناچار با ایشان قتال کرد در حالی که گوشه‌گیر بود.

شافعی رحمته گوید: آیه فوق در این قضایا و مانند اینها نازل شده از آنچه در جاهلیت به آن حکم می‌کردند. و حکم خدا بعدالت است، و از روی عدل مساوی کرده بین بندگان خود، و شریف و غیر شریف را در قصاص فرق نگذاشته، و در سوره مائده آیه ۵۰ فرموده:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوفُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].  
 «آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟! و کیست نیکوتر از خدا در حکم صادر کردن برای قوم اهل یقین».

شافعی رحمته گوید: اسلام آمد در حالی که بعضی از عرب از بعض دیگر مطالبه خون‌ها می‌کرد. پس درباره ایشان نازل شد آیه ۱۷۸ از سوره بقره که فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ۖ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ ۚ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنثَىٰ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«ای مؤمنین، مقرر شد بر شما قصاص درباره کشته‌شدگان: آزاد در برابر آزاد، و بنده به بنده

و زن به زن، (یعنی اگر شخص آزادی، آزادی را کشت، و یا اسیری اسیر دیگر را کشت و یا زنی زنی را کشت، باید عیناً همان آزاد، و یا اسیر و یا زن قاتل کشته شوند و به کس دیگر سرایت نکند)».

گوید: و ابتدای این، در دو فامیل از عرب بود که قبل از اسلام بمدت قلیلی قتال کردند و یکی از آنان بر دیگری برتری داشت. پس قسم خوردند در مقابل زن مرد را بکشند و در مقابل بنده آزاد را، و چون این آیه نازل شد راضی شدند (که همان قاتل را بکشند).

شافعی رحمته گوید: و چه قدر شبیه است این سخن به سخنی که گفته‌اند: خدای تعالی هر گناهکاری را به گناه خودش ملزم می‌کند و جرم احدی را بر غیر او قرار نداده. و لذا فرموده: ﴿الْحُرُّ بِالْحُرِّ﴾ «آزاد در برابر آزاد» در صورتی که قاتل است، و عبد (بنده) در برابر بنده هرگاه قاتل باشد. و زن در برابر زن هرگاه قاتل باشد، نه آنکه احدی غیر از قاتل کشته شود از کسانی که قتل نکرده‌اند. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت آمده که «دشمن‌ترین مردم بر خدا کسی است که غیرقاتلی را بکشد»<sup>۱</sup>. آنچه گفتم مخالفی ندارد، ولی از بعضی از اهل تفسیر نقل شده که مردی به مقابل زن کشته نمی‌شود.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تبارک و تعالی فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«ای کسانی که ایمان آوردید، نوشته شده بر شما قصاص درباره کشته‌شدگان».

گوید: ظاهر آیه این است که مقرر شده و نوشته شده بر بالغین که مخاطب آیه و سایر فرایض ایشانند که هرگاه مؤمنین را کشتند برادران دینی خود را کشته‌اند، و قول خدا که فرموده: ﴿فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ﴾ «پس آن کس که از طرف برادر دینیش چیزی (از

۱- مسند الشافعی: ص ۱۹۸، حدیث: ۹۵۸، مسند احمد: ۲/ ۱۷۹. شعب ارنؤوط می‌گوید: «این حدیث حسن است، و با شواهدش به درجه صحیح می‌رسد».

خونبها) بنفع او گذشت (و کسر) شد» برای آنست که بین مؤمنین برادری قرار داده، و در سوره حجرات آیه ۱۰ فرموده:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«همانا مؤمنان برادرند».

ولی این برادری را بین مؤمنین و کافرین قطع نمود. گوید: و سنت رسول خدا ﷺ دلالت دارد بر مانند ظاهر این آیه.

شافعی رحمته گوید: خدای جل ثناؤه در سوره مائده آیه ۴۵، درباره اهل کتاب تورات فرموده:

﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾ [المائدة: ۴۵].

«و در تورات برای ایشان نوشتیم که جان در برابر جان است».

گوید: و در حکم خدا بین اهل تورات جایز نیست چیزی باشد مگر طبق آنچه در سوره اسراء آیه ۳۳ تجویز کرده که:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾ [الاسراء: ۳۳].

«هر کس مظلوم کشته شود پس ما برای ولی او سلطنت قرار دادیم که (قصاص کند) پس در قتل نباید اسراف کند».

و جایز نیست مگر اینکه چنین باشد که هر نفسی محترم است و بر کسی که او را بکشد قصاص است. لازمه این سخن این است که مؤمن بمقابل کافر معاهد (اگر او را کشته باشد) کشته می شود و هم چنین در مقابل کافری که طلب امان کرده و در مقابل زن و بچه اهل حرب نیز کشته می شود. و همچنین مرد بمقابل بنده خود او و بنده غیر او مسلم باشد و یا کافر (هرگاه آن بنده را کشته باشد) کشته می شود و همچنین مرد بمقابل فرزندش هرگاه فرزندش را بکشد.

و یا معنی قول خدای تعالی که فرموده: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا...﴾ چنین باشد که از کسانی که خون او مساوی خون قاتل باشد و هر کس که قصاص می شود براهنمائی کتاب خدا و

یا سنت و یا اجماع باشد، چنانکه قول خدای تعالی را که فرموده: ﴿وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ﴾ [البقرة: ۱۷۸]. «زن در برابر زن» بگوئیم: هرگاه زن قاتل شد نه اینکه مردی بمقابل زن کشته نشود. و اینکه بدالالت کتاب و سنت باشد بهترین معانی آیه است، زیرا بر این معنی دلیل هائی است، از جمله قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده: «لَا يُقْتَلُ مُؤْمِنٌ بِكَافِرٍ»<sup>۱</sup>. «مؤمن در عوض کافر کشته نشود». و اجماع است بر اینکه مردی بمقابل پسرش و یا بنده اش و یا بمقابل کافری از اهل دارالحرب که امان یافته و بمقابل زنی یا بچه ای از دارالحرب کشته نشود. و همچنین مرد حر بمقابل بنده در هیچ حال کشته نشود.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ و ابوزکریا بن ابی اسحاق که گفتند: خبر داد ما را ابوالعباس از ربیع از شافعی از معاذ بن موسی از بکیر بن معروف از مقاتل بن حیان که مقاتل گفته: این تفسیر را از عده ای گرفتم از جمله مجاهد و حسن و ضحاک بن مزاحم، که در قول خدای تعالی در ذیل آیه ۱۷۸ سوره بقره که فرموده: ﴿فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«پس کسی که از طرف برادرش چیزی بنفع او از خونها گذشت شد (و کم گردید) باید بشایستگی پیروی کند و اداء دیه به برادرش به نیکی باشد (و نیکی برادرش را جبران کند). این تخفیفی از پروردگارتان و رحمتی است، پس آن کس که بعد از این تجاوز کند برای او عذابی است دردناک، و برای شما در قصاص زندگی (و مایه حیات) است».

مقاتل گوید: بر اهل توراة نوشته شد که هر کس نفسی را بدون جهت بکشد حق است که قصاص بشود به آن، و از او عفو نشود و دیه از او پذیرفته نگردد. و بر اهل انجیل واجب شده اینکه از او عفو شود و کشته نگردد. ولی برای امت محمد صلی الله علیه و آله رخصت شده که اگر ولی خواست بکشد، و اگر خواست دیه بگیرد و اگر خواست عفو کند، و اینست

قول خدای ﷻ که فرموده: ﴿ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ﴾ یعنی: «دیه، تخفیفی و رحمتی از خداست (که دیه قرار داده و کشته نشود)». سپس می‌فرماید: ﴿فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ که می‌فرماید: «هر کس پس از گرفتن دیه و دریافت خونبها از حد در گذشته و بکشد برای او عذاب دردناک است».

و مقاتل در قول خدای تعالی: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ﴾ می‌گوید: یعنی «قصاص برای شما قوامبخش زندگی و حیات است» که بعضی از شما را از خوف بعض دیگر جلوگیری می‌کند. و بعضی از شما بجهت ترس از کشته شدن، بعض دیگر را نمی‌کشد. و خبر دادند ما را ابوعبدالله و ابوزکریا که گفتند: خبر داد ما را ابوالعباس از ربیع از شافعی از ابن عیینه از عمرو بن دینار که گفت: از مجاهد شنیدم که می‌گفت: از ابن عباس شنیدم می‌گوید: در بنی اسرائیل قصاص بود و دیه نبود، پس خدای ﷻ به این امت فرمود: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ۚ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ ۚ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ ۚ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ﴾ [البقرة: ۱۷۸]. پس عفو این است که دیه قبول شود در قتل عمد. و فرمود: ﴿فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ ۚ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ﴾ [البقرة: ۱۷۸]. یعنی: نسبت به آنچه که که بر قبل از شما نوشته شده، به شما تخفیف داده شد. و در آخر می‌فرماید: ﴿فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۷۸]. «که هر کس پس از آن (دریافت خونبها) تجاوز کند (و بکشد) برای او عذاب دردناک است».

شافعی رحمه الله در روایتی که ابوعبدالله از او نقل کرده گوید: و آنچه ابن عباس در اینجا گفته چنانست که گفته (والله اعلم)، و همچنین آنچه مقاتل گفته، ولیکن تفحص و تعمق مقاتل در اینجا بیشتر از ابن عباس است و کتاب خدا دلالت می‌کند بر آنچه مقاتل گفته است. زیرا خدای جل ثنائه ذکر کرده قصاص را، سپس فرموده: ﴿فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ﴾ [البقرة: ۱۷۸]. پس اینکه برادرش نسبت به او عفو کند، جایز نیست گفته شود که عفو این است که مصالحه شود بر گرفتن دیه، زیرا

عفو ترک حق است بدون عوض، بنابراین، جایز نیست که عفو گفته شود مگر اینکه از آن قتل صرف نظر شود. پس چون عفو شد دیگر راهی به سوی او نیست، و گویا راهی به قاتل ندارند و فقط برای بخشندۀ قتل، مالی در مال قاتل است و آن دیۀ مقتول است که باید قاتل رفتاری شایسته نشان دهد و با نیکی و خوبی دیه را به خانواده مقتول برساند. و یا اینکه منظور از عفو ایشان، عفو از قاتل باشد که چون از قاتل عفو کردند دیگر چیزی بر قاتل نیست. و عفو کننده نباید بدنبال قاتل بیفتد و بر قاتل چیزی نیست که به خانواده مقتول رساند.

شافعی رحمته گوید: سنت با بیان قرآن موافق است پس حدیث ابی شریح کعبی را ذکر کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که پس از عفو کسی را بکشد اهل مقتول مخیرند بین دو چیز: اگر خواستند او را بکشند. و اگر خواستند دیه را بگیرند»<sup>۱</sup>.

شافعی رحمته گوید: خدا در سوره اسراء آیه ۳۳ فرموده:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا﴾ [الإسراء: ۳۳].

«و هر کس مظلوم کشته شود پس ما برای ولی او سلطنتی قرار دادیم (که قصاص کند)». و نزد اهل علم، از کسانی که مخاطب به این آیه می‌باشند، معلوم است که ولی کسی است که خدا میراث مقتول را برای او قرار داده‌است.

و در آنچه خبر داد مرا ابوعبدالله باجازه از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمته فرموده: خدای تعالی در سوره مائده آیه ۴۵ آنچه را بر اهل تورات واجب کرده، ذکر کرده و می‌فرماید:

﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ تَقْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنِ وَالْأَنْفِ بِالْأَذْنِ وَاللِّسَنِ بِاللِّسَنِ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ [المائدة: ۴۵].

۱- سنن ابی داود: ۵۷۹ / ۲، حدیث: ۴۵۰۴، سنن ترمذی: ۴ / ۲۱، حدیث: ۱۴۰۶، و ترمذی فرموده: «این حدیث حسن و صحیح است». و آلبانی نیز به صحیح بودن این حدیث حکم کرده است. و بهمین معنی در صحیحین نیز روایت شده

«و در تورات بر آنان نوشتیم که جان در برابر جان، و چشم در برابر چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در مقابل دندان، و جراحت‌ها را قصاص ...».

شافعی رحمته گوید: و خلافتی ندانستم در اینکه قصاص در این امت چنانست که خدای تعالی همچنان بین اهل تورات حکم کرده، و مخالفی ندانستم در اینکه قصاص بین دو مرد آزاد مسلمان در نفس و آنچه کمتر از آنست که جراحت‌هایی که قصاص در آن ممکن است انجام می‌شود البته بدون تلفی که از محل قصاص ترسیده شود. (یعنی در هنگام قصاص خطر کشته شدن داشته باشد در صورتی که نباید کشته شود).

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو، گفت: حدیث کرد ما را ابوالعباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته گفته: خدای تعالی در سوره نساء آیه ۹۲ فرموده:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾ [النساء: ۹۲].

«و مؤمن حق ندارد مؤمنی را بکشد مگر بخطا، و هر آن کس که مؤمنی را بخطا بکشد، پس جرمه او آزاد کردن یک بنده مؤمن و دیه دادن به خانواده مقتول است».

گوید: خدای جل ثناؤه در کتاب خود حکم کرده بر قاتل مؤمنی که بخطا کشته اینکه دیه‌ای به خانواده مقتول بپردازد. و بر زبان رسول او صلی الله علیه و آله بیان شده که دیه چه قدر است؟ و از عده‌ای از اهل علم در دیه مسلمان نقل شده که نزاعی ندارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم به صد شتر نموده<sup>۱</sup>، و این اقوی می‌باشد از نقل چند نفر بخصوص اگرچه نقل خصوصی شده و ما به همین حکم می‌کنیم که دیه قتل خطا صد شتر است.

شافعی رحمته گوید: عراقیین یعنی اهل عراق ملزم می‌باشند بقول خودشان که در دیه گفته‌اند بر کسی که درهم و دینار دارد ده هزار درهم است. و بتحقیق از عکرمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که حکم کرد در دیه به دوازده هزار درهم. و عکرمه گمان کرده که

۱- نگا: سنن ابی‌داود: ۲/ ۵۹۲، حدیث: ۴۵۴۱، مسند احمد: ۲/ ۱۸۳. آل‌بانی و شعب ارنؤوط می‌گویند: «این حدیث حسن است».



نازل شده در این موضوع آیه ۷۴ سوره توبه: ﴿وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [التوبة: ۷۴]<sup>۱</sup>. «آنها فقط از این انتقام می‌گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود، بی‌نیاز ساختند».

امام بیهقی گوید: حدیث عکرمه را روایت کرده ابن عیینه از عمرو بن دینار از عکرمه، یک بار بطور مرسل نقل نموده و مرتبه دیگر موصول که ذکر ابن عباس در آنست، و آن را محمد بن مسلم طائفی از عمرو از عکرمه از ابن عباس مسلسل نقل نموده است. و به همان اسناد گوید: شافعی رحمته الله گفته: خدای تعالی امر کرده درباره کافر پیمان بسته هرگاه بخطا کشته شود اینکه به خانواده او دیه بدهند. و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این است که مؤمن بمقابل کافر کشته نشود، علاوه بر آنچه خدا بین مؤمنین و کفار فرق گذاشته. پس جایز نیست که بر قاتل کافر حکم شود مگر به دیه و از آن کم نمی‌شود مگر به خبر معتبری.

و عمر بن الخطاب، و عثمان بن عفان رضی الله عنهما در دیه یهودی و نصرانی حکم کردند به ثلث دیه مسلمان. و عمر رضی الله عنه در دیه مجوسی حکم کرد به هشتصد درهم، و این دو ثلث یکدهم دیه مسلمان است، زیرا او دیه مسلمان را دوازده هزار درهم معین می‌کرد. و کسی را نمی‌شناسم که در دیه‌های ایشان کمتر از این گفته باشد. و گفته شده که دیه ایشان بیش از اینها است. پس ما ملزم می‌دانیم قاتل هر یک از این کفار را به کم‌تر از آنچه گفته‌اند. و شافعی در این باره طول کلام داده‌است. و سخن ایشان را نقض کرده با استدلال به دیه زن مؤمنه آزاد و جنین و به بنده، و حال آنکه گاهی می‌شود که قیمت جنین ده درهم باشد. و در قتل هر یک از اینان آزاد کردن یک بنده مؤمن واجب است، ولی در دیه مساوی نشده‌اند.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمته الله که گفته: خدای

۱- مشکل الآثار، الطحاوی: ۱۰/۱۰۱، معرفة السنن والآثار، البیهقی: ۱۳/۲۳۸.

تعالی در سوره نساء آیه ۹۲ فرموده:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾ [النساء: ۹۲].

«و مؤمن حق ندارد مؤمنی را بکشد مگر به خطا، و هر آن کس که مؤمنی را به خطا بکشد، پس جرمه او آزاد کردن یک بنده مؤمن و دیه دادن به خانواده مقتول است مگر اینکه ایشان در گذرند، و هرگاه مقتول از بین قومی بود که دشمن شما نیست ولی آن مقتول مؤمن بود، پس بر قاتل آزاد کردن بنده مؤمنی کافیهست، و اگر مقتول از قومی بود که بین شما و ایشان پیمانی است، پس تکلیف ادای دیه به خانواده مقتول و آزاد کردن بنده مؤمنی است.»

شافعی رحمته گوید: ﴿مِنْ قَوْمٍ﴾ یعنی در میان قوم دشمن. سپس کلام را کشانیده تا اینکه فرموده: در قرآن کفایت است از تأویل، یعنی تأویل لازم ندارد. زیرا خدای تعالی در قسمت اول آیه حکم کرده درباره مؤمن در قتل خطا به دیه و کفاره، و بمانند آن حکم کرده درباره آنکه بین ما و او پیمان است، و در بین این دو حکم فرموده: اگر مقتول مؤمنی است از طائفه دشمن که در این صورت فقط کافیهست که بنده مؤمنی آزاد کند و دیه را ذکر نکرده، زیرا به طائفه دشمن متخاصم حربی نباید دیه یک نفر مؤمن را پرداخت نمود. و از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چون دعوت را به مردم رسانید (و قبول نمی کردند) بر ایشان غارت می برد. و این دلیل است بر اینکه غارت مباح نیست بر آن خانه ای که اگر اهل آن کشته شود دیه دارد. شافعی رحمته گوید: و جایز نیست به مردی که طائفه او دشمنند گفته شود دشمن، زیرا عموم مهاجرین از قریش بودند و قریش اهل مکه دشمن و کافر بودند و همچنین سایر مهاجرین که از طوائف دیگر از عرب و عجم بودند در حالی که قبیله آنان دشمن مسلمین بودند. پس اگر مسلمانی داخل در دارالحرب شد سپس مسلمان دیگری او را کشت بر او آزاد کردن بنده مؤمنی است، و اگر در حالی

که او را نمی‌شناخته و نمی‌دانسته او مسلم است او را کشته پس دیه ندارد. و در شرح آن اطالۀ کلام داده‌است.

شافعی رحمته در کتاب البویطی گوید: و هر قاتل عمدی که از او عفو شد و از او دیه گرفته شد بر او است کفاره، زیرا خدای عز و جل در خطا کفاره قرار داده با اینکه خطا گناه ندارد، پس در عمد بطریق اولی کفاره است. و دلیل این، کتاب خدا است که در سوره مجادله آیه ۲ درباره‌ی ظهار فرموده:

﴿مَنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا﴾ [المجادلة: ۲].

«و آنان بی‌تردید سخنی ناپسند و دروغ می‌گویند».  
و در آن کفاره قرار داده است.

و در سوره مائده آیه ۹۵ در قتل عمدی صید، کفاره قرار داده و فرموده:

﴿وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ﴾ [المائدة: ۹۵].

«و هر آن کس از شما که از روی عمد [و آگاهی] آن را بکشد، جزایی مانند آنچه کشته است، از چهارپایان [بر او] واجب است».

(قیاس کرده قتل عمدی در انسان را به قتل عمدی در حیوان).

و این را در کتاب و روایت المزنی نیز ذکر کرده، ولی عفو و گرفتن دیه را ذکر نکرده.

### آنچه از شافعی رسید در قتال اهل بنی و مرتد

و در آنچه مرا خبر داد ابو عبدالله با اجازه از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی گوید: خدای عز و جل در سوره حجرات آیه ۹ فرموده:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: ۹].

«و اگر دو طائفه از مؤمنین کارزار کردند، پس بین ایشان صلح دهید و اگر یکی از آنان بر دیگری ستم روا داشت پس با آنکه ستم می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بگردد ....».

پس خدا دو طائفه‌ای که امتناع از صلح دارند مؤمن نامیده، و امر کرده که بین ایشان را

اصلاح دهند.

پس بر هر کسی حق است که دو طائفه مؤمنین را هرگاه جدا شدند و اراده قتال کردند، ایشان را دعوت کند که قتال نکنند تا به‌سوی صلح دعوت شوند.

و امر کرده به قتال با گروه ستمکار که مؤمن نامیده شده‌اند تا به‌سوی امر خدا برگردد.

پس اگر برگشت احدی حق قتال با او را ندارد زیرا خدا اذن قتال با ایشان را داده در مدتی که امتناع از برگشت دارند و فی‌بمعنی برگشت از قتال است بواسطه فرار و یا توبه و یا غیر اینها. و هر وقت قتال را ترک کرد پس همانا برگشته، و فی‌بمعنی برگشت از قتال و از عصیان الهی است، و همچنین بمعنای خودداری از آنچه خدای تعالی حرام کرده است. و ابوذویب هذلی در شعر خود در واقعه جنگی، فی‌بمعنی را بهمین معنی آورده است.

شافعی رحمه الله فرموده: اگر برگشتند باید با عدالت با ایشان رفتار شود و خدا ذکر نکرده حکم خون‌ها که ریخته شده، و همچنین ذکر نکرده حکم مال‌ها را که چه تبعه‌ای دارد و فقط اول و آخر صلح را ذکر کرده که بین ایشان اصلاح شود، و قبل از اذن بر قتال خدا اصلاح را خواسته است.

پس گویا تبعات و جراحات و خون‌ها و آنچه از اموال فوت شده از ایشان ساقط است. و احتمال دارد که قول خدای عز و جل که فرموده: ﴿فَإِنْ قَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ﴾ «پس اگر برگشت میانشان را بعدالت اصلاح دهید»، این باشد که حکم کارهائی را که کرده بعدالت معلوم کنید و حق را برای صاحبان حق بگیرید. سپس شافعی همان احتمال اول را اختیار کرده و دلیل آن را ذکر نموده است.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی‌عمرو از ابی‌العباس از ربیع از شافعی رحمه الله که گوید: خدای عز و جل در سوره منافقون آیات ۱ تا ۳ فرموده: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ۝ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَغَىٰ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۝﴾ [المنافقون: ۱-۳].

«چون منافقین نزد تو آیند بگویند: شهادت می‌دهیم که تو رسول خدائی، و خدا می‌داند که تو رسول اوئی، و خدا شهادت می‌دهد که منافقین دروغ گویند. سوگندهای خود را سپری کرده و از راه خدا دور بگشته‌اند و بتحقیق آنچه می‌کنند بد است، این بواسطه این است که ایشان ایمان آورده سپس کافر شدند، پس بر دلهاشان مهر زده شده که ایشان نمی‌فهمند».

گوید: پس خدا در کتاب خود بیان کرده و از منافقین خبر داده که ایشان سوگندهای خود را سپر قرار داده‌اند که (والله اعلم) یعنی سپر از قتل. سپس خبر داده چگونه آن را سپر قرار داده‌اند، پس فرموده: به اینکه ایشان ایمان آورده سپس کافر شده‌اند، که هرگاه از ایشان سؤال شود ایشان اظهار و اقرار به ایمان کنند و از کفر توبه اظهار می‌دارند در حالی که بین خود و خدای خود مقیم بر کفرند. و خدای تعالی در سوره توبه آیه ۷۴ فرموده:

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ﴾ [التوبة: ۷۴].

«به خدا قسم می‌خورند که کفر نگفته‌اند و بتحقیق کلمه کفر را گفته و پس از اسلامشان کافر گشتند».

پس خدا به کفر و انکار و کذب سرائر ایشان خبر داده، و کفر ایشان را در آیات متعدد ذکر، و ایشان را به نفاق معرفی نموده، زیرا ایشان اظهار ایمان نمودند، در حالی که بر غیر طریق ایمانی بودند. و (در آیه ۱۴۵ سوره نساء) فرموده:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۵].

«براستی منافقین در درک اسفل (پست‌ترین مرحله) از آتش باشند و برای ایشان یآوری نخواهی یافت».

پس خدا از منافقین به کفر خبر داده و بعلم خود اسرار خلق خود را که غیر او نمی‌داند بیان کرده که دروغگویند و قسم‌هایشان برایشان سپری است در حالی که در باطن کافرنند. و بر زبان رسول خود مانند آنچه را در قرآن بیان کرده روشن نموده (که اظهار ایمان مانع از قتل است). سپس شافعی کلام را در این باره طولانی نموده است.

و نیز شافعی گوید: خدای عزوجل از گروهی از بادیه‌نشینان خبر داده، پس در سوره

حجرات آیه ۱۴ فرموده:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۴].

«بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاورده‌اید، ولكن بگوئید: اسلام آورده و تسلیم شده‌ایم و هنوز ایمان در قلوب شما داخل نشده».

پس خدا اعلام کرده که اینان برای حفظ خون‌های خود اظهار ایمان می‌کنند. مجاهد گفته: ﴿أَسْلَمْنَا﴾ یعنی از ترس قتل و اسارت تسلیم شده‌ایم. سپس خدا خبر داده که اگر خدا و رسول او را اطاعت کنند خدا به ایشان جزا می‌دهد (البته این آیه راجع به بعضی از بادیه‌نشینان است، ولی بعضی از بعضی بادیه‌نشینان تمجید و تعریف کرده که حقیقتاً دارای ایمانند چنانکه در سوره توبه آیه ۹۹ آمده است).

شافعی رحمته گوید: و اعراب (یعنی بادیه‌نشینان) به دینی متدین نمی‌شوند (البته بعضی از ایشان)، بلکه اظهار اسلام می‌کنند و شرک و تعطیل را مخفی می‌نمایند چنانکه خدای تعالی در سوره نساء آیه ۱۰۸ فرموده:

﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ﴾ [النساء: ۱۰۸].

«خیانت خویش را از مردم مخفی می‌دارند ولی از خدا مخفی نتوانند که خدا همیشه با ایشان است، و هنگامی که شبانه سخنان ناپسند می‌گویند».

و در سوره توبه آیه ۸۴ فرموده:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۸۴].

«و ابدًا بر یکی از ایشان که مُرد نماز مکن و بر قبر او نایست».

پس اما امر خدا که فرموده: بر ایشان نماز مخوان، برای آنست که نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از نماز دیگران است، -پدر و مادرم فدایش- او بر کسی نماز نمی‌خواند مگر آنکه اگر بخواند خدا او را می‌آمرزد.

و نیز خدا حکم کرده که مقیم بر شرک را نیامرزد پس رسول خود را از نماز بر کسی که نمی‌آمرزدش نهی نموده است.

شافعی رحمته گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را از نماز بر ایشان منع نکرد و همچنین کسی از ایشان را بعد از این نکشت.

شافعی رحمته در جای دیگر گوید: گفته شده: خدای تعالی که شهادت بر کذب ایشان می‌دهد برای آنکه مخلص نبوند.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العاص از ربیع که گفت: شافعی رحمته فرموده: خدای تعالی در سوره نحل آیه ۱۰۶ فرموده:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ﴾ [النحل: ۱۰۶].

«کسی که به خدا کافر شود پس از ایمانش نه آنکه مجبور شود به کفر و دلش آرام به ایمان باشد، ولیکن هر کس سینه را به کفر باز کند پس برای ایشانست خشمی از خدا».

پس اگر دشمن مرد مسلمانی را اسیر کرد و او را به کفر مجبور نمود، زن او از ایمان جدا نگردد و چیزی از حکم مرتد بر او وارد نگردد. بتحقیق در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی از مسلمانان (چون عمار بن یاسر) مجبور شد بر کفر، و آن را بر زبان جاری کرد، سپس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و برای او ذکر کرد آنچه به آن معذب بود.<sup>۱</sup> پس آیه فوق نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به اجتناب از زوجه‌اش امر نکرد، و چیزی از احکام مرتد را بر او جاری نساخت.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمته که فرمود: خدای تعالی برای خلق خود روشن ساخت که متولی حکم در آنچه ایشان را ثواب دهد و

۱- نگا: مستدرک الحاکم: ۲/ ۳۸۹، حدیث: ۳۳۶۲، السنن الکبری، البیهقی: ۸/ ۲۰۹. حاکم در حکم این حدیث می‌گوید: این حدیث صحیح، و طبق شرط شیخین (بخاری و مسلم) است، اما آنها آن را روایت نکرده‌اند. و ذهبی می‌گوید: این حدیث طبق شرط بخاری و مسلم است.

عقاب کند خود اوست که بر طبق آنچه از سرائر و قلوب آنان دهد عمل می کند خواه باطن آنان موافق ظاهر باشد و یا نباشد، پس همانا جزای ایشان بر طبق باطن خواهد بود و عمل کسی که به او کافر است هدر کند.

سپس خدای تعالی درباره کسی که از دین خود به فتنه افتاده، فرموده: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾، پس از مکرهین هدر شدن اعمال و گناه بواسطه اظهار کفر را برداشته هرگاه دلشان بر ایمان و خلاف کفر آرام باشد. و به قتال کفار دستور داده که ایمان آورند و ایمان را ظاهر سازند. سپس برای منافقین دوزخ را واجب ساخته، زیرا کفر را در باطن پنهان کرده اند. و در سوره نساء آیه ۱۴۵ فرموده:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: ۱۴۵].

«براستی منافقین در پست ترین مرحله از آتش باشند».

و در سوره منافقون فرموده که هرگاه ایشان نزد تو شهادت به ایمان دادند، دروغگو هستند و ایمان را سپر خود از قتل گرفته اند، ولی مانع از قتل ایشان است. و خدا در دنیا احکام ایمان را از ایشان بر نداشت بواسطه ایمانی که اظهار می کنند، ولی درک اسفل را بر ایشان واجب نمود بواسطه باطنی که ایشان دارند و خلاف ظاهرشان است. و به بندگان خود اعلام کرد که احدی مانند او نیست که به باطن ها و ظاهرها دانا باشد. و در سوره ق آیه ۱۶ می فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَهُ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶].

«و بتحقیق انسان را آفریدیم و وسوسه و خیالات نفس او را می دانیم و ما به او از رگ گردن نزدیک تریم».

و در سوره غافر آیه ۱۹ می فرماید:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ [غافر: ۱۹].

«خدا گردش چشمان را بخیانیت و آنچه را سینه ها مخفی کنند، می داند».



و همچنین آیات دیگر از قرآن.

و در کتاب خود به تمام خلق شناسانید که علمی ندارند جز آنچه به ایشان تعلیم نموده است. و در آیه ۷۸ سوره نحل فرموده:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ [النحل: ۷۸].

«خدا شما را از شکم مادران خارج کرد در حالی که چیزی نمی دانید».

و در سوره بقره آیه ۲۵۵ فرموده:

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«و به چیزی از دانش او احاطه ندارند جز آنچه او خود خواسته».

سپس خدا ایشان را تعلیم داد به آنچه به ایشان آموخت و امر کرد که به همان اکتفاء کنند. پس در سوره شوری آیه ۵۰ به رسول خود فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ

أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ [الشوری: ۵۲].

«و بدین گونه ما به سوی تو وحی کردیم روحی (قرآنی) را به فرمان خودمان، تو نمی دانستی

کتاب و ایمان چه باشد».

و در سوره کهف آیه ۲۳-۲۴ فرموده:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۚ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الکهف: ۲۳-۲۴].

«و البته در هیچ چیز مگو که من فردا آن را بجا می آورم، مگر آنکه خدا بخواهد».

و در سوره احقاف آیه ۹ به رسول خود می فرماید: به مردم بگو که:

﴿وَمَا أَدْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ [الاحقاف: ۹].

«من نمی دانم با من و شما چه خواهد شد».

و در سوره اسراء آیه ۳۶ فرموده:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الاسراء: ۳۶].

«چیزی را که به آن علم نداری پیروی مکن».

سپس شافعی سایر آیاتی که در نفی علم غیب وارد شده ذکر کرده و اینکه علم قیامت

را خدا از رسول خود محبوب نموده (بلکه بشر به چیز که نیامده و وجود پیدا نکرده علم ندارد). پس آن کس که تجاوز کند و خود را از ملائکه مقربین و انبیاء مصطفین بهتر بداند علم او کوتاه‌تر و خود او ناتوان‌تر است از اینکه بتواند بر غیب کسی مطلع شود و حکمی برای باطن کسی صادر کند نه بدلیلی و نه بگمانی. زیرا علم او کم‌تر از علم انبیاء است، و انبیاء مأمورند به توقف و ترک پیروی آنچه را که نمی‌دانند، و در این موضوع کلام را بسط داده‌است.

### آنچه در حدود از شافعی نقل شده

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمته که گفت: خدای تعالی در سوره نساء آیه ۱۵ و ۱۶ می‌فرماید: ﴿وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّهِنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ۝ وَالَّذَانِ يَأْتِيَنِهَا مِنْكُمْ فَأَذَوْهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ۝﴾ [النساء: ۱۵-۱۶].

«و آن کسان از زنان شما که کار ناشایستی بیاورند، پس (ابتدا) باید چهار شاهد از خود بر ایشان گواه گیرید، پس اگر آن چهار نفر شهادت دادند آن زنان را در خانه‌ها نگه دارید تا مرگ ایشان فرا رسد و یا خدا بر ایشان راهی قرار دهد. و آن دو تن از بین شما که کار ناپسندی بجا آرند، پس آنان را بیازارید. پس اگر توبه کرده اصلاح شدند دست از ایشان بردارید زیرا خدا توبه‌پذیر و رحیم است.»

شافعی رحمته گوید: این اول عقوبت زانی و زانیه در دنیا است، سپس این حکم از تمام زناکاران نسخ شده، چه حر و چه عبد و چه بکر و چه بیوه، و برای دو نفر آزاد مسلمان بکر در سوره نور آیه ۲ حدی معلوم کرده و فرموده:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً﴾ [النور: ۲].

«زن و مرد زناکار هر کدام را صد تازیانه (شلاق) بزنید.»

و در مورد آیه ﴿حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۵]. «زنان زشت‌کار را در خانه نگهدارید تا ایشان را مرگ برسد یا خدا برایشان راهی قرار دهد» به حدیث عباد بن صامت استدلال کرده که مسلمین ابتدا ایشان را در خانه نگه می‌داشتند تا اینکه آیه حدود نازل شد. پس پیغمبر ﷺ فرمود: «از من فراگیرید که خدا برای ایشان راهی قرار داده. پس بکر با بکر، هر کدام صد تازیانه و نفی بلد، و بیوه یا بیوه صد تازیانه و سنگسار»<sup>۱</sup>. و در اثبات سنگسار بر زن بیوه استدلال کرده به حدیث ابی هریره و زید بن خالد جهنی که مردی ذکر کرد که پسرش با زوجهٔ مردی زنا کرد، پس رسول خدا ﷺ فرمود: «بین شما قضاوت می‌کنم به کتاب خدا»، پس پسر او را صد تازیانه زد و یکسال تبعید نمود، و انیس را امر کرد که صبح نزد آن زن برود، اگر اعتراف کرد، سنگسارش کند، پس اعتراف کرد و او سنگسارش نمود<sup>۲</sup>.

شافعی رحمه الله گوید: پسر او بکر بود و آن زن دیگر بیوه، پس رسول خدا ﷺ از طرف خدای جل ثنائه حد بکر و بیوه را در زنا ذکر کرد. و مانند این است در دلالت آنچه عمر گفته از حد بیوه در زنا.

و به همین اسناد شافعی در جای دیگر گوید: پس ثابت شد صد تازیانه و نفی بر طرفین بکر، و سنگسار است بر طرفین بیوه. پس اگر حکم ایشان جلد باشد همانا جلد و سنگسار از ایشان نسخ شده و تکرار کرده و گوید: نزد ما این بهترین معنی است (و الله اعلم).

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمه الله که گفت: خدای تعالی در سورهٔ نساء آیه ۲۵ دربارهٔ زنان مملوکه فرموده: ﴿فَإِذَا أَحْصَيْنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾ [النساء: ۲۵].

۱- صحیح مسلم: ۳ / ۱۳۱۶، حدیث: ۱۶۹۰، سنن أبی داود: ۴ / ۱۴۴، حدیث: ۴۴۱۵، ترمذی: ۴۱/۴، حدیث:

۱۴۳۴، و ترمذی فرموده: «حسن صحیح». و ابن ماجه: ۸۵۲/۲، حدیث: ۲۵۵۰.

۲- متفق علیه، صحیح بخاری: ۹۷۱/۲، حدیث: ۲۵۷۵، صحیح مسلم: ۱۳۲۴/۳، حدیث: ۱۶۹۷.

«و چون زنان مملوکه شوهردار شدند، اگر کار زشتی کردند پس عذاب (مجازات) ایشان نصف عذابی است که بر زنان آزاد است».

شافعی رحمته گوید: نصف نمی‌باشد مگر در تازیانه (شلاق) که صد عدد آن می‌شود پنجاه عدد، اما رجم و سنگسار کشتن است و نصف ندارد. سپس کلام را کشانیده به اینکه احسان زن مملوکه، اسلام اوست. و این را همانا گفتم بدلیل سنت و اجماع. و زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه کنیز یکی از شما زنا کرد و معلوم شد باید او را تازیانه بزند»<sup>۱</sup>، ولی نفرمود: محصنه باشد و یا غیر محصنه. ما استدلال می‌کنیم بر اینکه قول خدا در آیه که فرموده: ﴿فَإِذَا أَحْصَيْنَ﴾. بمعنای «إذا أسلمن» می‌باشد نه «إذا نكحن» و نه «إذا أعتقن».

شافعی رحمته گوید: سخن جامع در معنی احسان این است که احسان بمعنی مصون بودن و مانع داشتن از ارتکاب حرام است، و اسلام مانع است، و همچنین آزادی مانع است، و هم شوهر داشتن مانع است، و هر چه مانع شد احسان است. و همچنین حبس در خانه مانع است، هر مانعی احسان است. خدا در سوره انبیاء آیه ۸۰ فرموده:

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ﴾ [النبیاء: ۸۰].

«و به داود صنعت زره‌پوشی آموختیم برای شما که حفظ کند و مانع شود از آسیب‌تان».

و در سوره حشر آیه ۱۴ فرموده:

﴿لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ﴾ [الحشر: ۱۴].

«یهود همگی با شما مقاتله نکنند مگر در قریه‌های دیواردار مانع‌دار (یعنی حصاردار که مانع از حمله باشد)».

شافعی رحمته گوید: اول و آخر کلام این است که معنی احسان، عام است، و اینجا به معنی اسلام نه نکاح و نه حریت و نه در حصار رفتن به حبس و عفاف، و این نام‌ها را

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۷۵۶/۲، حدیث: ۲۰۴۶، صحیح مسلم: ۱۳۲۹/۳، حدیث: ۱۷۰۴.

جمع می‌کند نام احسان.

شافعی رحمته گوید: محصنات در آیه سوره نور که فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾ [النور: ۴].  
«و آنان که زنان عقیقه را نسبت ناروا می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند پس ایشان را هشتاد تازیانه بزنید».

محصنات: یعنی زنان بالغه حره مسلمان.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ گفت: و حسن بن محمد گفت: در آنچه من از او خبر دارم و در کتاب او قرائت کردم از محمد بن سفیان بن سعید ابوبکر در مصر، از یونس بن عبدالاعلی که شافعی در قول خدای تعالی در سوره نساء آیه ۲۴ فرموده:  
﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ﴾ [النساء: ۲۴].  
«و (حرامست بر شما ازدواج با) زنان شوهردار مگر آنکه دست راست شما مالک آن باشد (کنیزان)».

گوید: مقصود از محصنات زن شوهردار است، و مقصود از: ﴿مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَفِّحَاتٍ﴾ [النساء: ۲۵].  
همسران گردند نه از راه زنا که در آیه ۲۵ فرموده، زنان عقیقه غیر خبیثه می‌باشند، و در همان آیه که فرموده:

﴿فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾ [النساء: ۲۵].

«بر آن کنیزانست نصف عذاب زنان شوهردار».

خبر داد ما را ابو عبدالله از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمته که گفته: خدا در سوره مائده آیه ۳۸:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا﴾ [المائدة: ۳۸].

«مرد دزد و زن دزد را دست‌هاشان را ببرید جزائی مقابل آنچه کسب کرده‌اند».

گوید: و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد که مراد از قطع در سرقت، کسی است که از

حرزی سرقت کند، و سرقت او به یک چهارم دینار برسد نه غیر آنان از کسانی که نام سرقت به آن چسبیده است.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای عزوجل در سوره مائده آیه ۳۳ فرموده:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۳].

«همانا جزای کسانی که با خدا و رسول محاربه و جنگ می کنند و در زمین با سعی و کوشش فساد می نمایند این است که کشته شده یا به دار آویخته شوند یا دست ها و پاهایشان از خلاف یکدیگر قطع شده، یا از سرزمین خود تبعید شوند».

شافعی رحمه الله گوید: خبر داد ما را ابراهیم از صالح مولی توأمه از ابن عباس که درباره قطاع الطريق و راه زنان (که به کاروان ها حمله نموده و مردم بی گناه را کشته یا با اسلحه به اسارت و بی عفتی می کشانند، و مانند این اعمال انجام می دهند). گوید: هرگاه راه زنان کشتند و مال گرفتند پس کشته می شوند و به دار می روند، و هرگاه کشتند و مال نگرفتند کشته گردند و به دار نروند، و هرگاه مال گرفتند و کسی را نکشتند دست های ایشان سپس پاهای ایشان برخلاف یکدیگر قطع شود، (و هرگاه فرار کردند باید طلب شود تا یافت شوند که حد بر ایشان جاری گردد) و هرگاه فقط در راه ها مردم را ترسانیده و چیزی نگرفته (کسی را نکشته اند) باید تبعید شوند.

شافعی رحمه الله فرموده: قول ما همین و موافق معنی کتاب الله است، همانا این حدود نازل شده برای مسلمان است، و اما اهل شرک را حدودی نیست جز قتل و اسیری و جزیه. ابن عباس گفته است که: اختلاف حدود باختلاف افعال ایشان است (یعنی خدا در آیه امر نموده به رعایت ترتیب در حدود بر حسب اختلاف درجات فساد).

و شافعی رحمه الله گوید: خدای تعالی در آیه ۳۴ سوره مائده فرموده:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ﴾ [المائدة: ۳۴].

«مگر کسانی که قبل از آنکه بر آنان دست یابید توبه کنند».

یعنی: حدودی که ذکر شد جاری می‌شود مگر بر آنان که قبل از دستیابی بر ایشان توبه کرده‌اند. گوید: پس آنکه قبل از دست یابی بر او، توبه نمود، حد الهی از او ساقط است، ولی حقوق مردم از او گرفته می‌شود.

گوید: و دست راهزنان قطع نمی‌شود مگر آنکه باندازه یک چهارم دینار و بالاتر گرفته باشد، قیاس بر سارق.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع که شافعی رحمه الله گوید: تبعیدشان اینست که دستگیر شوند و از شهری به شهر دیگر تبعید گردند. پس هرگاه بر ایشان دست یافتند، حدودی که لایق هر کدام است جاری گردد.

شافعی رحمه الله گوید: اولیاء مقتولین به دست راهزنان، حق عفو ندارند زیرا خدا حدود ایشان را ذکر کرده بدون اینکه از اولیاء ذکر کند. ولی در آیات قصاص ذکر کرده و در سورة اسراء آیه ۳۳ می‌فرماید:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا﴾ [الاسراء: ۳۳].

«و هر کس مظلوم کشته شود پس بتحقیق برای ولی او حکومت و تسلط قرار دادیم».

و در قتل خطا در سورة نساء آیه ۹۲ فرموده:

﴿وَدِيَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا﴾ [النساء: ۹۲].

«و باید خونبها به خانواده مقتول تسلیم کند مگر آنکه ایشان بعنوان صدقه بگذرند».

و در سورة بقره آیه ۱۷۸ قصاص درباره کشته شدگان را ذکر کرده سپس فرموده:

﴿فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«و هر کس که از طرف برادر ایمانی او چیزی عفو شد پس رفتاری شایسته پیش گیرد (و

گذشت برادر دینیش را جبران کند)».

بنابراین، در قتل خطا و عمد خانواده و کسان مقتول را ذکر نموده ولی در محاربه ذکر نکرده، و این دلیل است بر اینکه حکم قتل در محاربه با حکم قتل غیر آن اختلاف دارد.

والله اعلم.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی از سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از عمر بن اوس که گفت: چنین بود که مرد به گناه غیر خود مؤاخذه می شد تا ابراهیم رضی الله عنه آمد، پس خدای تعالی در سوره نجم آیه ۳۷ و ۳۸ فرمود:

﴿وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ۝ ٣٧ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۝ ٣٨﴾ [النجم: ۳۷-۳۸].

«و ابراهیم که وفاکار است که بر ندارد هیچ گناه باری بار دیگری را».

شافعی رحمته الله گوید: و آنچه در آیه فوق شنیدم این است که احدی به گناه غیر، مؤاخذه نمی شود. و این گناه مربوط به عمل است نه مال او. پس اگر کشت و یا موجب حدی آورد، دیگری را به گناه او نمی کشند و حد نمی زنند. گناهکار باید بین خود و خدا توبه کند زیرا خدا بندگان را بر اعمال خودشان یا ثواب می دهد و یا عذاب می کند. و هم چنین جنایت در اموالشان، پس جنایت احدی در مال بر مال دیگری نیست مگر آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا کرده که جنایت خطا بر عاقله جانی است. و اما غیر این، پس اموال کسی را بواسطه جنایت غیر نمی توان گرفت، و اگر چه بر مردم در اموالشان حقوقی است از میهمانی و زکات و غیر اینها، ولی از جهت جنایت نیست.

تمام شد ترجمه جلد اول، «بحول و قوت الهی، وله الحمد».



# احكام القرآن: جلد دوم

از امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ:

سید ابوالفضل ابن الرضا

(علامہ برقی)

## آنچه از شافعی نقل شده در سیر و جهاد و غیر آن

خبر داد ما را سعید بن ابی عمرو از ابی العباس محمد بن یعقوب الاصبم از ربیع بن سلیمان از شافعی رحمته که گوید: خدای عز و جل در سوره ذاریات آیه ۵۶ فرموده:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه مرا بندگی کنند».

شافعی رحمته فرموده: خدا خلق را خلق کرد برای عبادت، سپس بیان کرد که بهترین خلق پیغمبران اویند. پس خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۱۴ می‌فرماید:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۱۳].

«مردم همه یک امت بودند، پس خدا پیامبران را بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستاد».

بنابراین، خدا پیامبرانش را از برگزیدگان قرار داد و آنان را امین وحی و قائم به حجت خود در میان بندگان قرار داد، سپس بعضی از برگزیدگان خاص خود را ذکر کرد. و در سوره آل عمران آیه ۳۳ فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۳۳].

«بتحقیق خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان».

پس مخصوص کرد آدم و نوح را به تکرار ذکر مقامشان. و ابراهیم را در سوره نساء آیه ۱۲۵ ذکر کرد و فرمود:

﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۵].

«و خدا ابراهیم را خلیل خود گرفت».

و در سوره مریم آیه ۵۴ اسماعیل بن ابراهیم را ذکر کرد و فرمود:

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾ [مریم: ۵۴].

«و در این کتاب اسماعیل را بخاطر آر، زیرا او در وعده خود راستگو بود و رسولی بود خبر گیرنده و دارای شأن».

سپس در بین امت‌ها بر آل ابراهیم و آل عمران نعمت داد که در سوره آل عمران آیه ۳۳ و ۳۴ فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۳۳﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾﴾ [آل عمران: ۳۳-۳۴].

«براستی که خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان. ذریه‌ای که بعضی ایشان از بعضی دیگر است، و خدا شنوا و دانا است».

سپس برگزید محمد ﷺ را از بهترین خاندان ابراهیم ﷺ، و خدا قبل از نزول قرآن کتبی را نازل نمود، و قرآن را بر محمد ﷺ نازل کرد، و صفت فضیلت او و فضیلت پیروانش را ذکر کرد، و در سوره فتح آیه ۲۹ فرموده:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ ﴿۲۹﴾﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد رسول خداست، و آنانکه با اویند بر کفار سخت و بین خود رحیمند ایشان را رکوع‌کنان و سجده‌کنان می‌بینی که از خدا فضل و خوشنودی می‌جویند، نشانه ایشان در صورتشان از اثر سجود است، این است وصفشان در تورا، و اما مثل ایشان در انجیل همچون زراعتی است که شاخک خود را بیرون دهد پس آن را کمک دهد و محکم کند تا ستر گردد».

و درباره امت محمد ﷺ در سوره آل عمران آیه ۱۱۰ می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی بودید که انتخاب شدید برای مردم، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید».

پس آنان را فضیلت داد برای بودن ایشان از امت او، نه سایر انبیاء قبل.

سپس خبر داد که رحمت خود را در وقت نبودن رسولان باز نمود، و در سوره مائده آیه ۱۹ فرموده:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ﴾ [المائدة: ۱۹].

«ای اهل کتاب، بتحقیق رسول ما شما را آمد که بیان می‌کند برای شما بدوران نبودن پیغمبران، تا مبادا بگوئید: بشیر و نذیر برای ما نیامد، پس محققاً بشیر و نذیر برای شما آمد.»  
و در سوره جمعه آیه ۲ فرمود:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الجمعة: ۲].

«او آن خدائی است که در میان بی‌سوادان رسولی از خودشان فرستاد که آیات او را بر ایشان تلاوت کند و ایشان را تزکیه نماید و ایشان را کتاب و حکمت بیاموزد و حقا که از پیش در گمراهی آشکار بودند.»

این آیات دلالت دارد که خدا رسولش را به سوی خلق فرستاده برای اهل کتاب و بی‌سوادان، و ابواب رحمت خود را باز نموده.

و نبوت را به آن حضرت ختم کرد و در سوره احزاب آیه ۴۰ فرموده:  
﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰].

«محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولیکن رسول خداست و ختم نموده پیامبران را.»

و خدا حکم نمود که دین اسلام بر سایر ادیان غلبه کند، پس در سوره توبه آیه ۳۴ فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳].

«آن خدا همانست که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا اینکه آن را ظاهر سازد و غالب گرداند بر تمام ادیان، و اگرچه مشرکین کراهت داشته باشند.»

### ابتداء نزول قرآن و آنچه بر پیغمبر ﷺ و سپس بر مردم واجب است

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ و ابوسعید بن ابی عمرو، از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمته که گوید: چون خدا رسول خود را مبعوث کرد، واجبات خود را چنانکه می‌خواست بر او نازل نمود که ﴿لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾ [الرعد: ۴۱]. «حکم خدا را رد کننده‌ای نیست»، سپس آنها را بتدریج، و واجبی پس از واجبی و وقتی غیر وقت دیگر بدنبال یکدیگر آورد. گوید: و گفته شده: اول چیزی که به او نازل شد، سوره علق بود که ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱].

«بخوان بنام پروردگارت که آفرید».

سپس بر او نازل نمود آنچه را که مأمور نبود که مشرکین را به آن دعوت کند. سپس گفته می‌شود: جبرئیل از جانب خدا بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد که مشرکین را اعلام به نزول وحی کند و ایشان را دعوت کند به ایمان به آن. پس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله کار بزرگ شد و از تکذیب ایشان خوف داشت که مبدا دستگیرش کنند. پس نازل شد بر او آیه ۶۷ سوره مائده که:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷].

«ای رسول، آنچه که از پروردگارت به سوی تو نازل شده برسان، و اگر نرسانی رسالت او را انجام نداده‌ای، و خدا تو را از مردم حفظ می‌کند».

گوید: تو را از کشتن حفظ می‌کند تا تو برسانی. پس او آنچه مأمور به آن شد رسانید، و به او استهزاء کردند. پس نازل شد آیه ۹۴-۹۵ از سوره حجر که فرموده: ﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الحجرات: ۹۴-۹۵].

«آشکار کن آنچه را که مأموری و از مشرکین اعراض کن. ما تو را از استهزاء کنندگان کفایت می‌کنیم».

گوید: و خدا او را از کسانی که ایمان نمی‌آورند اعلام کرد.

در سوره اسراء آیه ۹۰-۹۳ فرمود: ﴿وَقَالُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ۖ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ۖ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِدًا ۖ وَالْمَلَكَةُ قَبِيلًا ۖ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَيْكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ ۚ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ۖ﴾ [الاسراء: ۹۰-۹۳].

«و گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه برای ما چشمه‌ای از زمین بیرون آوری، و یا ملک تو و برای تو باشد باغ و بوستانی از خرما و انگور که در خلال آن بشکافی و در آوری چشمه‌ای را، یا آنکه بیفکنی بر ما آسمان را چنانکه گمان برده‌ای بطوری که آسمان پاره پاره باشد و یا اینکه خدا و فرشتگان را فوج فوج در برابر ما بیاوری و حاضر کنی و یا برای تو خانه‌ای از طلا باشد و یا به آسمان پرواز کنی و بالا روی، و هرگز به بالا رفتن ایمان نیاوریم تا بر ما کتابی را که قرائت کنیم نازل گردانی، بگو: منزّه است پروردگارم، آیا مگر من جز بشری پیغام‌آور هستم».

شافعی رحمته گوید: و خدای تعالی نازل کرد بر او آیاتی که او را ثابت قدم و پایدار بدارد هنگامی که از آزار مردم سینه‌اش تنگ شد، و در سوره حجر آیه ۹۷-۹۹ فرمود: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ ۚ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ [الحجر: ۱۰۳-۱۰۵].

«البته ما می دانیم که سینه‌ات بواسطه آنچه می گویند تنگ می شود، پس با حمد پروردگارت او را تسبیح کن و از سجده کنان باش و پروردگارت را عبادت کن تا وفاتت برسد».

پس خدا بر او رسانیدن به ایشان و عبادت را واجب نمود، ولی قتال با ایشان را واجب نکرد، و در آیات بسیاری او را دستور داد که متعرض ایشان نشود و عزلت هم نکند، و بر او نازل نمود سوره کافرون را که:

﴿قُلْ يَأَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۚ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۚ﴾ [الكافرون: ۱-۲].

«بگو: ای کافران، من نمی‌پرستم آنچه را شما می‌پرستید».

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ [الکافرون: ۶].

«و دین من برای خودم و دین شما برای خودتان».

و در سوره نور آیه ۵۴ فرمود:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَاسُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۵۴].

«پس اگر اعراض کنند و روگردانند همانا بر رسول است آنچه را پذیرفته و متحمل شده، و بر شماست آنچه متحمل شده‌اید، و اگر او را اطاعت کنید هدایت یابید، و بر رسول نیست جز رسانیدن آشکار».

و در قرآن مکرر ذکر شده که بر رسول فقط ابلاغ است.

و ایشان را امر کرد به اینکه شریکان و بت‌ها و بت‌پرستان را سب نکنند، و در سوره انعام آیه ۱۰۸ فرمود:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۸].

«و آن کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند سب نکنید و دشنام ندهید پس ایشان خدا را بعداوت و بدون علم سب می‌کنند».

سپس بعد از آن بر او واجب گردانید که از مشرکین کناره‌گیری کند، و در سوره انعام آیه ۶۸ فرمود:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۶۸].

«و چون دیدی کسانی را که درباره آیات ما سخنان نامناسب گویند، از ایشان اعراض کن تا به سخنان دیگری غیر آن پردازند و اگر شیطان تو را در فراموشی برد، پس بعد از متذکر شدن با قوم ستمگر مجالست مکن».

و بر پیروان او نیز بیان کرد آنچه را که مکلفند چنانکه بر آن حضرت واجب نموده، و

در سوره نساء آیه ۱۴۰ می‌فرماید:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۴۰].

«و بتحقیق در این کتاب بر شما نازل شد که هرگاه شنیدید به آیات خدا کفر و انکار و استهزاء می‌شود، پس با ایشان ننشینید تا به سخن دیگر پردازند، که در صورت مجالست با ایشان شما نیز مانند ایشان خواهید بود، براستی خدا منافقین و کفار را در دوزخ جمع می‌کند».

### اذن برای هجرت

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته الله فرموده: مسلمین در مکه زمانی که مأذون به هجرت نشدند مستضعف بودند، سپس خدا ایشان را اذن هجرت داد و برای آنان جای خروجی قرار داد، پس گفته می‌شود در این مورد نازل شده آیه ۲ سوره طلاق که فرموده:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ [الطلاق: ۲].

«و هر کس از خدا بترسد خدا برای او راه بیرون رفتنی قرار می‌دهد».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را اعلام نمود که خدا بر ایشان راهی قرار داده، و در سوره نساء آیه ۱۰۰ فرموده:

﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرْعًا كَثِيرًا وَسَعَةً﴾ [النساء: ۱۰۰].

«هر کس که در راه خدا هجرت کند در زمین مکان‌های بسیار و وسعت می‌یابد».

و ایشان را امر کرد به هجرت به بلاد حبشه. پس طائفه‌ای از ایشان به‌سوی حبشه هجرت کردند.

سپس اهل مدینه وارد به اسلام شدند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله طائفه‌ای را امر کرد که به سوی مدینه هجرت نمایند در حالی که بر سایرین ترک هجرت حرام نبود.



و خدای تعالی اهل هجرت را در کتاب خود ذکر کرده، و در سوره توبه آیه ۱۰۰ فرمود:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«و پیش آهنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنان که بنیکی پیرو آنان شدند خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند».

و در سوره حشر آیه ۸ فرموده:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾ [الحشر: ۸].

«آنچه خدا عائد رسول خود نمود... برای فقرای مهاجرینی که از خانه‌های خود خارج شدند».

و در سوره نور آیه ۲۲ فرموده:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [النور: ۲۲].

«صاحبان فضل و وسعت خودداری نکنند از دادن مال به خویشاوندان و مساکین و مهاجرین در راه خدا».

شافعی رحمته گوید: سپس خدای تعالی به رسول خدا اذن داد که از مکه هجرت کند، پس آن حضرت به سوی مدینه هجرت کرد، و برای کسانی که در مکه اقامت داشتند اقامت آنها حرام نشد در حالی که خانه شرک بود و اگر چه کم بودند با اینکه در فشار و فتنه بودند و به ایشان اذن جهاد نداد.

سپس خدای تعالی اذن جهاد داد. و پس از آن فرض و واجب نمود که از دارالشُرک هجرت کنند. و محل این سخن در جای دیگر است.

### ابتدای اذن به جهاد

و به همین اسناد، شافعی رحمته گوید: پس ایشان به یکی دو جهاد مأذون شدند: به

هجرت قبل از شروع به قتال، سپس مأذون شدند به اینکه با مشرکین قتال کنند. خدای عزوجل در سوره حج آیه ۳۹ فرموده:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتِّلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ [الحج: ۳۹].

«به کسانی که [با آنان] جنگ می‌شود، به سبب آنکه به آنان ستم شده، اجازه [جهاد] داده شد و خدا بر یاری ایشان تواناست».

و برای ایشان قتال را به معنایی که در کتاب خود بیان کرده مباح نمود. پس در سوره بقره آیه ۱۹۰-۱۹۱ فرمود:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُم وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾<sup>(۱۹۰)</sup> وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمُ﴾ [البقرة: ۱۹۰-۱۹۱].

«در راه خدا با کسانی که با شما قتال می‌کنند (و به جنگ اقدام نموده‌اند) قتال نمائید و تعدی نکنید، زیرا خدا تعدی‌کنندگان (و متجاوزان) را دوست ندارد. و آنان را هر جا یافتید بکشید و از همانجا که شما را بیرون راندند بیرونشان کنید».

تا آنکه فرمود:

﴿وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ ۖ فَإِنْ قَتَلُوكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ ۚ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۱].

«و نزد مسجد الحرام با ایشان قتال نکنید مگر آنکه ایشان در آنجا با شما پیکار کنند، پس اگر با شما پیکار کردند بکشید ایشان را که کیفر کافران چنین است».

شافعی رحمه الله گوید: این آیات در حق اهل مکه نازل شد و ایشان در عداوت مسلمین از دیگران شدیدتر بودند، پس در قتال ایشان آنچه را که خدای عزوجل ذکر کرده واجب شد. سپس گفته می‌شود که از قتال با ایشان نهی شده مگر مادامی که ایشان اقدام به قتال کنند و (نیز) از قتال در ماه حرام نهی شده است. و خدای عزوجل در سوره بقره آیه ۱۹۳ می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةً﴾ [البقرة: ۱۹۳].

«با آنان (که به جنگ شما برخاسته‌اند) قتال کنید تا فتنه‌ای نباشد (و فتنه‌شان از بین برود)».

و نزول این آیه پس از وجوب جهاد است، و این در محل خود بیان شده است.

### دستور هجرت

و به همان اسناد شافعی رحمته فرموده: چون جهاد را خدای تعالی بر رسول خود واجب نمود بعد از آنکه مباح بود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مشرکین مکه سنگین شده بود که ایشان چون کثرت واردین در دین خدا را دیدند بر مسلمین سخت گرفتند و ایشان را از دین باز می‌داشتند.

پس خدا درباره کسانی از معذبین که از هجرت ناتوان بودند فرمود:

﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...﴾ [النحل: ۱۰۶].

«جز کسی که مجبور به گفتن کفر باشد ولی دلش آرام به ایمان شده باشد».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان پیغام فرستاد که خدا برای شما بیرون رفتن را واجب کرده بر کسانی که می‌توانند هجرت کنند و هرگاه هجرت نکنند به فتنه مبتلا می‌شوند. و درباره کسانی که بدون هجرت وفات کردند و از هجرت خودداری کردند آیه ۹۷ سوره نساء نازل شد که:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ﴾ [النساء: ۹۷-۹۹].

«آن کسانی را که ملائکه قبض روحشان کنند در حالی که بخود ظلم کرده باشند گویند: شما را چه حالی بود؟ گویند: ما ضعیفانی در سرزمین (کفر) بودیم در جوابشان گویند: آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید، پس چنین کسانی جایگاهشان دوزخ است که بد بازگشتی است، مگر آن ضعیف شمرده‌شدگان از مردان و زنان و اطفالی که حيله (و گریزی) نتوانند و راهی نیابند پس امید است که خدا ایشان را عفو نماید».

که خدا در این آیات عذر ضعیف شمرده‌شدگان و ناتوانان را بیان نموده است. و

«عسی» امید است، و از خدا بمعنی واجب می‌باشد. و سنت رسول خدا ﷺ دلالت دارد بر اینکه فرض هجرت و مهاجرت بر کسی است که بتواند، و فقط برای کسی است که به فتنه دینی می‌افتد، پس هجرت کند به شهری که مردم آن اسلام آورده‌اند. زیرا رسول خدا ﷺ به قومی که در مکه بودند اذن ماندن در آن داد پس از آن که مسلمان شدند، از جمله به عباس بن عبدالمطلب، زیرا خوف از فتنه نداشتند. و رسول خدا ﷺ به لشکر خود امر کرد به مسلمانان مکه بگویند: اگر هجرت کردید به شما بهره مهاجرین خواهد رسید، و اگر مانند شما مانند سایر اعراب مسلمانید<sup>۱</sup>، و مخیر نمی‌کرد کسی را مگر در آنچه حلال بود.

۱- نگا، صحیح مسلم: ۱۳۵۶/۳، حدیث: ۱۷۳۱، سنن ابی داود: ۴۳/۲، حدیث: ۲۶۱۲.

## فصل: در اصل وجوب جهاد

شافعی رحمته گوید: و چون مدتی از هجرت رسول خدا ﷺ گذشت، و خدا جماعتی را به پیروی رسول خدا ﷺ موفق کرد، و بعون و یاری خدا نیروی با تعدادی که قبلاً نبود برای مسلمین ایجاد شد، پس برای ایشان جهاد را بعد از آنکه مباح بود واجب نمود، پس خدای تعالی در آیه ۲۱۶ سوره بقره فرمود:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ﴾ [البقرة: ۲۱۶].

«قتال بر شما فرض شد».

و در سوره توبه آیه ۱۱۱ فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ [التوبة: ۱۱۱].

«البته خدا از مؤمنین جانهایشان و مالهایشان را خرید بمقابل اینکه بهشت برای ایشان باشد».

و در سوره بقره آیه ۲۴۴ فرمود:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۴۴].

«و در راه خدا قتال کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست».

و در سوره حج آیه ۷۸ فرمود:

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ [الحج: ۷۸].

«و در راه خدا جهاد کنید آن طوری که سزاوار اوست».

و در سوره محمد آیه ۴ فرمود:

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَخْنَبْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ﴾ [محمد: ۴].

[۴]

«پس چون با کافران برخوردید، گردنها [ی شان] را بزنید. تا هنگامی که [بسیاری از] آنان را

کشتید، بند [اسارت] را استوار دارید».

و در سوره توبه آیه ۳۸ فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْخُذْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ  
أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا تَنْفِرُوا  
يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾ [التوبة: ۳۸-۳۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: «به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید!» بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با اینکه متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست! اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می‌کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می‌دهد».

و در آیه ۴۱ همان سوره فرمود:

﴿أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۴۱].  
«(همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید سبکبار باشید یا سنگین بار! و با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید».

سپس ذکر نموده قومی را که در جهاد از رسول خدا ﷺ تخلف کردند، کسانی که اظهار اسلام می‌کردند، و در سوره توبه آیه ۴۲ فرمود:

﴿لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ﴾ [التوبة: ۴۲].  
«اگر متاع و بهره نزدیکی و سفری آسان باشد تو را پیروی کنند ولیکن چون سفر دور است خودداری می‌کنند».

پس در همان آیه بیان کرد که بر ایشان جهاد است چه نزدیک باشد و چه دور، و در آیه ۱۲۰ و ۱۲۱ همان سوره فرمود:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا  
يَغِيظُ الْكُفَّارَ﴾ [التوبة: ۱۲۰-۱۲۱].

«این برای این است که به ایشان عطش و رنج و تنگی در راه خدا نمی‌رسد و قدمی بمحلی

که کفار را به غضب می آورد نمی گذارند».

تا آنکه فرموده:

﴿لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۱].

«(مگر) اینکه خدا ایشان را به نیکوتر از آنچه عمل می کردند جزا دهد». و در مقابل عمل نیکشان دارای اجر زیادند.

شافعی می گوید: بزودی بیان می کنیم آنچه در ذهن داریم. ان شاء الله.

گوید: و خدا جل ثناؤه در آیه ۸۱ سوره توبه فرمود:

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾ [التوبة: ۸۱].

«متخلفین از جنگ خوشند که بر خلاف رسول خدا نشستند و نخواستند که با مال و جان در راه خدا جهاد کنند و گفتند: در گرما حرکت نکنید. بگو: آتش جهنم حرارتش سخت تر است، اگر بفهمند».

و در سوره صف آیه ۴ فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرُصُوصٌ﴾ [الصف: ۴].

«البته خدا دوست می دارد کسانی را که چون ستونی آهنین و یکپارچه در راه او کارزار می کنند».

و در سوره نساء آیه ۷۵ فرموده:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۷۵].

«چه شده شما را که در راه خدا قتال نمی کنید».

علاوه بر آنچه در سایر آیات ذکر نموده از وجوب جهاد و حکم متخلفین.

## فصل:

### در بیان کسانی که جهاد بر ایشان واجب نیست و کسانی که واجب است

و بهمان اسناد شافعی رحمته فرمود: چون خدای تعالی جهاد را در کتاب خود واجب نمود، و سپس بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله راهنمایی کرد که جهاد بر مملوک و زن بالغ و حر غیر بالغ واجب نیست. برای قول خدای تعالی که در سوره توبه آیه ۴۱ می‌فرماید:

﴿أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۴۱].

«همگی به سوی میدان جهاد حرکت کنید سبکبار باشید یا سنگین بار! و با اموال و جان‌های خود، در راه خدا جهاد نمایید».

پس برای مملوک مالی نیست که با آن جهاد کند و مجاهدی نیست مگر آنکه در جهاد مخارجی از مال لازم دارد.

و خدای تعالی در سوره انفال آیه ۶۵ به رسول خود فرموده:

﴿حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾ [الانفال: ۶۵].

«مؤمنین را بر قتال تحریض کن».

که دلالت دارد مردان را اراده کرده نه زنان را، زیرا زنان مؤمنات اند نه مؤمنین. و در

آیه ۱۲۲ سوره توبه فرموده:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً﴾ [التوبة: ۱۲۲].

«و مؤمنین را توانائی نبوده که همگی (به سوی میدان جهاد) حرکت کنند».

و در سوره بقره آیه ۲۱۶ فرموده:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ﴾ [البقرة: ۲۱۶].

«قتال بر شما فرض شد».

و تمام این آیات دلیل است که ذکور را اراده نموده است.



و خدای عزوجل چون برای ورود اذن گرفتن را امر نمود، و در سوره نور آیه ۵۹ فرمود:

﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَعِذْنَ كَمَا اسْتَعِذَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ۵۹].

«و چون اطفال شما به سن احتلام رسیدند (یعنی بالغ شدند) باید (هنگام ورود بر شما) اذن ورود و اجازه بگیرند همچون آنان که پیش از ایشان بودند و اذن می گرفتند».

پس خدا اعلام کرد که وجوب اذن برای بالغین می باشد. و در سوره نساء آیه ۶ فرموده:

﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾ [النساء: ۶].

«و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که به سن ازدواج برسند، پس اگر در ایشان رشد عقلی یافتید اموالشان را به ایشان بسپارید».

پس برای رشد حکمی قرار نداد مگر پس از بلوغ. بنابراین، دلالت دارد که وجوب عمل همانا بر بالغ است. و آنچه من در بین اهل علم مخالفی با آن نمی دانم این است که سنت همین را می گوید. و ذکر کرده در این موضوع حدیث ابن عمر را.

و به همان اسناد شافعی رحمه الله گوید: خدای جل ثناؤه در سوره توبه آیه ۹۱ تا ۹۳ درباره جهاد فرمود که:

﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ۹۱ ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾ ۹۲ ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَعِذُّونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رِضًا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۹۱-۹۳].

«بر ناتوانان و بیماران و فاقدان بودجه جهاد حرج و گناهی نیست (اگر به جهاد حاضر نشوند) در صورتی که برای خدا و رسول او خیرخواه باشند، بر نیکوکاران راهی (عتاب و سرزنشی) نیست، و خدا آمرزنده رحیم است. و باکی نیست بر آنان که چون نزد تو آمدند برای آن که سوارشان کنی گفتی: نمی یابم چیزی را که شما بر آن حمل کنم، برگشتند در حالی که

چشمانشان از اشک جاری بود از غصه اینکه نیافتند چیزی را که انفاق کنند. همانا راه (مؤاخذة در امر جهاد) بر کسانی است که از تو اجازه می‌خواهند در حالی که توانگرند خشنود شده‌اند که با بازماندگان باشند، و خدا بر دلهای ایشان مهر زده، پس ایشان نمی‌دانند».

و خدای عزوجل در سوره نور آیه ۶۱ فرموده:

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ﴾ [النور: ۶۱].

«بر کور و بر لنگ و بر بیمار باکی نیست».

شافعی رحمه الله گوید: و گفته شده که اعرج زمین‌گیر است، اغلب عرج بمعنای لنگی در یک پا است.

و گفته شده: آیه نازل شده در اینکه بر ایشان حرجی نیست که جهاد نکنند، و این خوب سخنی است، و احتمال غیر این نیست، و آنان داخل در ضعفایند. ولی از وجوب حج و نماز و روزه و حدود خارج نیستند. پس احتمال داده می‌شود که مقصود این آیه هم همان حرج در جهاد باشد نه سایر واجبات.

و شافعی رحمه الله گوید: در جائی که قتال و جنگ در آن دور است، و آن جائی است که دو شب و بالاتر راه باشد. در این صورت بر آنکه قوی و بدن سالم دارد لازم نیست حاضر شود هرگاه واجد مرکب و سلاح و نفقه نباشد. و برای کسی لازم است که نفقه باندازه ماندن خود در جنگ داشته باشد. خدای عزوجل در سوره توبه آیه ۹۲ فرموده:

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ

تَفِيزُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾ [التوبة: ۹۲].

«و حرجی نیست بر آنان که چون نزد تو آمدند برای آنکه ایشان را سوارشان کنی و بفرستی، گفتی: وسائلی که شما را با آن حمل کنم ندارم آنان برگشتند در حالی که چشمانشان از اشک جاری بود از اندوه اینکه نیافته‌اند چیزی را که خرج کنند».

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمه الله گوید: رسول خدا ﷺ

قتال کرد و با او بعضی از منافقین بودند که نفاقشان شناخته شده بود. سپس روز خندق با

او حاضر شدند و سخنانی گفتند، چنانکه در سوره احزاب آیه ۱۲ از ایشان نقل کرده که گفتند:

﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [الأحزاب: ۱۲].

«خدا و رسول او ما را وعده ندادند مگر برای مغرور کردن و فریب.»

سپس در جنگ بنی المصطلق عده‌ای منافقین حاضر شدند و سخنانی گفتند که خدا در سوره منافقون آیه ۸ از آنان حکایت کرده که گفتند:

﴿لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ [المنافقون: ۸].<sup>۱</sup>

«اگر به مدینه برگشتیم البته عزیزتر ذلیل‌تر را خارج می‌کند.»

و غیر این از سخنانی که خدا از نفاق ایشان حکایت کرده.

سپس غزوه تبوک رسید، عده‌ای از ایشان با رسول ﷺ آمدند که شب عقبه شتر او را رم دادند تا او را بکشند، پس خدا او را از شر ایشان حفظ کرد، و عده‌ای از ایشان تخلف کردند. سپس خدای ﷻ در تبوک و یا در برگشت، اخبار ایشان را به رسول خود خبر داد، و در تبوک جنگی نشد، پس خدا در آیه ۴۶ تا ۵۰ سوره توبه فرمود:

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ [۱] ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا حِلَلَكُمْ يَبْغُونَكُمْ أَلْفِئَةً وَفِيكُمْ سَمْعُونُ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ [۲] ﴿لَقَدْ ابْتَغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَرِهُونَ﴾ [۳] ﴿وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَئِذْنَ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ [۴] ﴿إِنْ تُصَبِّكَ حَسَنَةً تَسْؤُهُمْ وَإِنْ تُصَبِّكَ مُصِيبَةً يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ﴾ [۵] [التوبة: ۴۶-۵۰].

«و اگر ایشان اراده خروج به جهاد داشتند بدون تردید بر آن ساز و برگ می‌فراهم می‌کردند، ولیکن خدا آمدنشان را به جهاد مکروه دانست، و ایشان را بازداشت و گفته شد: با نشستگان

۱- نگا، صحیح بخاری: ۳ / ۱۲۹۶، حدیث: ۳۳۳۰، صحیح مسلم: ۴ / ۱۹۹۸، حدیث: ۲۵۸۴.

بنشینید، و اگر در میان شما بیرون می‌آمدند جز فساد و مکر برای شما نمی‌افزودند، و هر آینه در میان شما شتاب می‌کردند که برایتان فتنه جویند، و در میان شما بنفع ایشان جاسوسانی است، و خدا بحال ستمگران داناست، و همانا از پیش فتنه جوئی می‌کردند و امور را برای تو دگرگون می‌ساختند تا اینکه حق آمد و امر خدا آشکار شد و حال آنکه ایشان خوش نداشتند، و بعضی از منافقین آنانند که می‌گویند: به من اذن بده و مرا به فتنه میفکن. آگاه باش که در فتنه افتاده‌اند و محققاً دوزخ محیط به کافری است، و اگر نیکی به تو رسد ایشان را خوش نیاید و اگر به تو مصیبتی برسد می‌گویند: ما جلوتر احتیاط خود را گرفتیم (که در خانه‌ها نشستیم) و رو می‌گردانند در حالی که خوشحالند».

پس خدا برای رسول خود اسرار ایشان را آشکار کرد و خبر جاسوسانشان را و فتنه جوئی‌ها و نشر کذب و اراجیف و بدخواهی ایشان را بیان کرد. پس خبر داد که خدا حرکت کردن ایشان را با تو صلاح ندانست، زیرا نیت بد داشتند زیرا ضرر بر مسلمین می‌داشتند.

سپس در تأکید این مطلب بیانی زیاد کرد، و در سوره توبه آیه ۸۱ تا ۸۳ فرمود:

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خَلَفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَن تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ﴿٨٣﴾﴾ [التوبة: ۸۱-۸۳].

«وامانندگان از جهاد در جلوس شان بر خلاف رسول خدا شادند و نخواستند که با مال و جانشان در راه خدا جهاد کنند و گفتند: در گرما حرکت نکنید. بگو: آتش دوزخ حرارتش سخت‌تر است، اگر بفهمند. پس باید کم بخندند و زیاد گریه کنند بجای آنچه کسب می‌کردند. پس اگر خدا ترا به‌سوی گروهی از ایشان برگردانید و از تو اجازه خروج به‌سوی جهاد خواستند بگو: هرگز و ابداً با من خارج نخواهید شد، و بهمراه من با دشمن قتال نخواهید کرد زیرا شما بار اول به نشستن خوشنود بودید پس بنشینید با تخلف‌کنندگان».

و شافعی کلام را بسط داده است.

و بهمین اسناد شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره توبه آیه ۱۲۳ فرموده:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ﴾ [التوبة: ۱۲۳].

«قتال کنید با کفاری که به شما نزدیکند».

پس جهاد با مشرکین را واجب کرده، سپس بیان نمود که به جهاد چه کسانی ابتدا کنند و اعلام کرد که با کسانی که نزدیک ترند. و معقول هم همین است، زیرا مسلمین به جهاد آنان که نزدیک باشند قویتر خواهند بود زیرا ضرر آن که نزدیک است بیش از کسی است که دور باشد.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در کتاب خود و بر زبان نبی خود جهاد را واجب نمود، سپس تأکید نمود به حرکت برای جهاد، پس در سوره توبه آیه ۱۱۱ فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ﴾ [التوبة: ۱۱۱].

«خدا از مؤمنین جانهای ایشان و مالهای ایشان را خریداری نمود بمقابل اینکه بهشت برای ایشان باشد، کارزار می کند در راه خدا پس می کشند و کشته می شوند، وعدهای است ثابت بر او: در تورا و انجیل و قرآن ...».

و در آیه ۵ همان سوره فرمود:

﴿فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ﴾ [التوبة: ۵].

«پس چون ماههای حرام منقضی شد بکشید مشرکین را».

و در آیه ۲۹ فرمود:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ﴾ [التوبة: ۲۹].

«کارزار کنید با آنان که ایمان به خدا و روز جزا ندارند و آنچه خدا و رسول آن حرام کرده،

حرام نمی‌دانند و دین حق را نمی‌پذیرند».

و شافعی رحمته ذکر نمود حدیث ابی هریره را از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «لَا أَرَأُلُ أُقَاتِلُ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» «با مردم قتال می‌کنم تا بگویند: لا اله الا الله»<sup>۱</sup>.

سپس شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره توبه آیه ۳۸-۳۹ فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْقِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾﴾ [التوبة: ۳۸-۳۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: «به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید!» بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با اینکه متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست! اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می‌کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می‌دهد، و هیچ زبانی به او نمی‌رسانید و خداوند بر هر چیزی تواناست!».

و در آیه ۴۱ فرمود:

﴿أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾﴾ [التوبة: ۴۱].

«(همگی به‌سوی میدان جهاد) حرکت کنید سبکبار باشید یا سنگین بار! و با اموال و جان‌های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید!».

شافعی رحمته گوید: این آیات احتمالات دارد که می‌خواهد جهاد و کوچ کردن را واجب کند بر هر کس که طاقت دارد مانند نماز و زکات، پس هر کس جهاد کرد از دیگری ساقط نمی‌شود، زیرا عمل این برای دیگری نوشته نمی‌شود. و احتمال دارد واجب کفائی

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۵۰۷/۲، حدیث: ۱۳۳۵، صحیح مسلم: ۵۲/۱، حدیث: ۲۱، با عبارت: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ...».

باشد که اگر عده‌ای بقدر کفایت برای جهاد حرکت کردند از دیگران ساقط می‌شود، و اگر دیگران حرکت نکردند گناه نکرده‌اند.

شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره نساء آیه ۹۵ فرموده:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ [النساء: ۹۵].

«آن عده از مؤمنین که از جهاد تقاعد و خودداری می‌کنند باستثنای آنان که صاحب عذر و ضررند با آنان که در راه خدا با مال‌ها و جان‌های خود جهاد می‌کنند مساوی نیستند، خدا کسانی که با مال‌ها جان‌های خود مجاهدند برتری داده بر متقاعدین بدرجه‌ای، و همه را وعده‌ی نیکو داده‌است».

شافعی رحمته فرمود: پس متخلفین از جهاد را خدا وعده‌ی نیک داده بخاطر ایمانشان، و بیان کرده که مجاهدین برتری دارند زمانی متخلفین گناهکار هستند در صورتی که عده کافی به جهاد قیام نکرده باشند، هرآینه متخلفین به گناه ترک جهاد معاقب بودند. اگر خدا عفو نکرده باشد.

شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره توبه آیه ۱۲۲ فرموده:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾ [التوبة: ۱۲۲].

«مؤمنین را توانایی نبوده که همگی کوچ کنند (در راه جهاد)، پس چرا از هر گروهی از ایشان عده‌ای کوچ نمی‌کنند تا تعلم کنند در دین».

پس خدا خبر داده که مسلمین همگی کوچ‌کننده نیستند و کوچ بر بعضی‌دو بعضی‌است، و تفقه نیز بر بعضی‌است.

شافعی رحمته گوید: و رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ کرد، و عده و جمعی از اصحاب او با او بودند، و عده‌ی دیگر می‌ماندند، حتی آن که در جنگ تبوک علی بن ابی طالب رضی الله عنه به امر

رسول خدا ﷺ نیامد. و شافعی رحمه الله در این مورد کلام را بسط داده و جهاد را نظیر تشییع جنازه و نماز بر جنازه قرار داده که بعمل بعضی از دیگران ساقط است (در صورتی که جهاد فرض کفایی باشد، نه فرض عین).

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ و ابوسعید بن ابی عمرو که گفتند: حدیث کرد ما را ابو العباس الاصم از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی در سوره انفال آیه ۱ فرمود:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾﴾ [الانفال: ۱].

«سؤال می کنند از انفال؟ بگو: انفال مال خدا و رسول است، پس از خدا بترسید و میان خود اصلاح کنید، و خدا و رسول او را اطاعت کنید اگر ایمان دارید».

پس غنیمت های جنگ بدر مال رسول خداست آن را به هر جا که خواهد مصرف کند. و همانا آیه ۴۱ انفال که فرموده:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾﴾ [الانفال: ۴۱].

«و بدانید که هر چه غنیمت گرفتید پس محققا یک پنجم آن برای خدا است، و برای رسول، و برای صاحب قرابت و یتیمان و مساکین و راهگذر، اگر مؤمن به خدا هستید و به آنچه ما نازل کردیم بر بنده خودمان، روز فرقان (جدا شدن) روزی که دو جماعت به هم رسیدند و خدا بر همه چیز توانا است».

نازل شد پس از بدر و چنانکه برای تو تعریف شد رسول خدا ﷺ از هر غنیمتی پس از بدر یک پنجم آن را بر می داشت و چهار پنجم دیگر را به آنان که در جنگ حاضر بودند از مسلمین قسمت می کرد مگر لباس مقتول که مخصوص قاتل او بود، پس لباس مقتول خارج از غنائم بود و همچنین صنفی از غنائم (یعنی، آنچه رسول خدا ﷺ از غنائم قبل از تقسیم برای خود انتخاب کرده بر می داشت)، و در آن اختلاف شده و گفته شده که



پیغمبر ﷺ آن را از غنائم خارج می‌کرد و گفته شده آن را از سهم خود از خمس می‌گرفت. و همچنین اسیران در جنگ از حکم غنائم خارج بودند که رسول خدا ﷺ درباره آنان رفتاری داشت، بعضی را به قتل می‌رساند و از بعضی فدیة می‌گرفت و بعضی را به اسارت مسلمین می‌گذاشت.

شافعی رحمته گوید: و اما واقعه و قصه عبدالله بن جحش و ابن الحضرمی (که عبدالله را با چند نفر، رسول خدا ﷺ فرستاد برای انتقام از کفار، اینان در آخر جمادی الثانی در بطن نخله، ابن الحضرمی را دیدند با قافله تجارتي قریش، پس حمله کردند و ابن الحضرمی را کشتند و قافله را غارت کردند، و این اولین جنگ و اولین غنیمتی بود که نصیب مسلمین شد، ولی چون این قضیه در اول ماه رجب که ماه حرام بود واقع شد در حالی که عبدالله بن جحش خیال کرده بود از جمادی است، و لذا مورد سؤال واقع شد و خدا در سوره بقره آیه ۲۱۷ جواب داده).<sup>۱</sup> شافعی رحمته گوید: این قبل از بدر و قبل از نزول آیه غنیمت، و در اولین روز ماه حرام بود، پس در این کار توقف کردند تا آیه ۲۱۷ سوره بقره نازل شد که:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۲۱۷].

«از تو سؤال می‌کنند درباره جنگ در ماه حرام؟ بگو: قتال در آن ماه (گناه) بزرگی است، ولی باز داشتن از راه خدا و کفر به او و (هتک حرمت) مسجد الحرام و بیرون راندن اهلش از آن، نزد خدا (گناهش) بزرگ‌تر است، و فتنه (برگرداندن دیگران از دین) از کشتن بزرگ‌تر است». خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی از سفیان از عمرو بن دینار از ابن عباس که چون نازل شد آیه ۶۵ سوره انفال که فرموده:

﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾ [الانفال: ۶۵].

۱- نگا: تفسیر ابن ابی حاتم: ۷ / ۴۴۲، سیره ابن هشام: ۱ / ۶۰۴.

«اگر از شما (مسلمین) بیست نفر صابر باشند بر دویست نفر غلبه کنند».

پس مقرر شده بود که بیست نفر از مقابل دویست نفر فرار نکنند، بعد خدای عزوجل آیه ۶۶ را نازل کرد که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾ [الأنفال: ۶۶].

«اکنون خدا از شما سختی را برداشت و بار شما را سبک کرد و دانست که در شما ضعفی است، پس اگر از شما صد نفر صابر باشند بر دویست نفر غلبه کنند».

و مقرر شد که صد نفر از مقابل دویست نفر فرار نکنند.<sup>۱</sup>

شافعی رحمه الله گوید: چنانکه ابن عباس گفته ان شاء الله بواسطه تنزیل از تأویل بی‌نیازیم که چون خدا مقرر کرد که بیست نفر از مقابل دویست نفر فرار نکنند، که یک نفر از مقابل ده نفر فرار نکند، پس خدا تخفیف داد. پس امر بر این شد که صد نفر از مقابل دویست نفر فرار نکنند، یعنی یک نفر از مقابل دو نفر. و روایت کرده شافعی بسند دیگری از ابن عباس که او گفته: هر کس از مقابل سه نفر فرار کند فرار نکرده، و اگر از مقابل دو نفر فرار کند فرار نموده است.

شافعی رحمه الله گوید: خدای تعالی در سوره انفال آیات ۱۵ تا ۱۶ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾ وَمَنْ يُولِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِجَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾﴾ [الأنفال: ۱۵-۱۶].

«ای مؤمنین، چون کافران را در جنگ ملاقات کردید در حالی که زیاد بودند و به شما رو آوردند پس به آنان پشت نکنید. و هر کس در آن روز (روز جنگ) جز برای بازگشت و آماده شدن و یا برای مکان‌گیری و ملحق شدن به گروه دیگر از مجاهدین به ایشان پشت کند، پس بتحقیق به غضب خدا مبتلا شده و جای او دوزخ و بد باز گشتی است».

۱- صحیح بخاری: ۱۷۰۶/۴، حدیث: ۴۳۷۵.

شافعی رحمته گوید: پس اگر یک نفر از مقابل دو نفر فرار کند به راست و چپ، و به عقب و جلو، برای برگشت و حمله، و یا جای گرفتن به گروهی از مسلمین، کم باشند و یا زیاد که در حضور او باشند و یا جدای از او، فرق ندارد این بسته به نیت اوست که خدای عز و جل می داند پس چنین کسی از غضب الهی استثناء شده است، و اگر غیر این باشد می ترسم بر او که به غضب الهی دچار شود، مگر آنکه خدا او را عفو کند.

گوید: و اگر مشرکین از دو مقابل ایشان زیاده تر باشند، من دوست ندارم که رو بگردانند و نزد من مستوجب غضب خدا نیستند اگر روگردان شدند، زیرا بیان کردیم که خدا غضب دارد بر آن که ترک واجب او را در جهاد نموده، و این غضب در موردی است که مسلمین با دو مقابل دشمن باشند و فرار کنند.

خبر داد ما را ابوسعید بن ابی عمرو از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای عز و جل درباره یهودیان بنی النضیر هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایشان جنگ کرد، در سوره حشر آیه ۲ فرموده: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُجْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿٢﴾﴾ [الحشر: ۲].

«اوست خدائی که کفار اهل کتاب را از خانه هاشان برای اولین بار بیرون راند، گمان نمی کردید که خارج شوند و آنان گمان داشتند که قلعه هاشان مانع ایشان از عذاب خدا است، پس امر و عذاب خدا برای ایشان آمد از جایی که گمان نمی کردند و خدا در دلهای ایشان چنان ترسی انداخت که خانه های خود را بدست خودشان و بدست مؤمنین خراب می کردند، پس ای صاحبان بصیرت، عبرت گیرید».

پس خدا توصیف کرده ایشان را به خراب کردن خانه هاشان، گویا راضی است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد به قطع درختان ایشان، و گویا خدا به این کار راضی بود که آیه ۵ را نازل کرده و فرموده: ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ

وَلْيُخْزَى الْفَلْسِقِينَ ﴿٥﴾ [الأنفال: ۵].

«آنچه از درختان خرما را که قطع کردید و یا آنکه گذاشتید تا بر ریشه بپا باشد، پس با اجازه خداست و تا فاسقان خوار شوند».

پس قطع و یا ترک آن را مورد رضا و مباح کرده و قطع درخت و ترک یعنی گذاشتن آن، در کتاب و سنت موجود است، رسول خدا ﷺ قطع کرد درختان بنی النضیر را، و گذاشت درختان دیگری را.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمه الله درباره کافر حربی گوید: هرگاه اسلام آورد در حالی که مسلم و یا معاهد و یا امان یافته‌ای را به قتل و یا به جراحت رسانیده و یا مالی گرفته، ضامن نیست، مگر اینکه نزد او مال شخص معینی باشد، و استدلال کرده به قول خدای تعالی در سوره انفال آیه ۳۸ می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ﴾ [الأنفال: ۳۸].

«بگو به کفار: اگر از کفر خودداری کنند، گذشته ایشان آمرزیده شود».

شافعی رحمه الله گوید: آنچه گذشته چیزی است که رفته، مانند آیه ربا که در آیه ۲۷۸ سوره بقره فرموده:

﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا﴾ [البقرة: ۲۷۸].

«از خدا بترسید و آنچه از ربا باقی مانده رها کنید».

و امر نکرده به رد آنچه گذشته. و شافعی رحمه الله کلام را در این مورد بسط داده.

شافعی در جای دیگر به همین اسناد در این آیه گوید: رسول خدا ﷺ به حکم خدا هر ربائیکه در جاهلیت بود نگرفت و احدی را امر نکرد که نسبت به ربائی که در جاهلیت قبض نموده، رد نماید.

خبر داد ما را ابوزکریا بن ابی اسحاق در میان عده‌ای که گفتند: خبر داد ما را ابوالعباس الاصم از ربیع بن سلیمان از شافعی از سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از حسن بن محمد از عبیدالله بن ابی رافع که گفت: از علی رحمه الله شنیدم که می‌فرمود: رسول

خدا ﷺ من و زبیر و مقداد را فرستاد و فرمود: بروید تا برسید به روضه خاخ، آنجا زن کنیزی است که با او نامه‌ای است پس ما بیرون رفتیم و اسبان ما می‌دویدند ناگهان آن زن را دیدیم و گفتیم: بیرون بیاور نامه را، او گفت: با من نامه‌ای نیست، گفتیم: یا بیرون آور و یا جامه‌های تو را می‌افکنیم، پس نامه را از میان گیسوان خود بیرون آورد، ما آن را خدمت رسول خدا ﷺ آوردیم، ناگه در آن نوشته‌ای از حاطب بن ابی بلتعه بود به مردی از مشرکین مکه، که بعضی از اخبار مربوط به رسول خدا را اطلاع داده بود، رسول خدا ﷺ فرمود: ای حاطب، این چیست؟ عرض کرد در قضاوت عجله نکنید من از خود قریش نبودم و حلیف ایشان بودم، مهاجرین دیگر خویشانی دارند که حمایت از نزدیکان ایشان بکنند، ولی من خویش در مکه نداشتم، پس دوست داشتم که بر ایشان متی بگذارم، و والله این کار را برای شک در دین خود نکردم و خوشنود از کفر نیستم پس از اسلام رسول خدا ﷺ فرمود: راست می‌گوید، عمر گفت: یا رسول الله، مرا بگذار گردن این منافق را بزنم، پیغمبر ﷺ فرمود: او در بدر حاضر شده و چه می‌دانی شاید خدا به اهل بدر توجه کرده و فرموده: آنچه خواهید بکنید که برای شما آمرزیدم<sup>۱</sup>. پس نازل شد آیه ۱، سوره ممتحنه که می‌فرماید: ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ اَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾ [الممتحنة: ۱].

«ای مؤمنین، دشمن خدا و دشمن خودتان را دوستانی قرار ندهید که با ایشان طرح دوستی افکنید».

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته الله فرمود: در این حدیثی که ذکر شد می‌رساند که بواسطه گمان‌ها نباید حکم کرد، زیرا آن نامه حاطب محتمل بوده که برای شک در اسلام این کار را نکرده و آن را بجا آورده برای آن که خانواده او از اذیت کفار محفوظ باشند. و احتمال لغزشی از او بوده نه اعراض از اسلام، و احتمال معنی زشت‌تری داشته. ولی قول، قول اوست در حمل کردن به صحت. و

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۴/ ۱۵۵۷، حدیث: ۴۰۲۵، صحیح مسلم: ۷/ ۱۶۷، حدیث: ۶۵۵۷.

شافعی رحمته در اینجا بسط کلام داده.

خبر داد ما را ابوسعید محمد بن موسی از ابی العباس الاصم از ربیع که گفت:  
شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره توبه آیه ۳۳ فرمود:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳].

«خدا همانست که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا اینکه آن را بر تمام ادیان غالب گرداند و اگرچه مشرکین نخواهند».

شافعی رحمته گوید: خدا دین خود را ظاهر ساخت بواسطه رسول خود بر ادیان، به اینکه هر کس شنید گفت: این دین حق است و ادیان مخالف این دین بر باطل است. و ظاهر ساخت که تمام شرک در دو دین است: دین اهل کتاب، و دین امیین. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امیین غلبه کرد تا اینکه ایشان بخواهی و نخواستگی اسلام را پذیرفتند، و از اهل کتاب کشت و اسیر کرد تا بعضی از ایشان دین را پذیرفت و بعضی دیگر در حال ذلت جزیه داد و حکم آن حضرت بر ایشان جاری گردید، و این است معنای ظهور دین. و اینجا مکرر کرده است.

خبر داد ما را ابوعبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع از شافعی رحمته که گوید: خدای تعالی در سوره توبه آیه ۵ فرموده:

﴿إِذَا أُنْزِلَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ [التوبة: ۵].

«پس چون ماه‌های حرام منقضی شد مشرکین را هر جا یافتید بکشید».

و در سوره انفال آیه ۳۹ فرموده:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الانفال: ۳۹].

«و با ایشان کارزار کنید تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین برای خدا باشد ولی اگر خودداری کنند پس محقق است که خدا به آنچه می‌کنند بیناست».

و در جای دیگر شافعی رحمته گوید: منظور از دفع فتنه، دفع شرک است. و دین تمامش یکی باشد برای خدا. و ذکر کرده حدیث ابی هریره را از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «لَا أَرَأُلُ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!». همواره با مردم قتال می‌کنم تا بگویند: لا اله الا الله.

شافعی رحمته گوید: و خدای تعالی در سوره توبه آیه ۲۹ فرموده: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹].

«با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت نمی‌آورند و آنچه خدا و رسول او حرام کرده حرام نمی‌دانند و به دین حق گردن نمی‌نهند و از آنان که کتاب داده شده‌اند کارزار کنید تا اینکه از دست خود در حال ذلت جزیه دهند».

و ذکر نموده حدیث بریده را از رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعوت به اسلام که فرمود: «اگر به سوی اسلام اجابت نکردند ایشان را به جزیه دعوت کن، پس اگر دادند بپذیر و رهانشان کن و اگر نه از خدا یاری جو و با ایشان قتال کن»<sup>۱</sup>.

سپس شافعی رحمته گوید: این دو آیه ناسخ و مخالف یکدیگر نیستند، و همچنین هیچ یک از دو حدیث ناسخ دیگری و مخالف با یکدیگر نیست، ولیکن یکی از دو آیه و دو حدیث عام است که مراد به آن خاص است، و از مجملاتی است که آیه دیگر آن را تفسیر می‌کند. پس امر خدا به قتال مشرکین تا ایمان آورند و هم چنین حدیث ابو هریره، از بت پرستان و وجوب قتال اهل کتاب تا جزیه دهند اگر ایمان نیاورند و هم حدیث که بریده روایت کرده درباره بت پرستان، پس واجب این است که در حال قدرت با ایشان

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۵۰۷/۲، حدیث: ۱۳۳۵، صحیح مسلم: ۵۲/۱، حدیث: ۲۱، به عبارت: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ...».

۲- صحیح مسلم: ۱۳۵۷/۳، حدیث: ۱۷۳۱، سنن ابی داود: ۳۷/۳، حدیث: ۲۶۱۲، ترمذی: ۲۲/۴، حدیث: ۱۴۰۸، و ترمذی فرموده: «حسن صحیح».

قتال کنی تا ایمان آورند و از بت پرستان جزیه قبول نشود، ولی واجب درباره اهل کتاب و کسانی که قبل از اسلام دینی داشتند این است که با ایشان قتال کنی تا جزیه دهند و یا اسلام آورند، چه عرب باشند و چه عجم.

شافعی رحمته گوید: و برای خدای تعالی کتبی است که قبل از قرآن نازل شده، معروف نزد عموم تورات و انجیل است، و خدای عز و جل در سوره نجم آیه ۳۶-۳۷ خبر داده که غیر این دو نیز نازل شده و فرموده:

﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿٣٧﴾﴾ [النجم: ۳۶-۳۷].

«آیا خبر داده نشده به آنچه در صحف موسی است و صحف ابراهیمی که وفا کرده است.» و زبور داود را ذکر کرده، ولی صحف ابراهیم و یا زبور داود در دسترس نیست، و در سوره شعراء آیه ۱۹۶ فرموده:

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٩٦﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۶].

«براستی که وصف این قرآن در کتاب‌های گذشتگان است.»

شافعی رحمته گوید: مجوس را کتابی غیر از تورات و انجیل بوده و بتحقیق کتاب خود را فراموش کردند و تبدیل، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در گرفتن جزیه از ایشان اذن داده است.

شافعی رحمته گوید: و قومی از عرب قبل از نزول قرآن، به دین اهل کتاب بودند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از بعضی از ایشان جزیه گرفت و از جمله در جائی نام برده نام اکیدر دومه را، و او مردی بود از غسان و یا از کنده.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: خدای تعالی درباره مشرکین دو حکم نمود: پس درباره بت پرستان حکم نموده که مقاتله شوند تا اسلام آورند و با اهل کتاب مقاتله شود تا جزیه دهند اگر اسلام نیاورند.

و خدا زنان اهل کتاب و طعام ایشان را حلال نموده، پس احتمال دارد که این حکم شامل تمام اهل کتاب باشد و یا بعضی از ایشان باشد، ولی آنچه روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن مخالفی ندانم این است که مراد اهل تورات و انجیل از بنی اسرائیل



است نه مجوس. و شافعی رحمته در این مورد بسط کلام داده و فرق گذاشته بین بنی اسرائیل و کسانی از غیر بنی اسرائیل که قبل از اسلام به دین بنی اسرائیل بودند، و بین غیر بنی اسرائیل. بواسطه آنکه خدا در چند جای کتاب خود نعمت خود را بر بنی اسرائیل ذکر کرده و آنچه به ایشان داده و به غیر ایشان نداده از معاصرین ایشان. پس هر کس از غیر بنی اسرائیل قبل از نزول قرآن به دین بنی اسرائیل بوده و اهل کتابی نبوده‌اند از ایشان جزیه گرفته شود، ولی زنانشان نکاح نشود و ذبایح ایشان خورده نشود مانند مجوس. زیرا خدای تعالی برای ما حلال کرده نکاح و حلّیت طعام کسانی را که کتاب بر ایشان نازل شده، و روایتی هم در این موضوع از عمر و علی رضی الله عنهما وارد شده است.

شافعی رحمته گوید: و آنچه از ابن عباس روایت شده در حلّیت ذبائح ایشان، و او تلاوت کرده آیه ۵۱ سوره مائده را که:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱].

«هر کس اهل کتاب را دوست و یاور گیرد او از ایشانست.»

(که خواسته از این آیه حرمت را استفاده کند) پس این روایت اگر از ابن عباس راست باشد، قبول کردن قول عمر و علی رضی الله عنهما اولی و بهتر است، و طبق حکم عقل است و اما آیه: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾. پس معنی آن چیز دیگری است غیر مربوط به ذبایح.

شافعی رحمته گوید: اگر صابئون و سامره از بنی اسرائیل باشند و دین یهود و نصاری را داشته باشند زنانشان نکاح می‌شود و ذبحشان خورده می‌شود و اگرچه در فرعی از دین مخالف آنان باشند، زیرا اختلاف بین ایشان در فروع است. و اما اگر در اصل دینداری مخالف اهل کتاب باشند ذبائح ایشان خورده نمی‌شود و زنانشان نکاح نگردد.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره توبه آیه ۲۹ فرمود:

﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹].

«تا اینکه آنان جزیه از دست دهند در حال ذلت».

پس خدا اذن نداده در گرفتن جزیه از آنان تا آن که خودشان بدست خود در حال ذلت بدهند.

شافعی رحمته گوید: و از مردانی از اهل علم شنیدم که می‌گویند: صغار به این معنی است که حکم اسلام بر ایشان جاری شود با اینکه اسلام را قبول ندارند و چون حکم اسلام بر ایشان جاری گردد کوچک شمرده شده‌اند.

شافعی رحمته گوید: در آیه روشن است (و الله اعلم) که آنان که قتال با ایشان واجب است تا جزیه دهند کسانی اند که حجت بر ایشان بواسطه بالغ شدن اقامه شده باشد، پس دین خدا را رها کرده و بر دین پدران خود بمانند از اهل کتاب و روشن است که خدا با کسانی امر به قتال کرده که بالغ شده‌اند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مانند کتاب خدا جزیه را از بالغین گرفته نه از اطفال و نه از زنان. و بسط کلام داده‌است.

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره توبه آیه ۲۸ فرموده:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾ [التوبة: ۲۹].

«همانا مشرکین نجسند پس بعد از این سال نزدیک مسجد الحرام نشوند».

گوید: من از بعضی از اهل علم شنیدم که می‌گفت: مسجد الحرام حرم است، و از اهل تاریخ از چند نفر شنیدم که روایت می‌کردند در نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که پس از این سال مسلم و مشرک در حرم جمع نشوند.

و به همان اسناد شافعی گوید: خدا واجب کرده قتال با غیر اهل کتاب را تا مسلمان شوند و قتال با اهل کتاب تا جزیه دهند. و در سوره بقره آیه ۲۸۶ فرموده:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«خدا به کسی تکلیف نمی‌کند مگر بقدر وسع او».

بنابراین، اگر مسلمین عاجز شدند باکی نیست که از قتال هر دو فرقه خودداری و

صلح کنند، سپس کلام را کشانیده تا گفته: رسول خدا ﷺ با اهل مکه در حدیبیه صلح کرد و صلح میانشان تا ده سال دوام پیدا کرد. و در همان سفر بر او نازل شد آیات ۱ و ۲ سوره فتح که می‌فرماید:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۚ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ۱-۲].

«حقا که ما فتح آشکاری نصیب تو کردیم تا خدا گناه متقدم و متاخر ترا بیامرزد».

شافعی رحمه الله گوید: ابن شهاب گفته: در اسلام فتحی بزرگ‌تر از آن نبوده و گوید: هنگامی که امن حاصل شد مردم داخل اسلام شدند.

شافعی رحمه الله ذکر کرده که صلح با کسانی که قدرت بر قتالشان هست آن کسانی که جزیه نمی‌دهند، بیشتر از چهار ماه نیست، زیرا خدای عز وجل در سوره توبه آیه ۱-۴ فرموده:

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۚ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ...﴾ [التوبة: ۱-۲].

«بیزاری خدا و رسول اوست به سوی مشرکینی که با ایشان پیمان بسته‌اید، پس چهار ماه بآزادی در زمین سیر کنید».

شافعی رحمه الله گوید: چون اسلام قوی شد خدای تعالی در مراجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله از تبوک نازل نمود آیه: ﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ...﴾. سپس شافعی رحمه الله کلام را کشانیده تا اینکه گوید: گفته شده که آنان که پیمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته بودند، قومی بودند که تا مدت غیر معلومی پیمانشان بود، پس خدای عز وجل آن را چهار ماه قرار داد و امر کرد رسول خود را که پیمانشان را تا مدتی قرار دهد و نسبت به پیمانی که قبل از نزول آیات فوق بود اگر به پیمان خود عمل کردند مدتی که برایشان قرار داده شده تمام شود، و آن کس که از او خوف خیانت است پیمانش به سویش افکنده شود، پس اجازه پیمان جدید پس از نزول این آیه و قدرت مسلمین نداد.

و به همان اسناد شافعی رحمه الله گوید: هر کس از مشرکین بود و خواست اسلام را بفهمد، پس بر امام مسلمین سزاوار است که او را امان دهد تا بر او کتاب خدا تلاوت شود و او

را به اسلامی که امیدوار دخول اوست دعوت کند، زیرا خدا در سوره توبه آیه ۶ به رسول خود فرموده: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾ [التوبة: ۶].

«و اگر یکی از مشرکین از تو پناه خواست او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به محل امن خودش برسان».

که مسلمین و معاهدین آنان که در بلاد اسلامند مانع او نشوند و یا مردمی که متصل به بلاد اسلام می‌باشند (مانع او نشوند).

شافعی رحمته گوید: و قول خدای تعالی که فرموده: ﴿ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾ «سپس او را به محل امن خودش برسان» یعنی (والله اعلم) امن از تو و یا از کسانی که بر دین تو هستند نه امن از طرف غیر تو و دشمنانی که او را امان نمی‌دهند و مطیع تو نیستند.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی که گفت: مجموع وفاء به نذر و عهد چه به سوگند باشد و یا به غیر سوگند، در قول خداست که در آیه اول سوره مائده فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ [المائدة: ۱].

«ای مؤمنین، به عقدها و پیمان‌ها وفا کنید».

و در قول خدای تعالی در سوره دهر آیه ۷ فرموده:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [الدهر: ۷].

«نیکوکاران به نذر وفا می‌کنند و از روزی که شر آن پرواز کنان است می‌ترسند».

و بتحقیق خدای تعالی وفای به پیمان را در کتاب خود مکرر واجب کرده، از آن جمله در سوره نحل آیه ۹۱-۹۲ می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا﴾ [النحل: ۹۱-۹۲].

«و به پیمان خود وفا کنید چون پیمان بستید و قسم‌ها را پس از تأکید آن مشکیند».

تا آنجا که فرموده:

﴿تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ﴾ [النحل: ۹۲].

«سوگندهای خود را خدعه و مکر بین خودتان مگیرید».

و از آن جمله، در سوره رعد آیه ۲۰ فرموده:

﴿يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ [الرعد: ۲۰].

«خردمندان کسانی اند که به پیمان خدا وفا می‌کنند و آن پیمان را نمی‌شکنند».

و آیات دیگر که وصف کرده نیکان را به اینکه به عهد و پیمان وفا می‌کنند و پیمان‌ها را نقض نمی‌کنند.

شافعی رحمته گوید: این وسعت کلام عربست که خطاب عام و شامل هر عقد و پیمانی است و هر بستن نذری، در وقتی که در این عقد و نذر طاعت خدا باشد نه کار عصیان. و استدلال کرده به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیبیه با قریش مصالحه کرد بر اینکه رد کند و برگرداند به سوی ایشان هر کس از ایشان نزد او بیایند. پس آیه نازل شد در حق زنی از ایشان که نزد آن حضرت آمد در حالی که اسلام آورده بود، و در جای دیگر نام آن زن را ذکر کرده ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط، و آیه ۱۰ سوره ممتحنه نازل شد که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ ۚ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ ۚ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاثُوهُمْ مَا أَنَفَقُوا﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«ای مؤمنین، وقتی زنان مؤمنه هجرت کردند آنان را امتحان کنید خدا به ایمانشان داناتر است، اگر آنان را با ایمان یافتید به سوی کفار برنگردانیدشان، نه اینان به کافران حلالند و نه کفار برای ایشان حلالند و هر چه خرج کردند بدهیدشان».

پس خدا واجب کرد که زنان را به سوی کفار برنگردانند و حال آن که پیمان داده بودند که هر کس آمد برگردانند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا زنان را نگه داشت. شافعی رحمته گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان بست با قومی از مشرکین، پس خدا سوره توبه را به بیزاری از آنان نازل کرد.

شافعی رحمته گوید: در صلح حدیبیه و صلح با مشرکین اطاعت خدا بود، یا خدا امر کرد به آنچه عمل کرد و یا خداوند برای او مقرر کرده که با هر کس صلاح دید پیمان بندد پس به قضاء الهی توکل کردند، و هر کاری کردند در وقت خودش اطاعت خدا بود. و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: و روشن بود در آیه منع زنان مهاجرات از اینکه به دارالکفر برگردانیده شوند و اینکه بواسطه اسلام بین ایشان و بین شوهرانشان قطع عصمت شده. و سنت دلالت دارد بر اینکه جدا شدن عصمت و محرمیت وقتی است که عده زن بگذرد و شوهران مشرک ایشان مسلمان نشوند. و معلوم است که باید رد کنند نفقه و مخارجی که از شوهرانشان گرفته‌اند و آن مهرهای ایشانست هرگاه داده باشند. و معلوم است که مهر شوهرانشان به ایشان برای آنست که شوهرانشان ممنوع اند و مسلمین مأذون اند که آنان را نکاح کنند هرگاه مهر ایشان را بدهند. زیرا اشکالی نیست که زنان بی‌شوهر را می‌توان ازدواج کرد، همانا اشکال در نکاح زنان شوهردار است تا وقتی که خدا علاقه با شوهرانشان را قطع کند بواسطه اسلام زنان و گذشتن عده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده. پس احدی نفقه زنی را که از دستش رفته نمی‌دهد مگر آنکه به زوجیت باقی باشد. شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره ممتحنه آیه ۱۰ فرموده:

﴿وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«و به ازدواج زنان کافر چنگ مزیند».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده که به گذشتن عده حکم عوض می‌شود و اگر پس از اسلام زن، مرد هم مسلمان شود قبل از گذشتن عده و یا اسلام زوج قبل از اسلام زوجه باشد دیگر اختلافی بین زوجین نیست.

و خدای تعالی در همان آیه فرموده:

﴿وَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ مَا أَنْفَقُوا﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«و آنچه انفاق کرده‌اید بخواهید و کفار آنچه خرج کرده‌اند بخواهند».

یعنی (والله اعلم) ای مؤمنین، شما مهری که به زن کافره داده‌اید بخواهید و کفار آنچه

به زن مهاجره داده‌اند پس بگیرند. پس خدا در همان آیه فرموده:

﴿وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ﴾ [الممتحنة: ۱۱].

«و اگر فوت شود و از دست شما برود چیزی از مهر زنانان به سوی کافران پس شما تلافی کنید».

یعنی، (والله اعلم) اگر کفار مهري که شما به زن کافره داده‌اید نپرداختند شما تلافی و عقاب کنید و آن مهري که به زن مؤمنه داده‌اند به ایشان ندهید. بعد فرموده:

﴿فَأَتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوا﴾ [الممتحنة: ۱۱].

«بدهید به آنان که زنانشان رفته‌اند بمانند آنچه به آن زن داده‌اند».

شافعی رحمه الله گوید: نوشته می‌شود بر صاحبان پیمان از مشرکین که بدهند به مسلمان آنکه زنش به طرف ایشان رفته، مهري را که مسلمان داده به او رد کند. سپس شافعی بسط کلام در فروعات این سخن داده در قصه دخول زنان در صلح حدیبیه.

خبر داد ما را ابو عبدالله الحافظ از ابی العباس از ربیع که گفت: شافعی رحمه الله گوید: خدای تعالی در سوره انفال آیه ۵۸ فرموده: ﴿وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ [الانفال: ۵۸].

«و البته اگر از قومی ترس خیانتی داشتی پس پیمانشان را بطور منصفانه به سوی ایشان بینداز زیرا خدا دوست نمی‌دارد خیانتکاران را».

این آیه نازل شده در پیمان اهل صلح، به رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان چیزی و خبری رسید که دلیل بر خیانت ایشان بود. پس هرگاه چنین دلالتی آمد بر اینکه آنان بجمیع آنچه عهد کرده‌اند وفا نکرده‌اند برای زمامدار است که پیمان‌نامه او را به طرف او بیندازد و او را به محل خودش برساند، سپس اگر خواست با او محاربه کند مانند دیگران که صلحی نکرده‌اند.

و به همان سند شافعی رحمه الله گوید: خدای تعالی به رسول خدا درباره اهل کتاب در سوره مائده آیه ۴۲ فرموده:

﴿فَإِنْ جَاءُوكَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾ [المائدة: ۴۲].

«اگر کفار اهل کتاب نزد تو برای محاکمه آمدند بین ایشان حکم کن و یا از ایشان اعراض کن، و اگر از ایشان اعراض کنی هیچ گونه ضرری به تو هرگز نزنند و اگر حکم کردی پس به عدالت بین ایشان حکم کن».

شافعی رحمته گوید: در این آیه بیان شده (والله اعلم) که خدای تعالی برای رسول خود اختیار قرار داده و او را مخیر کرده در اینکه حکم بکند بین ایشان و یا خیر، اعراض کند، و اگر حکم کرد به عدالت حکم کند، حکمی که خدا بر او نازل کرده طبق قرآن، چنانکه در سوره مائده آیه ۴۹ فرموده: ﴿وَأِنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿۴۹﴾﴾ [المائدة: ۴۹-۵۰].

«و حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و از ایشان دوری کن که مبدا تو را از بعض آنچه خدا به سوی تو نازل نموده فریبت دهند، پس اگر رو برگردانند بدان که خدا می خواهد ایشان را به بعضی از گناهانشان بگیرد، و بتحقیق که بسیاری از مردم نابکارند. آیا پس حکم جاهلیت را می جویند، و کیست نیکوتر از خدا در حکم صادر کردن برای اهل یقین».

شافعی رحمته گوید: و در این آیه و آیات قبل خدای تعالی امر کرده به رسول خود که حکم کند به آنچه نازل شده نه آنچه هوی و هوس ایشانست.

شافعی رحمته گوید: از کسی که از او خرسندم از اهل علم می گفت: در بیان قول خدای تعالی: ﴿وَأِنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ «و حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده» یعنی: اگر حکم کردی نه اینکه حتماً بین ایشان حکم کن. سپس کلام را کشانیده تا اینکه روایتی از ابن عباس نقل کرده که او گفته: «شما چگونه از اهل کتاب از چیزی



سؤال می‌کنید در حالی که کتاب شما که خدا بر پیغمبرش نازل کرده اخبار را ذکر کرده که قرائت می‌کند حقیقت خالصی که مخلوط به خرافات نیست. آیا خدا شما را خبر نداده در کتابش که آنان کتاب خدای ﷻ را تحریف کرده و کتابی را بدست خودشان نوشته‌اند و گویند: این از نزد خداست که خریداری کنند متاع قلیلی را. و خدا در سوره بقره آیه ۷۹ فرموده:

﴿يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَ تَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [البقرة: ۷۹].

«می‌گویند: این از نزد خداست تا بواسطه آن متاع کمی بدست آورند».

آیا این علمی که برای شما آمد شما را نهی نکرده از سؤال از ایشان، ما ندیدیم مردی از آنان هرگز از شما سؤال کنند از آنچه به سوی شما نازل شده است<sup>۱</sup>. و این قول اوست در کتاب حدود، و به همین جواب داده در کتاب قضاء که حکم می‌شود به سوگند و شاهد. و در آن کتاب گوید: شنیدم از کسی که از او خوشنودم که می‌گفت: قول خدای تعالی: ﴿وَأِنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ﴾ [المائدة: ۴۹]. معنایش این است اگر حکم کردی بمعنای قول دیگر خداست که فرموده: ﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ [المائدة: ۴۲]. «پس حکم کن بین ایشان یا از ایشان اعراض کن» پس آن جمله اول مفسر جمله اخیر است.

گوید: و در قول خدای تعالی در سوره مائده آیه ۴۹ که فرموده:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا﴾ [المائدة: ۴۹].

«پس اگر رو بگردانند».

دلالت است که اگر ایشان رویگردان شدند حکم بین ایشان نیست، و اگر قول خدا که فرموده: ﴿وَأِنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ﴾ [المائدة: ۴۹]. الزامی بود برای حکم بین ایشان باید در حالی که روگردانند حکمی باشد. زیرا آنان رو می‌گردانند پس از آمدن برای حکم، اما اگر نیامدند گفته نمی‌شود رویگردانند.

به همان اسناد از شافعی رحمه الله نقل شده که گوید: از اهل علم به تاریخ و سیره مخالفی ندانستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون وارد مدینه شد قرار مصالحه گذاشت با یهود بدون جزیه، و همانا آیه:

﴿فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ [المائدة: ۴۲].

«اگر کفار اهل کتاب نزد تو برای محاکمه آمدند بین ایشان حکم کن و یا از ایشان اعراض کن».

نازل شد در حق یهودی که بدون اینکه جزیه بدهند مصالحه کرده بودند، و قرار نگذاشته بودند که حکم رسول بر ایشان جاری گردد. و بعضی گفته‌اند: آن آیه نازل شد درباره دو نفری که زنا کرده بودند. گوید: گویا قول اینان صحیح باشد برای آن که خدا در سوره مائده آیه ۴۳ فرموده:

﴿وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ﴾ [المائدة: ۴۳].

«چگونه تو را حکم قرار می‌دهند و حال آنکه نزد ایشان تورات است که در آن حکم خدا می‌باشد».

و گوید: جمله: ﴿وَأَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ [المائدة: ۴۲]. «و حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده»، و جمله:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ﴾ [المائدة: ۴۹].

«پس اگر رو بگردانند بدانکه خدا می‌خواهد ایشان را ببعضی از گناهانشان بگیرد».

می‌رساند که اگر از حکم تو رو گردانند چون طبق رضای ایشان نیست پس مجبور بر حکم تو نیستند. و آنانکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محاکمه کردند در موضوع زن و مردی از ایشان بود که زنا کرده بودند از همان یهودیانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصالحه داشتند، در تورات حکم سنگسار بود ولی آنان امیدوار بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمش سنگسار نباشد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم همان سنگسار را بیان کرد<sup>۱</sup>. و شافعی حدیث ابن عمر را ذکر کرده است.

۱- نگا: صحیح بخاری: ۶ / ۲۴۹۹، حدیث: ۶۴۳۳، صحیح مسلم: ۳ / ۱۳۲۶.

شافعی رحمته گوید: پس هرگاه قومی از اهل شرک با امام مصالحه داشتند و شرط نکرده بودند که حکم امام بر ایشان جاری شود، سپس برای محاکمه آمدند، امام مختار است که حکم بکند و یا ترک کند، و اگر حکم کردن را اختیار کرد باید حکم او مانند حکم بین مسلمین باشد. پس اگر بعد از رضای به حکم قبول نکردند با ایشان محاربه کند. گوید: و امام مختار نیست درباره آنان که مصالحه کرده‌اند که حکم او جاری باشد. پس هرگاه آمدند درباره اجرای حدی باید حد را اجراء کند.

گوید: و اگر بعضی قبول نکردند و طالب حق آمد نزد امام و حق خود را مطالبه کرد بر امام لازم است که حق را به نفع او بیان کند و اگر چه طرف او راضی به حکم امام نباشد، زیرا بیان کردیم از قول خدای تعالی که فرموده: ﴿وَهُمْ صَغِرُونَ﴾ یعنی ذلت است که حکم اسلام بر ایشان جاری شود، با اینکه راضی نیستند و کلام را بسط داده در فروعات آن. و گویا هنگامی که کتاب جزیه را تصنیف کرد متوجه شده که آیه مختار بودن امام نازل شده در حق آنان که مصالحه داشته‌اند، پس از آنچه در کتاب گفته برگشته، و آیه را در حق هم پیمانان آورده، و واجب دانسته که حکم بین ایشان طبق ما انزل الله باشد در صورتی که نزد مسلمین مراجعه کنند.

### آنچه از شافعی نقل شده در صید و ذبایح و در طعام و شراب

در کتاب سنن خواندم که حرملة بن یحیی از شافعی نقل کرده که گوید: خدای تعالی در سوره مائده آیه ۴ فرموده: ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ [المائدة: ۴].

«از تو سؤال می‌کنند چه چیز برای ایشان حلال است؟ بگو: آنچه پاکیزه است، برای شما حلال گردیده، (و نیز صید) حیوانات شکاری و سگهای آموخته (و تربیت یافته) که از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها یاد داده‌اید، (بر شما حلال است) پس، از آنچه این حیوانات

برای شما (صید می کنند و) نگاه می دارند، بخورید و نام خدا را بر آن ببرید». شافعی رحمه الله فرموده: منطقی است که خدای تعالی هرگاه اجازه دهد در خوردن آنچه حیوانات شکاری نگه داشته اند، همانا ایشان حیوانات شکاری را نگاه می داشتند برای آنچه دسترسی نداشتند و نمی توانستند آن را بدست آورند جز بوسیله حیوان شکاری، و اگر چه نصی در کتاب خدا نازل نشده بود. پس خدای تعالی در سوره مائده آیه ۹۴ نازل نمود که:

﴿لَيَبْلُغَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ﴾ [المائدة: ۹۴].

«خدا شما را به چیزی از صید که دست های شما و نیزه های شما به آن می رسد آزمایش کند».

و در همان سوره، آیه ۹۵ فرمود:

﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾ [المائدة: ۹۵].

«در حالی که محرم هستید صید را مکشید».

و در آیه ۲ فرمود:

﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾ [المائدة: ۲].

«و چون از احرام خارج شدید صید کنید».

شافعی رحمه الله گوید: و چون خدای تعالی امر به ذبح را ذکر کرد و فرمود: ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾. «مگر آنچه را ذبح نمائید». همانا امر به ذبح کرده در چیزی که ذبح و تذکیه آن ممکن باشد. و چون آیه در حکم خدا احتمال داده می شود، بیان کردم سزاوار است برای اهل علم که بدانند چه حیوانی حلال است و تذکیه حیوانی که مقدور است مانند ذبح و یا نحر، و تذکیه آنچه مقدور نیست مانند آنچه کشته شود بتوسط حیوان شکاری و یا بواسطه سلاحی.

به همان اسناد شافعی رحمه الله فرمود: سگ تعلیم داده شده آن است که چون فرستادی برود و چون گرفت نگاه دارد و نخورد، پس این عمل را مکرر کرد یاد گرفته و صاحب

آن می خورد از آنچه نگاه داشته و اگر چه به قتل رساند مادامی که از آن چیزی نخورده باشد.

شافعی رحمته گوید: و بتحقیق گاهی حیوان جوارح نامیده می شود زیرا مجروح می کند. پس نامی لازم شده برای آن و مطلقاً حلال است آنچه نگاه دارد. به همان اسناد شافعی رحمته گوید: و چون حیوانات قربانی همانا خونی است که بآن تقرب جسته می شود، پس بهترین قربانی ها نزد من محبوبست. و بعضی از مفسرین در قول خدای عز و جل که در سوره حج آیه ۳۲ فرموده:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲].

«و آنکه شعائر الهی را بزرگ شمرد پس آن از پرهیز دل ها است».

ادعا کرده اند تعظیم شعائر چاق کردن حیوان قربانی و نیکو پرورش دادن آنست، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد کدام قربانی افضل است؟ فرمود: «هر کدام قیمت بیشتر و نزد اهل آن مرغوب تر شد»<sup>۱</sup>.

شافعی رحمته فرمود: و عقل ناچار است که بداند هر چیز وقتی موجب تقرب الی الله است که گرانها باشد، پس هر چه زحمت آن بر شخص بزرگ باشد اجر آن عظیم تر باشد.

و خدای عز و جل در حق آنکه حج تمتع می کند در سوره بقره آیه ۱۹۶ فرموده:

﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«هر چه میسر است از قربانی بفرستید».

ابن عباس گفته: آن گوسفندی است<sup>۲</sup>. و رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود امر فرمود: هر کس بعمره به سوی حج می رود یک گوسفند، ذبح کند. و این کم ترین چیزی بود، پس چون کمترین آن کافی باشد پس بر تو و بالاتر از آن بهتر است.

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۸۹۱ / ۲، حدیث: ۲۳۸۲، صحیح مسلم: ۸۹ / ۱، حدیث: ۱۳۶.

۲- موطأ مالک: ۳۸۵ / ۱، حدیث: ۸۶۲.

و به همان اسناد شافعی رحمته فرموده: خدای تعالی طعام اهل کتاب را حلال کرده، و طعام ایشان بنظر بعضی که من از قول او حفظ دارم از اهل تفسیر: ذبایح ایشان است. و آثار دلالت دارد بر حلال بودن ذبایحشان، پس اگر در ذبح نامه خدا می‌برند آن حلال است، و اگر نام غیر خدا می‌برند مانند نام مسیح و یا بنام دیگر، حلال نیست.

شافعی رحمته گوید: گاهی چیزی مطلقاً مباح می‌شود ولی مقصود بعضی از آن است نه بعض دیگر. پس هرگاه کسی گمان کند که مسلمان اگر نام خدا را نسیان کرد ذبیحه او خورده می‌شود، و اگر نام خدا را برای استخفاف ترک کرده ذبیحه او خورده نمی‌شود، و آن برای شرک نیست، ولی برای شرک خورده نشود اولی است.

شافعی رحمته گوید: و بتحقیق خدا گوشت قربانی را حلال کرده مطلقاً، و در سوره حج آیه ۳۶ فرموده:

﴿فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا﴾ [الحج: ۳۶].

«پس هرگاه (آن شتران بعد از نحر بی جان) به پهلو افتادند از آن بخورید.»

ما بعضی از مسلمین را یافتیم که معتقدند از گوشت شتر قربانی که به نذر باشد و یا جزاء صید و یا فداء باشد نمی‌خورند. پس چون احتمالی در این آیه آمد ما به این احتمال توجه کرده و تمام آن را ترک کردیم نه اینکه بر خلاف قرآن باشد، ولیکن احتمال معقولی است که هر کس چیزی در مال او واجب باشد برای او سزاوار نباشد از آن چیزی مأخوذ دارد، پس همچنین ذبایح اهل کتاب که مورد احتمال است برای آنچه گفتیم\*.

به همان اسناد شافعی رحمته گوید: کسی که قربانی مستحبی انجام داده واجب است که اطعام کند به بینوای درویش، زیرا خدای تعالی در سوره حج آیه ۲۸ فرموده:

﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾ [الحج: ۲۸].

«پس از گوشت آنها بخورید و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید!».

و در همان سوره آیه ۳۶ فرموده:

\* در اینجا مترجم جملات را به خوبی درک نکرده و لذا جمله گنگ است. ناشر

﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾ [الحج: ۳۶].

«پس بخورید از آن قربانی و به سائل و راه گذر بخورانید».

و «قانع» سائل است، و «معتّر» زائر و مرور کننده بدون وقت است.

پس چون به یک نفر از آنان اطعام کرد از اطعام کنندگان است، و به آیه عمل کرده، و من دوست دارم که ثلث آن را اطعام کند، و ثلث دیگر را هدیه بفرستد و ثلث دیگر را ذخیره کند و هر کاری خواست بکند. شافعی رحمته گوید: قربانی مصرفش در این راه است. و در کتاب «البویطی» گوید: «قانع»، فقیر است و «معتّر» زائر که به این عطاء می‌رسند. به همان اسناد شافعی رحمته فرموده: و اهل تفسیر و یا کسی که من از او شنیده‌ام از اهل تفسیر، در معنی قول خدای تعالی در آیه ۱۴۵ سوره انعام که فرموده:

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِيتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

«بگو: در آنچه که به من وحی شده است [چیز] حرامی را بر خورنده‌ای که آن را بخورد، نمی‌یابم. مگر اینکه مردار یا خون ریخته شده و یا گوشت خوک باشد، زیرا آن پلیدی است ...».

می‌گوید: یعنی از آنچه شما می‌خورید، زیرا عرب چیزهایی را حرام می‌دانست باعتبار اینکه خبائث است و چیزهایی را حلال می‌دانست باعتبار اینکه طیبات است، پس حلال شد برای ایشان آنچه طیبات می‌دانستند مگر آنچه از آن استثناء شده باشد و نیز آنچه خبائث بود بر ایشان حرام شد، چنانکه خدای تعالی در سوره اعراف آیه ۱۵۷ فرموده:

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ [الاعراف: ۱۵۷].

«بر ایشان پاکیزه‌ها را حلال می‌گرداند و حرام می‌گرداند بر ایشان خبائث را».

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: خدای جل ثناؤه در سوره مائده آیه ۹۶ فرموده:

﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا

دُمْتُمْ حُرْمًا﴾ [المائدة: ۹۶].

«برای شما حلال شد صید دریائی و طعام آن، برای شما و برای قافله متاعی است، و حرام شد بر شما صید صحرا مادامی که در لباس احرامید».

پس دو چیز حلال بودند که حلیت یکی را اثبات کرد و آن صید دریا و طعام شور او و هر چه دریا آن را بیرون اندازد در حالی که زنده باشد، متاع ایشان است که به خوردن آن بهره‌برند. و صید صحرا را که از خوردن آن بهره‌برند حرام نمود، یعنی در حال احرام در کتاب خدا و سنت رسول چنین است، و خدا از صید صحرا در حال احرام، حرام نمی‌کند مگر آنچه را که قبل از احرام برای ایشان حلال بوده است.

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: خدای جل ثنائه در سوره انعام آیه ۱۱۹ فرموده: ﴿وَمَا لَكُمْ إِلَّا أَنْ تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ عَلَيْكُمْ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ﴾ [الأنعام: ۱۱۹].

«چه شده شما را که از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی‌خورید و حال آنکه برای شما بیان شده آنچه بر شما حرام شده مگر آنکه به آن مضطر شوید».

و در سوره بقره آیه ۱۷۳ و سوره نحل آیه ۱۱۵ فرموده:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ﴾ [البقرة: ۱۷۳ و النحل: ۱۱۵].

«همانا خدا بر شما حرام نموده مردار و خون و گوشت خوک و ..».

و در توضیح آنچه حرام شده در سوره مائده آیه ۳ می‌فرماید:

﴿فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳].

«پس هر کس مضطر شد در سال مجاعه و مائل به گناه نباشد همانا خدا آمرزنده و رحیم است».

شافعی رحمته فرموده: در اضطرار حلال می‌شود آنچه حرام بوده از مردار و خون و گوشت خوک و هر چه حرام شده از آنچه عقل را تغییر ندهد از خمر. و مضطر آن مردی است در جایی باشد که نه طعامی باشد و نه چیزی که سد جوع کند از شیر و مانند آن، و گرسنگی او را به حدی برسانند که خوف مرگ داشته باشد، و یا بیماری و اگر چه از



مرگ نترسد و یا او را ضعیف کند، و یا به او ضرر زند، و یا او را علیل کند، و یا پیاده است از رسیدن مقصود ناتوان می‌شود و یا سواره است از سوار شدن ناتوان شود، و یا آنچه به این معنی باشد از ضرر معلوم، پس هر کدام اینها به او برسد می‌تواند از حرام بخورد و یا بیاشامد غیر مسکر، بمانند آبی که در آن میته و چیزی شبیه آن باشد، واجب است که بخورد و یا بیاشامد و یا جمع کند. پس بنابراین، خوف او که قطع شد و به مقداری از قوه رسید دیگر خودداری کند زیرا اضطرار زائل شده است. و چون به سیری و سیراب شدن رسید حق ندارد تجاوز کند زیرا تجاوز از آن به ضرر نزدیک‌تر است.

شافعی رحمته فرموده: اما کسی که بیرون شد برای سفری که در آن عصیان خداست، پس به هیچ حالی برای او حلال نمی‌شود، زیرا خدای تعالی حلال کرده برای مضطری که ظالم و تجاوزگر و گناه کن نباشد.

و اگر خارج شد بعنوان عصیان، سپس توبه کرد و ضرورت و اضطرار به او رسید پس از توبه، امید است که خوردن محرم و شرب آن برای او جایز باشد.

و اگر بیرون رفت نه برای عصیان، سپس نیت عصیان کرد و به اضطرار رسید و نیت او عصیان شده می‌تواند محرم را مرتکب شود، زیرا من به نیت او در حال اضطرار نظر می‌کنم نه قبل و بعد آن.

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: و دلیل در اینکه آنچه اصلاً مباح بوده و بواسطه مالک شدن مالکی حرام می‌شود مگر آنکه مالک آن اذن دهد و مجبور نباشد، این است که خدای تعالی در سوره نساء آیه ۲۹ فرموده: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ﴾ [النساء: ۲۹].

«اموال خود را بین خودتان به باطل مخورید مگر آنکه بصورت تجارت و داد و ستد از روی رضایت طرفین شما باشد».

و در سوره نساء آیه ۲ فرموده:

﴿وَعَاثُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ﴾ [النساء: ۲].

«اموال یتیمان را به ایشان بدهید».

و در آیه ۴ فرموده:

﴿وَعَاثُوا الْيَسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ بِخَلَّةٍ﴾ [النساء: ۴].

«و مهریه و صدق زن را بطیب خاطر (و بدون توقع) بعنوان پیش کشی بدهید».

بعلاوه آیات بسیاری در کتاب خدای ﷻ که از اموال مردم منع شده مگر با رضایت خودشان و مگر به آنچه خدا واجب کرده باشد در کتاب خود سپس سنت رسول او ﷺ و حجتی به آن آمده باشد.

شافعی رحمه فرموده: و اگر مردی ناچار شد و از مرگ ترسید سپس به طعامی می‌گذشت باکی نمی‌بینم که بخورد به قدری که گرسنگیش بر طرف شود، سپس قیمت آن را بدهد. و در شرح این بسط کلام داده‌است.

گوید: و گفته شده از اضطرار است که مردی بیمار شود و مردی از اهل علم به او بگوید و یا خود او اهل علم باشد که کمتر کسی است که از مانند این مرض خوب شود مگر آنکه بخورد و یا بیاشامد فلان چیز را. و یا گفته شود به او که فلان چیز زودتر تو را خوب می‌کند که فلان چیز را بخوری و یا بیاشامی و او ناچار بخورد مادامی که خمر نباشد که هرگاه فلان مقدار شود تو را مست کند و یا چیزی از عقل تو را ببرد از محرّمات و غیر آن. زیرا بردن عقل حرام است، و ذکر کرده حدیث عرنین را در بول شتر و شیر آن و اذن رسول خدا ﷺ در شرب آنها برای اصلاح بدنشان.

به همان اسناد شافعی رحمه گوید: خدای تبارک و تعالی در سوره آل عمران آیه ۹۳ فرموده:

﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ [آل عمران: ۹۳].

«هر طعامی بر فرزندان اسرائیل حلال بود مگر آنچه را یعقوب قبل از نزول تورات بر خود حرام نمود».

و در سوره نساء آیه ۱۶۰ فرموده:

﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾ [النساء: ۱۶۰].

«بسبب ستم یهودیان، برایشان طیباتی که حلال بود حرام کردیم».

یعنی، خدا داناتر است طیباتی بوده که برایشان حلال بوده و حرام شده. و در آیه ۱۴۶ سوره انعام فرمود: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۴۶].

«و بر یهودیان حرام کردیم هر حیوان ناخن‌داری و از گاو و گوسفند برایشان حرام کردیم، پیه‌های آنها را جز پیهی که بر پشت‌های آنها باشد و یا پشگلدان‌های آنها و یا آنچه مخلوط به استخوان باشد، این حرام کردن کیفریست بدیشان دادیم بسبب ستمشان، و همانا ما راستگوئیم».

شافعی رحمته گوید: ﴿الْحَوَايَا﴾ که در آیه آمده است آن خوردنی‌ها و آشامیدنی‌هایی است که در شکم آنهاست. پس همواره آنچه خدا بر بنی اسرائیل حرام کرده بود بر یهود و غیر یهود بطور عموم بود تا آنکه خدا محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، پس ایمان به او را واجب نمود و امر کرد به پیروی او و اطاعت امر او، و به خلق خود اعلام کرد که اطاعت او اطاعت خداست، و دین او اسلام است که ناسخ هر دینی است که قبل از او بوده و قرار داد که هر کس او را درک کند و به او ایمان نیاورد و پیروی او را نکند کافر است، پس در سوره آل عمران آیه ۱۹ فرمود:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹].

«همانا دین نزد خدا اسلام است».

و درباره مشرکین اهل کتاب آیه ۶۴ سوره آل عمران را نازل نمود که می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو: ای اهل کتاب، بیائید به سوی کلمه‌ای که بین ما و بین شما مساوی باشد که جز خدا را نپرستیم و چیزی را به او شریک نگردانیم و بعضی از ما بعضی را اربابی جز خدا نگیرد، و اگر اعراض کردند بگوئید گواه باشید به اینکه ما مسلمان و تسلیم امر خدائیم.» و امر کرد به قتال آنان تا جزیه دهند اگر مسلمانان نشوند، و درباره آنان نازل کرد آیه ۱۵۷ سوره اعراف که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجْدُونَهُ، مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ، فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ، وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ، أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾﴾ [الاعراف: ۱۵۷].

«آنان که پیروی می‌کنند از فرستاده (خدا)، پیغامبر امی (درس ناخوانده) که می‌یابند (صفات) او را نوشته شده نزدشان در تورات و انجیل که ایشان را به کار خوب امر و از منکر نهی می‌کند و حلال می‌کند برایشان پاکیزه‌ها را و حرام می‌گرداند بر ایشان خبائث را، و بر می‌دارد از ایشان بار سنگین و بندهایی که بر ایشان بود، پس آنان که به او ایمان آوردند و تأییدشان کنند و یاریش نمایند نوری که به او نازل شده پیروی کنند همانانند رستگاران.»

که این رسول بار سنگین را از دوش ایشان بر می‌دارد، پس گفته شده اوزار و گناهان مذکور در آیه همان محرمات و ممنوعاتی بود که خود ایجاد کرده بودند قبل از شرع محمدی ﷺ. پس باقی نماند خلق عاقلی از ابتدای بعثت محمد ﷺ چه کتابی و چه بت پرستی، و هیچ زنده‌ای از جن و انس که دعوت محمد ﷺ به او رسیده باشد مگر آنکه حجت بر او قائم شده و حجت خدا به او رسیده که باید تابع دین او و مؤمن به پیروی او باشد، و به ترک پیروی او کافر است. و به هر مردی از آنان لازم است که به او ایمان آورد و آنچه را خدای ﷻ به زبان پیغمبرش حرام کرده حرام بداند، در یکی از ملل مباح بوده و یا غیر مباح.

و حلال بداند آنچه را بر زبان محمد ﷺ حلال کرده، خواه در یکی از ملل حرام باشد و

یا نباشد. و خدا حلال کرده طعام اهل کتاب را که وصف آن را در ذبایح ایشان گفتیم و از آن چیزی استثناء نکرده پس جایز نیست که حرام بدانی ذبیحه کتابی را و نیز آن ذبیحه‌ای که حرام بوده بر اهل کتاب قبل از محمد ﷺ، و جایز نیست که چیزی از پیه گاو و گوسفند بر حرمت باقی بماند اگر کتابی ذبح کرد برای خودش و مباح کرد برای مسلمان. و جایز نیست که چیزی از حلال برای کسی حرام باشد، زیرا خدای تعالی بطور عموم مباح کرده نه بطور خصوص. و آیا بر اهل کتاب حرام است آنچه قبل از محمد ﷺ بر ایشان حرام بود از همین پیه‌ها و غیر پیه‌ها هرگاه پیروی محمد ﷺ را نکردند؟ شافعی گوید: گفته شده کل آن حرام است بر ایشان تا آنکه ایمان آورند. و حال آنکه سزاوار نیست بر ایشان حرام باشد چیزی که به دین محمد ﷺ نسخ شده هرگاه خمر برای ایشان حلال بود، چون بر زبان پیغمبر ما محمد ﷺ حرام شده بر ایشان حرام است و اگر چه داخل دین او نشده‌اند.

و به همان اسناد شافعی رحمه الله فرموده: مشرکین بر خود حرام کردند چیزهایی از اموال خودشان را که خدا بیان کرد آنها بواسطه تحریم ایشان حرام نیست، و این مانند بحیره و سائبه و وصیله و حام که رها می‌کردند و آنها را ترک می‌کردند در مورد شتر و گوسفند مانند عتق. پس شیر آنها و گوشت آنها و ملک آنها را حرام می‌کردند که من در غیر اینجا آن را تفسیر کردم. و خدا در سوره مائده آیه ۱۰۳ فرموده:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ﴾ [المائدة: ۱۰۳].

«خدا مشروع قرار نداده بحیره را و نه سائبه را و نه وصیله را و نه حام را...».

و در سوره انعام آیه ۱۴۰ فرموده:

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۰].

«بتحقیق زیان کارند آنان که از سفاهت و نادانی اولاد خود را کشتند، و آنچه خدا روزی ایشان نموده حرام کردند برای افتراء بر خدا، بتحقیق گمراهند و هدایت یافته نیستند».

و باز خدای عزوجل در همان سوره آیه ۱۳۸-۱۳۹ ذکر می کند آنچه را که حرام کرده اند، و می فرماید:

﴿وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَمُ وَحَرِّتْ حِجْرًا لَا يَطْعُمَهَا إِلَّا مَنْ تَشَاءُ بِرِزْقِهِمْ وَأَنْعَمُ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَمُ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٨﴾ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَمِ خَالِصَةً لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٩﴾﴾ [الأنعام: ۱۳۸-۱۳۹].

«و گفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است نمی خورد اینها را مگر کسی که ما بخواهیم، بگمانشان. و چهارپایانی حرام شده پشتهایشان (یعنی سواری بر آنها) و چهارپایانی که نام خدا را بر آنها نمی برند برای افتراء بر خدا، بزودی جزا دهیم ایشان را بمقابل افترای شان و گفتند: آنچه در شکم های این چهارپایان است مخصوص مردان ما و حرام است بر زنان ما، و اگر آنچه در شکم حیوان مرده بود پس مرد و زن در آن شریکند، بزودی جزا می دهیم ایشان را بر سخنانشان، زیرا خدا حکیم و داناست.»

و در آیه ۱۴۳ فرموده:

﴿ثُمَّ نَبَيَّةٌ أَرْوَجَتْ مِّنَ الزَّأْنِ أُنْثَىٰ وَمِنَ الْأَمْعَزِ أُتْنَىٰ قُلٌّ ذَكَرَيْنِ حَرَّمَ أُمُّ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا أَشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِيُّونِي يَعْلَمُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٣﴾﴾ [الأنعام: ۱۴۳].

«(مشرکین می گفتند): هشت جفت، از گوسفند دوتا، و از بز دوتا (بر ما حرام است) بگو: آیا آن دو نر حرام است و یا دو ماده و یا آنچه در رحم آن دو ماده است؟! طبق دانش خبر دهید مرا اگر راست می گوئید» تا آخر آیه ۱۴۵.

پس خدای تعالی ایشان را اعلام کرد که چیزهایی که خود حرام کرده اند بر ایشان حرام نیست، و فرمود: ﴿قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ﴾ [الأنعام: ۵۰].

«بیاورید شاهدان خود را که شهادت دهند خدا اینها را حرام کرده و تازه اگر شهادت دادند تو شهادت مده» تا آخر آیات.

که رد کرده خرافات و محرمات ایشان را، همچون بحیره و سائبه و وسیله و حام، و بیان کرده که خداوند این چیزها را با تحریم کردن ایشان حرام نکرده است. و در اول سوره مائده می‌فرماید:

﴿أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ﴾ [المائدة: ۱].

«برای شما حلال است چهار پایان مگر آنچه تلاوت می‌شود بر شما».

﴿إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ﴾ (که خدا داناتر است) یعنی از مردار.

و گفته می‌شود که در این باره نازل شده آیه ۱۴۵ سوره انعام که فرموده:

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

«بگو: در آنچه به سوی من وحی شده حرامی که بر خورنده طعام حرام باشد نمی‌بینم مگر مردار و یا خون ریخته شده و یا گوشت خوک باشد که آن پلیدی است و یا حیوانی که بعنوان فسق نام غیر خدا به آن برده شده و ذبح شده».

و خدای تعالی در آیه ۱۱۴-۱۱۵ سوره نحل فرموده:

﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ [النحل: ۱۱۴-۱۱۵].

«پس از آنچه خدا شما را روزی کرده بخورید حلال پاکیزه و نعمت خدا را شکر گذارید اگر او را می‌پرستید. همانا بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا بآن بانگ شده (نام برده شده و برای غیر خدا ذبح شده) حرام است».

و این آیه مانند آیات قبل روشن است.

شافعی رحمته، (در روایت حرمله از او) گوید: خدای عز وجل در سوره مائده آیه ۵ فرموده:

﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ﴾ [المائدة: ۵].

«و طعام اهل کتاب برای شما حلال است».

گوید: احتمال ذبایح و غیر ذبایح را دارد از طعام ایشان که ما معتقدیم بر ما حرام

نیست، پس ظرف‌هایشان هرگاه شسته شود دیگر در نفس ما چیزی نیست. سپس کلام را بسط داده در مباح بودن طعام ایشان که در غیاب ما تهیه می‌کنند، هرگاه ندانیم در آن چیز حرامی و نجسی باشد.

سپس شافعی فرموده: در اینجا که خرید و فروش با مسلمانی که کسب حلال و حرام دارد و بازارهایی که پول حرام در آن وارد می‌شود چگونه است، و اگر کسی اجتناب کند و بپرهیزد ولی به نیت حرام ترک نکند کار نیکی است، زیرا برای او حلال است که ترک کند چیزی را که شکی در حلیت آن ندارد. ولیکن من خوش ندارم که بعنوان حرام آن را ترک کند که جهل به سنت و اعراض از آن است.

و به اسناد سابق شافعی در قول خدای تعالی در آیه ۲۹ سوره نساء که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ﴾ [النساء: ۲۹].

«ای مؤمنین، اموال خود را بین خودتان به باطل نخورید مگر آنکه بصورت تجارت و با رضایت طرفین باشد».

گوید: کیفیت اموال در این جا سه قسم احکام دارد، و سوای آنها اکل به باطل است. بر مرد در مال او واجبی از خدای تعالی است که سزاوار نیست در آن تصرف کند و چیزی می‌دهد به میل خودش، و از باطل است که بگوید: بگو در دست من چه قدر است؟ اگر گفتی، مال تو.

و به همان اسناد شافعی گوید: تمام آنچه حلال است که مرد از مرد مسلمان بگیرد بر سه وجه است: یکی آنچه در مال مردم واجب است که حق ندارد خودداری کنند از جنایات خود و جنایات بستگان خود، و آنچه واجب است بر ایشان بزرکات و نذر و کفارات و مانند اینها.

و دوم، آنچه بر خود لازم کرده‌اند که در مقابل گرفتن عوض باشد از قبیل خرید و فروش و اجاره و بخشش‌های برای ثواب و مانند اینها.



و سوم، آنچه می‌دهند بقصد استحباب برای طلب رضای خدا و ثواب او، و دیگر برای حمد و ثنای گیرنده، و هر دو خوب و نیکو است. و ما امیدوار ثوابیم بر آن ان شاء الله. سپس آنچه مرم از اموال خود را می‌دهند غیر از وجوهی که ذکر شد به یکی از دو صورت است: یا حق است و یا باطل. آنچه از باطل بدهند برای ایشان جایز نباشد نه برای آنان و نه برای گیرندگان، و همین است قول خدای تعالی که در سوره بقره آیه ۱۸۸ فرموده:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۸].

«و اموال یکدیگر را بین خودتان به باطل مخورید و آن را به سوی حکام نیندازید تا مقداری از اموال مردم را بگناه (مثل رشوه و مانند آن) بخورید و حال آنکه می‌دانید (چنین خوردنی ناحق است)».

پس حق از این وجوه که در قرآن ذکر شده و در سنت و در تاریخ، آن است که خدا تکلیف کرده اهل دین خود را.

و در آیه ۶۰ سوره انفال فرموده: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ [الانفال: ۶۰].

«و مهیا سازید برای کفار هر چه می‌توانید از قوی و اسباب و اسبان مهیا که با آن بترسانید دشمن خدا و دشمن خود را».

پس اهل علم به تفسیر گمان کرده‌اند که قوه مقصود در آیه تیراندازی است.

و خدای تبارک و تعالی در آیه ۶ سوره حشر فرموده:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ﴾ [الحشر: ۶].

«و آنچه خدا از مال کفار به رسول خود عائد نمود پس شما اسبی و شتری بر آن نتاختید».

سپس شافعی رحمته ذکر فرموده حدیث ابی هریره و سپس حدیث ابن عمر را در مسابقه اسب دوانی و تیر اندازی و غیره، سپس حلال و حرام آن را ذکر نموده است.

## آنچه از شافعی نقل شده در قسم‌ها و نذرها

به همان اسناد سابق شافعی رحمه الله در قول خدای عز وجل در سوره نور آیه ۲۲: ﴿وَلَا يَأْتِلُ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۲۲].

«و صاحبان فضل و برتری و وسعت از شما خودداری نکنند از اینکه به خویشان و مساکین و مهاجرین در راه خدا چیزی بدهند و باید در گذرند و عفو نمایند، آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد؟ و خدا آمرزنده رحیم است».

گوید: این آیه نازل شده درباره مردی که قسم خورد به مرد دیگری بهره ندهد. پس خدا او را امر کرده که از قسم خود دست بکشد و به او بهره بدهد. امام بیهقی گوید: آیه نازل است در حق ابوبکر الصدیق رضی الله عنه چون در قصه افک و تهمت به عایشه رضی الله عنها شخصی بنام مسطح که از بستگان صدیق بود در تهمت به عایشه رضی الله عنها شرکت داشت. بعد از آنکه آیاتی در سوره نور نازل شد و خدای تعالی حضرت عایشه را از آن تهمت تبرئه کرد، و معلوم شد حضرت عایشه پاک بوده، حضرت صدیق قسم خورد که دیگر به مسطح همراهی نکند، زیرا قبلاً به او همراهی می‌کرد و به او بخشش می‌کرد، پس این آیه نازل شد که صاحبان فضل، یعنی صدیق باید گذشت و عفو کنند و از بذل و عطائی که داشته‌اند خودداری ننمایند و آن را ادامه دهند.<sup>۱</sup>

و به همان اسناد ربیع گوید: به شافعی رحمه الله گفتم: قسم لغو کدام است؟ گفت: الله اعلم، اما آنچه من معتقدم آن چیزی است که از عایشه رضی الله عنها روایت شده که او گفته: قسم لغو قول انسان است: «لا والله، و بلی والله» (که در محاورات و معاملات هر دم عرب تکرار می‌کنند)<sup>۲</sup>.

شافعی رحمه الله فرموده: لغو در کلام عرب کلامی است که از دل بر نخیزد، و جامع لغو در

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۲/ ۹۴۲، حدیث: ۲۵۱۸، صحیح مسلم: ۴/ ۲۱۲۹، حدیث: ۲۷۷۰.

۲- صحیح بخاری: ۴/ ۱۶۸۶، حدیث: ۴۳۳۷.

خطا است. و به همان اسناد در جای دیگر حدیث عایشه رضی الله عنها که ذکر شد مکرر کرده که «بلی والله ولا والله» است، در جای لجاجت و غضب و عجله که قصد قلبی نباشد.

و عقد قسم این است که قصد کند چیزی را بجا نیاورد و یا بجا بیاورد و قسم بخورد و اگر طبق قسم عمل نکند کفاره دارد، زیرا بیان کرده‌ام خدای تعالی کفارات را قرار داده در گناه عمد، مثلاً نسبت به صید در حرم در سوره مائده آیه ۹۶ فرموده:

﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَرَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ﴾ [المائدة: ۹۵].

«نکشید صید را در حالی که محرمید و کسی که آن را عمداً بکشد پس جزائی دارد بمانند آنچه کشته از چهارپایان، بمثلیت آن حکم می‌کند دو نفر عادل از شما، در حالی که آن را هدیه و به کعبه برساند، و یا آنکه بعنوان کفاره مساکینی را اطعام کند و یا معادل آن روز گرفتن، این حکم برای این است که بجشد بدی کارش را ...».

و یا مانند اینکه در کفاره ظهر در سوره مجادله آیه ۲ فرموده است:

﴿وَأَنَّهُمْ لَيَقُولُنَّ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ۝ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ بَنَاتِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ ذَلِكَمُ تَوَعُّظُونَ بِهِ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ ۚ فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا﴾ [المجادلة: ۲-۴].

«وحقا که ایشان سخنی ناهنجار و دروغ می‌گویند، و بتحقیق خدا دارای گذشت و آمرزنده است. و آنان که درباره زناشانظهار می‌کنند سپس بر می‌گردند برای آنچه گفته‌اند، وظیفه: آزاد کردن بنده‌ای است پیش از آنکه یکدیگر را مس می‌کنند، این احکامی است که پند داده می‌شود به آن، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است، پس هر کس نیابد و واجد نباشد پس بر او روزه گرفتن دو ماه پی در پی است پیش از آنکه یکدیگر را مس می‌کنند پس هر کس نتواند بر او اطعام شصت مسکین است».

شافعی رحمته فرموده: کافی است در کفاره قسم مدی از گندم مانند مد پیغمبر (که تقریباً یک چارک است) باشد. و آنچه قوت اهل هر شهر است کافی است که مدی بدهند.

شافعی رحمته فرموده: و کمترین چیزی از کسوه که نام کسوه بر آن صدق می‌کند کافی است از عمامه و یا زیرجامه و یا دامن جامه، و یا روسری و غیر اینها برای مرد و زن و طفل، زیرا خدای عز و جل مطلق گفته است، و اگر خواست طعام دهد جایز نیست کمتر از ده نفر باشد و همچنین کسوه باید ده نفر را بپوشاند. و در کفاره قسم هرگاه بنده آزاد کند کافی نیست مگر آنکه بنده مؤمن را آزاد کند. و هر نقصی داشته باشد که به عمل او ضرر نزند، ضرری که واضح باشد، پس در این صورت کافی است. و کلام را در شرح آن بسط داده است.

به همان اسناد سابق شافعی رحمته در قول خدای عز و جل که در سوره نحل آیه ۱۰۶ فرموده:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ﴾ [النحل: ۶].

«کسی که بخدا کافر شود پس از ایمانش نه آن کس که مجبور شود و دلش به ایمان آرام شده باشد».

گوید: خدا قول آن کس که مکره است آمرزیده و مؤاخذه دنیا و آخرت را از او برداشته است. پس معنایی که به فکر ما می‌رسد این است که قول او مانند عدم است در حکم، و شافعی رحمته تعمیم داده، و قولی که اختیار کرده این است که قسم شخص مکره چیزی را بر او ثابت نمی‌کند، برای آنکه استدلال کرده به آن از کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله شافعی رحمته فرموده: و این قول عطاء است که از مردم خطا و نسیان برداشته می‌شود.

و به همان اسناد شافعی رحمته در حق کسی که قسم خورده با مردی تکلم نکند، پس قاصدی نزد او فرستاده و یا نامه‌ای به او نوشته، گوید: آیا پیغام بتوسط قاصد و یا نامه شکستن قسم است یا خیر؟ دو قول است. پس ورع این است که شکسته است، ولی

روشن نیست، زیرا رسول و نامه غیر از گفتن کلام است، و اگر چه در یک حال کلام و یا بحکم کلام باشد.

کسی که می‌گوید: شکسته است، دلیل آورده که آن کلام است، زیرا خدای تعالی وحی و ارسال رسول را کلام شمرده، و در آیه ۵۱ سوره شوری فرموده:

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ﴾ [الشوری: ۵۱].

«و درخور هیچ انسانی نبوده که خدا با او سخن گوید مگر بوحی و یا از پس پرده‌ای، و یا بفرستد فرستاده‌ای که باذن او آنچه بخواهد وحی نماید».

و گوید: خدای عزوجل در سوره توبه آیه ۹۴ به مؤمنین درباره منافقین می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ﴾ [التوبه: ۹۴].

«بگو: عذرخواهی نکنید که هرگز به شما ایمان نیاوریم. بتحقیق خدا از اخبار شما ما را خبر داده».

که وحی به اخبار منافقین را گویا کلام منافقین شمرده است.

و کسی که می‌گوید: فرستادن رسول و نامه شکستن قسم نیست، گوید: زیرا کلام آدمی شبیه کلام خدا نیست، کلام آدمی آنست که با طرف روبرو شوی، آیا نمی‌بینی که اگر مردی از مردی قهر کرد و جدا شد، فوق سه روز بر او حرام است، و اگر به او نامه نویسد و یا قاصد فرستد در حالی که می‌تواند با او سخن گوید از قهر و جدائی خارج نشده و گناهکار است.

شافعی رحمه الله فرموده: و هرگاه مردی قسم بخورد که البته بنده خود را صد تازیانه بزند، پس آن صد را جمع کند و به آن صد عدد یک مرتبه بزند، آیا به قسم خود عمل کرده یا خیر؟ اگر احاطه علمی دارد که به آن مجموعه تماش به بدن او رسیده بتحقیق نیکو کرده، و به قسم خود عمل کرده و اگر علم ندارد، در حکم قسم را نشکسته، ولی در ورع شکسته، و استدلال کرده به آیه ۴۴ سوره ص که فرموده:

﴿وَأُخِذَ بِيَدِكَ ضَعْفًا فَأُضْرِبَ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ﴾ [ص - ۴۴].

«و با دست خود دسته‌ای از شاخه ریحان بگیر پس با آن بزن و قسم را مشکن».\*  
و ذکر کرده خبر آن زمین‌گیری که در زنا به شاخه خرمائی که مجموعه‌ای صد عددی بود، حد زده شد<sup>۱</sup>.

### آنچه از شافعی نقل شده در قضا و شهادات

به همان اسناد سابق در قول خدای تعالی در سوره حجرات آیه ۶ که فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ [الحجرات: ۶].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد بتحقیق پردازید تا مبادا گروهی را بنادانی رنجی رسانید، و بر آنچه کرده‌اید پشیمان گردید».  
و در سوره نساء آیه ۹۴ که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَن ءَلَقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ [النساء: ۹۴].

«ای مؤمنین، هنگامی که در راه خدا (برای جهاد و کارزار با دشمنان) حرکت کردید، پس تحقیق کنید و ندانسته کاری نکنید و به کسی که به شما سلام و اظهار اسلام کرده نگوئید که تو مؤمن نیستی».

و شافعی رحمته گوید: خدای تعالی امر کرده به کسی که بر کسی از بندگان خدا می‌گذرد قبل از آنکه کاری و اقدامی کند تحقیق کافی کند. و کلام را در این مورد بسط داده است.

---

\*- خدا به ایوب علیه السلام دستور داد که مجموعه شاخه ریحان که صد عدد شاخه داشت عیالش را بزند که به قسم خود عمل کرده باشد بنابراین اگر به دسته‌ای ریحان بزند که حاوی صد عدد باشد کافی است و به قسم خود عمل کرده است. مترجم.

۱- مسند شافعی: ص ۳۶۲، حدیث: ۱۶۶۸، سنن ابن ماجه: ۲ / ۸۵۹، حدیث: ۲۵۷۴، مسند احمد: ۵ / ۲۲۲. آلبانی و شعیب أرنؤوط می‌گویند: صحیح است.

شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ فرموده:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«و در کارها با ایشان مشورت کن».

و در سوره شوری آیه ۳۸ فرموده:

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸].

«و امرشان بین خودشان بمشورت است (کار مؤمنین مشورت است)».

شافعی گوید: حسن بصری گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مشورت مردم بی نیاز بود، ولیکن

خدا خواسته که برای حکام پس از رسول صلی الله علیه و آله سنتی باشد.

شافعی رحمته گوید: و هرگاه بر حاکم امری رخ داد که احتمال چند وجه می دهد و یا

مشکل باشد، سزاوار این است که مشورت کند با شخصی که بین علم و امانت جمع

نموده است. و بسط کلام داده است.

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره ص آیه ۲۶ فرموده:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ [ص- ۲۶].

«ای داود، ما تو را جانشین حکام زمین قرار دادیم پس میان مردم بحق حکم نما».

و درباره حکم بین اهل کتاب در سوره مائده آیه ۴۲ فرموده:

﴿وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ﴾ [المائدة: ۴۲].

«و اگر حکم کردی پس بین ایشان بعدالت حکم کن».

و نیز به رسول خود در آیه ۴۹ همان سوره فرموده:

﴿وَأِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ [المائدة: ۴۹].

«و حکم کن بین ایشان طبق آنچه خدا نازل نموده و پیرو هواهای آنان مباش».

و در سوره نساء آیه ۵۸ فرموده:

﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸].

«و چون بین مردم حکم نمودید بعدالت حکم نمائید».

شافعی رحمته فرموده: خدا به رسول خود صلی الله علیه و آله اعلام کرده که او و بر هر کس قبل از او بوده و بر مردم واجب نموده که هرگاه حکم کردند مطابق حق و بعدالت حکم کنند، و پیروی از حکم نازل شده نمایند.

و در قول خدای تعالی در سوره مائده آیه ۴۹-۵۰: ﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٥٠﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥١﴾﴾ [المائدة: ۴۹-۵۰].

«و از ایشان حذر کن که مبدا تو را از بعض آنچه خدا نازل کرده به سوی تو فریبت دهند، پس اگر رو بگردانند بدان که خدا می خواهد ایشان را ببعضی از گناهانشان بگیرد، و بتحقیق که بسیاری از مردم نابکارند. آیا پس حکم جاهلیت را می جویند، و کیست نیکوتر از خدا در حکم صادر کردن برای اهل یقین».

شافعی رحمته گوید: احتمال داده می شود که سهل انگاری ایشان در احکامشان بوده و احتمال داده می شود که طبق هوی بوده، و هر کدام باشد خدا نهی نموده، و امر کرده که حکم بین ایشان باید طبق آنچه بر رسول خود صلی الله علیه و آله نازل کرده باشد.

و به همان اسناد سابق شافعی رحمته گوید: خدای جل ثناؤه در سوره انبیاء آیه ۷۸-۷۹ فرموده:

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ [الأنبياء: ۷۸-۷۹].

«و داود و سلیمان را بیاد آر هنگامی که درباره آن زراعت حکم می کردند وقتی که گوسفندان آن قوم در آن شبانه چریدند و ما شاهد حکم ایشان بودیم، پس آن را به سلیمان فهمانیدیم و هر کی را حکم و علم دادیم».

شافعی رحمته گوید: حسن بن ابی الحسن گفته: اگر این آیه نبود من دیده بودم که حکام به هلاکت رسیده اند، ولیکن خدای تعالی ستایش کرده این را که به صواب رفته و آن را



که کوشش نموده است.

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: خدای جل ثناؤه در سوره قیامت آیه ۳۶ فرموده:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ [القيامة: ۳۶].

«آیا انسان گمان می‌کند که بی‌حساب و بیهوده رها می‌شود».

گوید: پس اهل علم به قرآن اختلاف ندارند که «سدى» آن است که مورد امر و نهی نباشد.

و به همان اسناد سابق شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۸۲ فرموده:

﴿وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«چون معامله و خرید و فروش نمودید پس شاهد و گواه بگیرید».

گوید: امر خدا به شاهد گرفتن در بیع دو احتمال دارد: یکی راهنمائی و ارشادى که بواسطه شهادت بهره‌بريد و ترك آن مباح است و حتمى نیست که هر کس ترك کند عاصى باشد. و احتمال دوم آن است که امر حتمى باشد که در ترك آن گناه کرده باشد. و آنچه من اختیار می‌کنم این است که طرفین بیع شاهد گرفتن را ترك نکنند. برای اینکه هرگاه شاهد گرفتند خاطر جمع‌ترند، زیرا امر شارع اگر حتمى باشد که آنان تکلیف را اداء کرده‌اند و اگر ارشادى باشد که بهره‌خود را گرفته‌اند.

شافعی رحمته گوید: و هر چه خدا آن را مقرر کرده چه واجب باشد و چه دلالت و ارشاد، برای عمل‌کننده برکت است. آیا نمی‌بینی که شاهد گرفتن در بیع هرگاه دلالت و ارشاد باشد اگر طرفین و یا یکی از آنها بخواهد ستم کند دو شاهد علیه او هستند و مانع از ظلم و گناه او هستند، و اگر ترك اشهاد کنند مانعی از ستم نباشد، و اگر یکی از آنان فراموش کند مانعی از ستم نباشد، و اگر یکی از آنان فراموش کند و یا بخیالی انکار کند شاهد مانع است، و همچنین ورثه ایشان. آیا نمی‌بینی که آن دو و یا یکی از آنان اگر وکیل گرفت، پس خود او به مردی فروخت و وکیل او به دیگری فروخت، و ندانستند کدام یک از دو معامله قبل بوده و کدام بعد؟

اگر دو شاهد باشد ثابت می‌شود که کدام آنها اول بوده و در چه وقت بوده است. پس شهادت سبب قطع مظالم و تثبیت حقوق است، و هر امری که از خدای تعالی باشد و یا از رسول ﷺ خیر است که در ترک آن عوضی نیست.

شافعی رحمته گوید: و آنچه به نظر می‌رسد آنست که امر به اشهد در بیع ارشادی است نه حتمی، و خدای عزوجل در سوره بقره آیه ۲۷۵، فرموده:

﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ [البقرة: ۲۷۵].

«خدا بیع را حلال و ربا را حرام نموده».

و دیگر اینکه خدا نفرموده، در بیع باید بینه و شاهد باشد.

و شافعی رحمته در آیه دین (آیه ۲۸۲ سوره بقره) که خدا فرموده:

﴿إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«چون معامله دینی (و قرار وام) با یکدیگر نمودید ....».

گوید: دین، یک معامله است که خدا امر کرده به شاهد گرفتن در آن، معنای آن روشن است که امر به اشهد بسته به نظر و اختیار است نه حتمی، زیرا فرموده: ﴿فَاكْتُبُوهُ﴾ «آن را بنویسید»، و سپس در ذیل آن فرموده:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَنَّ مَقْبُوضَةً فَإِنْ مِنْكُمْ بَعْضٌ فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ﴾ [البقرة: ۲۸۳].

«و اگر بر سفری بودید و کاتبی نیافتید پس گروهی بگیرید، و اگر بعضی شما بعض دیگر را امین دانست آن کس که امین شمرده شده باید امانت او را رد کند».

پس چون خدا در صورتی که نویسنده‌ای نباشد به گروهی امر نمود، سپس ترک گروه را مباح کرد در صورتی که شخص امین و مورد اطمینان موجود باشد، و فرمود:

﴿فَإِنْ مِنْكُمْ بَعْضٌ فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ﴾ [البقرة: ۲۸۳].

«پس اگر بعضی از شما بعض دیگر را امین دانست (و اطمینان حاصل بود گروهان لازم نیست) باید امین امانت را ادا کند».

بنابراین، دلالت دارد که امر اول حتمی نبوده که تارک آن عاصی باشد. سپس به خبر استدلال کرده، و آن در جای دیگر ذکر شده است.

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره نساء آیه ۶ فرموده:

﴿أَبْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [النساء: ۶].

«و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که به سن ازدواج برسند، پس اگر از ایشان رشد عقلی دیدید، پس اموال ایشان را به ایشان رد کنید، و اموال ایشان را از ترس آن که مبدا بزرگ شوند به اسراف و شتاب مخورید، و هر کس غنی است باید عفت جوید (و به آن اموال دست نزنند)، و هر کس فقیر است باید بطور پسندیده مصرف کند، و چون اموال ایشان را به ایشان دادید بر آنان گواه بگیرید، و خدا برای حسابرسی کافی است».

در این آیه، دو معنی احتمال دارد: یکی اینکه امر به اشهاد ارشادی باشد نه حتمی، و

جمله:

﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [الأحزاب: ۳۹].

«خداوند برای حسابگری کافی است».

گویا به ترک اشهاد رخصت داده، یعنی (والله اعلم) اگر شاهد نگرفتید خدا شاهد کافی است. احتمال دوم اینکه ولی یتیم باید شاهد گیرد که اگر روزی یتیم در اخذ مال انکار کرد، ولی بتواند خود را از تهمت بری نماید.

شافعی رحمته (در روایت المزنی از او در کتاب وکالت) استدلال کرده به این آیه در مورد وکیل که هرگاه وکیل ادعا کرد که مال موکل را به او داده و یا به کسی که موکل امر کرده، از او بدون دلیل قبول نشود، زیرا امین نبوده که ادعای او قبول شود، چنانکه یتیمان امانت ولی را قبول ندارند پس خدا امر نموده به اشهاد. و به همین جهت فرق است بین وکیل و بین امین که از امین قبول می‌شود بدون اشهاد. و در کتاب ودیعه نیز در روایت ربیع

بهمین معنی ذکر نموده است.

و بهمان اسناد شافعی رحمه الله گوید: خدای تبارک و تعالی در سوره نساء آیه ۱۵ فرموده: ﴿وَالَّذِي يَأْتِيَنَّكَ الْفَاحِشَةُ مِنْ نِسَائِكَ فَأَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۱۵]. «و آن زنانی از شما که مرتکب فحشاء شوند پس بر ایشان چهار نفر گواه از خودتان بگیرید».

پس خدای تعالی در شهادت به فاحشه که زنا باشد چهار شاهد ذکر کرده، پس در زنا شهادت تمام نیست مگر به چهار نفر مرد نه زن، و در استدلال بر این بسط کلام داده است.

شافعی رحمه الله گوید: خدای تعالی در سوره طلاق آیه ۲ فرموده: ﴿فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ [الطلاق: ۲].

«پس چون (زنان مطلقه) به مدت خود رسیدند، یا آنان را طبق عرف بخوبی نگه دارید و یا از ایشان بخوبی جدا شوید، و دو نفر عادل از خودتان را شاهد بگیرید».

پس خدا در طلاق و رجوع امر به اشهاد نموده و ذکر کرده که شاهد دو نفرند، و دلالت کرده که کمال شهادت در طلاق رجوع به دو شاهد است که زن نباشد، زیرا شاهدین باید بهر حال دو مرد باشند.

و من مخالفی را از اهل علم ملاقات نکردم (والله اعلم) که طلاق به دو اشهاد را حرام بدانند و دلالت دارد که اشهاد اختیاری است، و احتمال دارد شهادت به رجوع مانند شهادت به طلاق باشد. سپس کلام را کشانیده تا آنکه گوید: اختیار من این است که در این مورد و در غیر آن از موارد که به اشهاد امر شده همان اشهاد است.

و به همان اسناد شافعی رحمه الله گوید: خدای تعالی در سیاق آیات ۲۸۲ و ۲۸۳ سوره بقره که راجع به دین است. فرموده:

﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ

تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى ﴿البقرة: ۲۸۲﴾.

«و شاهد بگیرید دو شاهد از مردان خودتان را، و اگر دو مرد نبود پس یک مرد و دو زن، از اشخاصی که مورد اعتماد و پسند شما باشند، تا در صورت فراموشی یکی، دیگری آن را بخاطرش آورد و متذکر شود».

شافعی رحمته گوید: خدای تعالی شاهد در زنا را چهار نفر، و شاهد زنا شهادت بر حدی است که مال در آن نیست، و شهود طلاق و رجوع بر تحریم پس از حلیت است، و تحلیل است بدون مال.

سپس گوید: احدی از اهل علم را ندانستم که مخالف باشد در اینکه در زنا جایز نیست مگر شهادت مردان، و دانستم که اکثر شان گفته‌اند: و نه در طلاق و نه در رجوع، هرگاه زوجین منکر یکدیگر باشند. و همین را گفته‌اند در وصیت. پس طبق حکایتی که از اقوال ایشان کردم دلالت دارد بر موافقت ظاهر کتاب خدای تعالی و سزاوارترین امور به قرآن، رجوع کردن و به‌سوی آن رفتن است.

و در شهود دین، خدای تعالی ذکر کرده زنان را، و دین مربوط به مال است که از مدیون گرفته می‌شود، پس امر خدا که فرق گذاشته بین احکام شهادت این است که هر جا شهادت مالی نیست باید شاهد مرد باشد و اگر امر مالی شد، شهادت زنان با مردان جائز است، و در جائی است که خدا به زنان اجازه داده، و اختلافی در این قول نیست، و غیر این جایز نباشد والله اعلم.

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: خدای تبارک و تعالی در سوره نور آیه ۴-۵

فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا﴾ [النور: ۴-۵].

«و آنان که زنان عفیفه را نسبت ناروا می‌دهند و چهار گواه نمی‌آورند پس آنان را هشتاد

تازیانه بزنید و گواهی ایشان را هیچ وقت نپذیرید و آنان خود فاسقند. مگر آنان که پس از آن توبه و اصلاح کنند».

پس خدای تعالی امر کرده به زدنِ آنکه نسبت بد به زن مؤمنه داده و امر نموده که شهادت او پذیرفته نشود و او را فاسق نامیده، سپس استثنا کرده مگر آن که توبه و خود را اصلاح نماید. شافعی رحمته روایت کرده از عمر بن الخطاب و از ابن عباس سپس از عطاء و طاوس و مجاهد که هرگاه قاذف یعنی تهمت زننده توبه کرده شهادت او قبول است، و از شعبی سؤال کردند، او گفت: خدا توبه او را قبول می‌کند و شما شهادت او را قبول نمی‌کنید؟!.

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: خدای جل ثناؤه در سوره اسراء آیه ۳۶ فرموده:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶].

«آنچه به آن علم نداری پیروی مکن زیرا گوش و چشم و دل هر یک از اینها مسؤولند».

و در سوره زخرف آیه ۸۶ فرموده:

﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف: ۸۶].

«مگر آنکه بحق شهادت دهد در حالی که بدانند».

و در سوره یوسف آیه ۸۱، حکایت کرده که برادران یوسف شهادت خود را سزاوار دانستند، پس حکایت کرده که بزرگ ایشان گفت:

﴿أَرْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ﴾ [یوسف: ۸۱].

«به سوی پدرتان برگردید و بگوئید: ای پدر ما، فرزندت دزدی کرد و ما شهادت نمی‌دهیم

مگر به آنچه دانستیم و ما حافظ غیب نیستیم و به آن علمی نداریم».

شافعی رحمته گوید: شاهد حق ندارد شهادت دهد جز به آنچه دانسته است، و علم از سه صورت حاصل می‌شود: آنچه را مشاهده کرده. پس همانطور گواهی می‌دهد، و از آنچه

شنیده پس طبق دیدن و شنیدنش شهادت می‌دهد، و از تواتر اخبار و تظاهر آثار آنچه را که به عیان ندیده، پس به همان صورت شهادت دهد. و در شرح آن بسط کلام داده. و به همان اسناد، شافعی رحمه الله فرموده است که در آنچه بر مرد واجب است از قیام به شهادت، هرگاه شهادت دهد آیاتی است، از جمله: آیه ۸ سوره مائده که فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ﴾ [المائدة: ۸].

«ای کسانی که ایمان دارید، قیام‌کنندگان برای خدا و گواهان بعدالت باشید».

و از جمله در سوره نساء آیه ۱۳۵ فرموده: ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ [النساء: ۱۳۵].  
«قیام‌کنندگان بعدالت و گواهان برای خدا باشید و اگر چه بر ضرر خود و یا والدین و نزدیکانتان باشد».

و در سوره انعام آیه ۱۵۲ فرموده:

﴿إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۵۲].

«و هرگاه سخن گوئید پس بعدالت گوئید و اگر چه درباره خویشان باشد».

و در سوره معارج آیه ۳۳ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ﴾ [المعارج: ۳۳].

«و آنانکه به شهادت خود قیام‌کنندگانند».

و در سوره بقره آیه ۲۸۳ فرموده:

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ [البقرة: ۲۸۳].

«و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناهکار است (قلبی گناه آلود دارد)».

و در آیه ۲ سوره طلاق فرموده:

﴿وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾ [الطلاق: ۲].

«و شهادت را برای خدا بپا کنید».

شافعی رحمته گوید: آنچه من حفظ کرده‌ام از هر کس از اهل علم شنیده‌ام در این آیات، این است که بر شاهد لازم است که شهادت را ادا کند و بر او واجب است که به آن قیام کند و اگر چه بر ضرر او و والدین و فرزندان او و نزدیک و دور و دوست و دشمن باشد، و از احدی کتمان نکند و از احدی منع ننماید.

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: قول خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۸۲:

﴿وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«و نویسنده خودداری نکند از آنگونه که خدا به او آموخته بنویسد».

احتمال می‌دهد که حتم باشد بر آن کس که دعوت به کتاب می‌شود که بنویسد و گرنه عصیان نموده، و احتمال دارد که واجب کفائی باشد که اگر دو نفر نویسنده هستند یکی حاضر برای نوشتن شد، از دیگری ساقط است، و از گناه خارج است، و این مناسب‌ترین معنی می‌باشد.

گوید: و قول خدای تعالی که در سوره بقره آیه ۲۸۲ فرموده:

﴿وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«و شاهدان هرگاه دعوت شدند از حضور و شهادت خودداری نکنند».

احتمال می‌رود که واجب عینی باشد که هر شاهدهی ابتداءً دعوت شد باید اجابت کند، و احتمال دارد کفائی باشد که اگر چند نفر شاهد بودند عدّه کافی از ایشان که برای شهادت حاضر شدند، ترک دیگران بر ایشان گناه نباشد، و اگر همه ترک کردند گناهکار باشند (والله اعلم)، و این معنی مناسب‌تر است.

گوید: و اما کسی که شهادت او جلوتر بوده به اینکه شهادت داده و یا حقی برای مسلمانی و یا معاهدی را گواهی داده، پس او حق ندارد تخلف کند در جائی که برای قطعی شدن حق طلب شود.

و به همان اسناد شافعی رحمته گوید: خدای تبارک و تعالی در سوره مائده آیه ۱۰۶ فرموده:



﴿شَهَدَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾

[المائدة: ۱۰۶].

«گواه بین شما چون مرگ یکی از شما برسد هنگام وصیت دو نفر عادل از خود شما».

و در سوره بقره آیه ۲۸۲ فرموده:

﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ

تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«و شاهد بگیرید دو شاهد از مردان خودتان را، و اگر دو مرد نبود پس یک مرد و دو زن، از

اشخاص که مورد اعتماد و به شهادت آنان خوشنودید».

گوید: پس از این آیه و از این خطاب استفاده می‌شود که مقصود اشهاد آزادگان

پسندیده شده مسلمین می‌باشد، از جهت اینکه ﴿مِمَّنْ تَرْضَوْنَ﴾ همان اهل دین ما هستند

نه مشرکین، زیرا بواسطه دین قطع دوستی شده بین ما و ایشان، و رجال مقصود آزادگان

مایند نه ممالیک که در امور خود مغلوبند، و دیگر اینکه اهل فسق مورد پسند ما نیستند،

رضای ما بر عدول است، و پسند بر بالغین مخاطب است نه با اطفال. و بسط کلام

داده‌است.

به همان اسناد شافعی رحمته گوید: قول خدای عز و جل در سوره بقره آیه ۲۸۲:

﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ

تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

و نیز قول خدای تعالی در سوره طلاق آیه ۲:

﴿وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ [الطلاق: ۲].

«و شاهد بگیرید دو عادل از خودتان».

دلالت دارد بر اینکه مقصود از خود مسلمین است. سپس کلام را کشانیده به اینکه:

کسی که می‌گوید: شهادت اهل ذمه جایز است، پس عادلترین آنان شرکش به خدا

بزرگ‌تر و برای صلیب خاضع‌تر و به کنیسه ساکن‌تر است.

پس اگر کسی بگوید: خدای عزوجل در سوره مائده آیه ۱۰۶ می فرماید:

﴿حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ إِخْرَانٍ مِّنْ غَيْرِكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۶].

«هنگام وصیت دو عادل از شما و یا دو غیر شما».

یعنی از غیر اهل دین شما. شافعی رحمه الله فرموده: شنیدم کسی که این آیه را تأویل می کند

می گوید: مقصود از غیر شما یعنی از مسلمین از غیر قبیله شما!

شافعی رحمه الله گوید: و الله اعلم قرآن دلالت بر همین دارد، زیرا خدا در همان آیه فرمود:

﴿تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ﴾ [المائدة: ۱۰۶].

«حبس می کنید آن دو را پس از نماز».

و وقت نماز برای مسلمین است. و نیز برای اینکه خدا در همان آیه می فرماید:

﴿فَيْقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى﴾ [المائدة: ۱۰۶].

«پس اگر شک داشتید قسم به خدا خورند که به این شهادت متاع دنیا را نمی خریم و اگر

چه بسود خویشاوند باشد».

و همانا خویشی بین مسلمین است که با رسول خدا ﷺ بودند از عرب، و یا خویشی

که بین ایشان و بت پرستان بود نه بین ایشان و اهل ذمه، و نیز قول خدای تعالی در همان

آیه که می فرماید:

﴿وَلَا تَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ﴾ [المائدة: ۱۰۶].

«و کتمان شهادت الهی را نمی کنیم که در آن هنگام از گناهکاران خواهیم بود».

پس همانا کتمان و گناه آن از کتمان کردن شهادت را کسی اجتناب و دوری می کند

که از مسلمین باشد نه اهل ذمه.

شافعی رحمه الله گوید: و بتحقیق شنیدم از کسی که می گفت: این آیه منسوخ است به قول

خدای تعالی که در سوره طلاق آیه ۲ فرموده:

﴿وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ [الطلاق: ۲].

«و شاهد بگیرید دو عدل از خودتان را».

و الله اعلم.

سپس در ضمن کلام شافعی رحمه الله که گوید: به او گفتم: همانا خدا این آیه (آیه ۱۰۶ سوره مائده) را در وصیت مسلمانی ذکر کرده، و آیا در وصیت مسلمانی در سفر جایز می‌دانی؟ گفت: نه، گفتم: آیا ایشان را قسم می‌دهی؟ گفت: نه، گفتم: برای چه و حال آنکه تأویل کرده‌ای که این آیه در وصیت مسلمانی است، گفت: زیرا نسخ شده، گفتم: اگر نسخ شده در چه موضوعی نازل شده تا آخر.

شافعی از این آیه در سبب نزول این آیه بنابر نقل آنچه از مقاتل بن حیان و غیر او آمده، جواب دیگری داده.

و این در خبری است که ما را ابو سعید بن ابی عمرو نقل کرده از ابی العباس از ربیع از شافعی که خبر داد ابو سعید معاذ بن موسی از جعفری از بکیر بن معروف از مقاتل بن حیان که او گفت: این تفسیر را گرفتم از مجاهد و حسن و ضحاک که قول خدای تعالی:

﴿اَتَيْنَانِ دَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ اَوْ اٰخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۶].

«دو نفر عادل از خودتان و یا دو نفر دیگر از غیر خودتان».

نازل شده هنگامی که دو مرد نصرانی از اهل دارین که یکی از ایشان تمیمی و دیگری عدی بوده با یک نفر از طائفه قریش در سفری تجارتی مصاحبت نمودند، پس در دریا به مسافرت پرداختند. و با قریشی مالی معلوم بود که خانواده او دانسته بودند از ظروف و پوست و سیم و زر، پس قریشی بیمار شد و وصیت خود را به آن دو نفر نصرانی نمود و وفات کرد، و آن دو نفر مال او را با وصیت او گرفتند و به اولیاء آن میت دادند، ولی بعضی از مال او را آوردند. خانواده او چون نظر به کمی مال کردند گفتند: این رفیق شما با مال زیادی حرکت کرد زیادتیر از آنچه شما آورده‌اید، آیا چیزی فروخت و یا چیزی خرید و یا بیماری او طولانی شد که خرج زیادی کرد؟ گفتند: نه، گفتند: پس شما خیانت کرده‌اید، و مال را برداشتند و امر خود را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. پس خدای تعالی نازل فرمود آیه ۱۰۶ سوره مائده را که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِن أَنْتُمْ صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصْبَحْتُمْ مَصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْإِيمِينِ ﴿١٠٦﴾﴾ [المائدة: ١٠٦].

«ای مؤمنین، گواه بین شما چون مرگ شما برسد هنگام وصیت دو نفر عادل از خود شما و یا از غیر شما است اگر در سفری بودید که حادثه مرگ به شما رسید، اگر در حق آن دو نفر بدگمان شدید بازشان دارید پس از نماز قسم بخورند که بگویند: به این شهادت متاع دنیا را نمی‌خریم و اگر چه به سود خویشاوند باشد و کتمان شهادت الهی نمی‌کنیم، زیرا در این هنگام گنهکار خواهیم بود.»

پس چون آن دو نفر قسم خوردند رها شدند، ولی چون جام مکمل پیدا شد. آن دو نفر خدمت رسول خدا ﷺ احضار شدند و مؤاخذه شدند، آنان گفتند: ما اینها را از او در زمان حیات او خریداری کرده بودیم. از آنان شاهد و بینة خواسته شد نتوانستند شاهد بیاورند. پس آیه فوق نازل شد<sup>۱</sup> که:

﴿فَإِنْ غُيِّرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا أُسْتَحَقَّ إِثْمًا فَءَاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولَيْنِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَدَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَدَتَيْهِمَا وَمَا أَعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٧﴾﴾ ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَنُ بَعْدَ أَيْمَنِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَسْمِعُوا وَلِلَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٠٨﴾﴾ [المائدة: ١٠٨].

«هرگاه اطلاع حاصل شد که آن دو استحقاق اتهام دارند دو شاهد دیگر (از اولیاء میت) جای آنان بایستند که شایسته‌تر باشند از کسانی که استحقاق برتری دارند، و قسم می‌خورند به خدا که گواهی ما از گواهی آنان درست‌تر است و ما از حق تجاوز نمی‌کنیم زیرا در این صورت از ستمگران خواهیم بود این روش به آوردن شهادت بر صورت حقیقی آن نزدیکتر است و یا

۱- سنن البیهقی الکبری: ۱۰/ ۱۶۴، و و بهمین معنی روایت شده در صحیح بخاری: ۳/ ۱۰۲۲، حدیث: ۲۶۲۸،

سنن ابی دود: ۲/ ۳۳۱، حدیث: ۳۶۰۶، سنن ترمذی: ۵/ ۲۵۹، حدیث: ۳۰۶۰.

بترسند که پس از قسم خوردنشان قسم‌هائی رد شود و از خدا بترسید و بشنوید و خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند».

یعنی: چون اطلاع حاصل شد که آن دو استحقاق اتهام دارند دو نفر از اولیاء میت قسم خوردند که آن جام و گردن بند از مال ما است و ما که آنان را متهم کردیم حق داشته‌ایم و از ستمگران نیستیم.

شافعی رحمته گوید: هر کس مانند حال آن دو نفر را داشته باشد باید آنچه در این آیه ذکر شده در حق آنان معمول شود. و معنای ﴿شَهَدَةُ بَيْنَكُمْ﴾ که در آیه آمده یعنی قسم بین شما چنانکه در ملاعنه نیز قسم، شهادت نامیده شده است. و بسط کلام داده تا آنکه گوید: طبق ادعای ورثه چون دو نفر نصرانی متهم به خیانت شده قسم از آنان رد شده و کسان میت قسم خوردند، و معنی جمله: ﴿أَنْ تُرَدَّ أَيْمَنْ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ﴾ (والله اعلم) همین است. و معنای ﴿يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا﴾ این است که دو نفر از کسان میت که قسم خوردند بجای دو نفر نصرانی متصدی و متصرف در آن مال می‌شوند.

امام بیهقی گوید: طبق گفتار شافعی و مقاتل، از ابن عباس روایتی آمده که قول اینان را تصدیق می‌کند. و به همان اسناد سابق شافعی رحمته گفته است: دلیلی در آیه می‌باشد که باید قسم مردم در مراعات خود در محلی دارای عظمت باشد، مانند آنکه میان کعبه و مقام ابراهیم حاضر شوند برای خوردن قسم، و نزد منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نماز عصر. و قول خدای تعالی: ﴿تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ﴾ «بازشان دارید که پس از نماز به خدا قسم بخورند» را، مفسرین چنین گفته‌اند که پس از نماز عصر بوده، سپس ذکر کرده شهادت دو طرف ملاعنه و غیر آن را.

و به همان اسناد سابق شافعی رحمته فرموده که بعضی از اهل تفسیر گمان کرده که قول خدای تعالی در سوره احزاب آیه ۴ که فرموده:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾ [الأحزاب: ۴].

«خدا برای مردی دو دل در جوف او قرار نداده».

یعنی برای مرد دو پدر در اسلام قرار نداده است. شافعی رحمته گوید: این مفسر استدلال کرده به سیاق آیه که در آیه پنجم همان سوره فرموده:

﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۵].

«ایشان را نسبت به پدرانشان بخوانید که نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر است».

یعنی، هر کس را نسبت به پدری که از او متولد شده بخوانید نه اینکه فرزندخوانده را نسبت به او بدهید.

بییهقی گفته: همین معنی را از مقاتل بن حیان روایت کرده‌ایم. و از زهری نیز روایت شده است.

### آنچه از شافعی رسیده در قرعه و عتق و ولاء و کتابت

و به همان اسناد سابق شافعی رحمته گوید: خدای تبارک و تعالی در سوره آل عمران آیه ۴۴ به رسول خود صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ [آل عمران: ۴۴].

«و تو نبودی آن هنگام که (زکریا و دوستانش) قلم‌های قرعه خود را می‌انداختند برای اینکه کدامشان مریم را کفالت کند و هنگامی که نزاع می‌کردند تو نبودی».

و نیز در سوره صافات آیات ۱۳۹ تا ۱۴۱ خدای تعالی فرموده:

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٩﴾ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿١٤٠﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿١٤١﴾﴾ [الصافات: ۱۳۹-۱۴۱].

«و محققاً یونس از پیغمبران مرسل است، هنگامی که فرار کرد به طرف کشتی پر شده، پس تیرهای قرعه افکند و او از انداخته‌شدگان گردید».

پس اصل قرعه در کتاب خدای تعالی می‌باشد، درباره آنان که برای حضرت مریم علیها السلام - قرعه افکندند و آنان که برای حضرت یونس علیه السلام قرعه انداختند.

و قرعه (و الله اعلم) نمی‌باشد مگر بین چند نفری که در دلیل مساوی باشند، و آنان که بر مریم -علیها السلام- قرعه افکندند همه مساوی بودند در کفالت او، رغبت داشتند و قصدشان این بود که نزد یک نفری باشد که نسبت به او بیشتر مداری کند، و اگر روزی یک نفر کفالت می‌کرد و روز دیگر دیگری، موجب زحمت می‌شد، و اگر کفالت کننده یک نفری باشد، نسبت به او مهربان‌تر باشد و به مصلحت او نزدیک‌تر. زیرا بهتر اخلاق و رفتار او را تحت نظر می‌گرفت و غذائی که برای او مفید و یا مضر بود متوجه می‌گردید، و هر کس به زحمت کفالت و مصلحت او وارد نبود. و برای این عمل وجه دیگری نیز گفته‌اند که کفالت یک نفر برای مستور بودن و گرامی داشتن دختری مناسب‌تر است از کفالت جمعی. و جایز بود که نزد یک نفر باشد و او را کفالت کند و دیگران در مخارج او شرکت کنند چنانکه اگر نزد خاله خود و یا مادر خود می‌بود و دیگران مؤونه او را متکفل می‌شدند.

شافعی رحمته الله فرموده: و آنان که طالب کفالت مریم -علیها السلام- بودند نمی‌خواستند برای کفالت او نزاعی بوجود آید و نمی‌خواستند یکدیگر را دفع کنند و لذا قرعه افکندند تا آنکه حریص بر کفالت او بود با میل مخارج او را کفالت کند و دیگران تکلیفی نداشته باشند. گوید: و به هر معنی باشد قرعه لازم است در جائی که مانند این موارد باشد.

و به همین معنی قرعه برای حضرت یونس عليه السلام چون کشتی متوقف شد و مورد حمله امواج گردید گفتند: مانع جریان او چه باشد؟ و علت عدم جریان نیست مگر آنکه گناهکاری در آن ساکن است. بی‌ایند قرعه افکنیم، پس قرعه افکندند و قرعه بنام یونس عليه السلام آمد. پس او را از کشتی بیرون انداختند.

و این نیز مانند همان معنی است که برای کفالت حضرت مریم -علیها السلام- افکندند، زیرا حالت ساکن کشتی در حفظ جان‌شان مساوی بود و اگر حکمی مربوط به اموال بود محتاج به قرعه‌ای در نفوس نمی‌شدند، چنانکه در قرعه‌ای که برای کفالت مریم -علیها السلام- افکندند. و شافعی رحمته الله فرموده: قرعه پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر موردی مانند قرعه‌ای

است که بر حضرت مریم افکندند.

و آن قرعه مانند اینکه آن جناب قرعه افکندند بین چند نفر مملوکی که با هم آزاد شده بودند، پس قرعه افکند که یک سوم آنان آزاد شدند. و این قضیه در موردی بود که آزاد کننده یعنی مالک ایشان در بیماری خود آزاد کرد بندهائی را که متعلق به خودش و متعلق به ورثه بود، و این آزادی را در مال ورثه حق نداشت.<sup>۱</sup> پس رسول خدا ﷺ چنان کرد که به همه ورثه حق ایشان برسد نه آنکه تبعیض شود. و همچنین قرعه‌ای که بین زنان خود افکند که هر کدامشان در حضر به قسمت خود نائل می‌شدند ولی در سفر چون نمی‌توانست همه را همراه ببرد قرعه می‌افکند، قرعه بنام هر کدام می‌آمد او را همراه می‌برد و حق دیگران ساقط می‌شد. و چون از سفر بر می‌گشت به همان قسمی که قبل از سفر بود عمل می‌کرد، و ایام سفر را حساب نمی‌کرد.<sup>۲</sup> و همچنین در تقسیمات اموال خیبر قرعه افکند پس چهار پنجم اموال خیبر را برای حاضرین قسمت کرد، و برای هر کس سهم او بر جزئی از آن مجتمع معین می‌شد آن را به او می‌داد که دیگران حقی در آن نداشته باشند، و او نیز در حق و سهم دیگران منقطع باشد.

به همان اسناد سابق شافعی رحمته گوید: خدای تعالی در سوره هود آیه ۴۲ می‌فرماید: ﴿وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنِيَّ أَرْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾﴾ [هود: ۴۲].

«و نوح پسرش را که در کناری بود ندا کرد ای پسرک من، با ما سوار شو و با کافران مباش».

و در سوره انعام آیه ۷۴ فرموده:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازِرْ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً﴾ [الأنعام: ۷۴].

«و ذکر کن وقتی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بتها را معبودها و ملجاها گرفته‌ای».

۱- نگا: صحیح مسلم: ۳ / ۱۲۸۸، حدیث: ۱۶۶۸.

۲- بهمین معنی روایت شده در صحیح بخاری: ۲ / ۹۱۶، حدیث: ۲۴۵۳، سنن أبی داود: ۱ / ۶۴۹، حدیث: ۲۱۳۸.



پس در این آیات نسبت داده ابراهیم علیه السلام را به پدرش و حال آنکه پدر او کافر بود، و فرزند نوح را نیز به پدرش نسبت داده و حال آنکه آن پسر کافر بود.

و خدای تعالی درباره زید بن حارثه در سوره احزاب آیه ۵ به رسول خود صلی الله علیه و آله فرموده:

﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾ [الأحزاب: ۵].

«پسر خوانده‌ها را فرزندان پدرانشان بخوانید که این به عدالت نزد خدا مناسب‌تر است، و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید پس برادران دینی شما و موالی شما باشند».

و خدای تعالی در همان سوره آیه ۳۷ فرموده:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾ [الأحزاب: ۳۷].

«و آن هنگام که تو به آن کسی (یعنی به زید) که خدا بر او نعمت داده و تو نیز نعمتش دادی می‌گفتی که زوج خویش را برای خودت نگه‌دار».

پس موالی را به دو کس نسبت داده، یک مرتبه به پدرانشان و دیگر به منعم ایشان. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «ولاء برای کسی است که آزاد کند»<sup>۱</sup>. پس کتاب و سنت دلالت کردند بر اینکه ولاء مال کسی است که آزاد کرده باشد، چنانکه نسب مخصوص کسی است که ولادتی از پدرش داشته باشد. و کلام را بسط داده در اینکه محال است ولاء را از آزاد کننده بگردانی به سوی غیر کسی که نسبت به او ثابت است.

به همان اسناد سابق شافعی رحمته الله گوید: خدای تعالی در سوره نور آیه ۳۳ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ [النور: ۳۳].

«و آنان که مملوک شما باشند (یعنی در جنگ تحت اسارت آمده‌اند) و طالب کتابت می‌باشند و مکاتبه می‌جویند پس با ایشان مکاتبه کنید اگر در ایشان خیری دانسته‌اید».

شافعی رحمته الله فرموده: جمله ﴿وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ﴾ دلالت دارد بر اینکه همانا خدا

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۱/ ۱۷۴، حدیث: ۴۴۴، صحیح مسلم: ۲/ ۱۱۴۱، حدیث: ۱۵۰۴.

اذن داده که مکاتبه کنید با عاقلی که طالب مکاتبه است نه آنکه نمی‌فهمد و مکاتبه می‌خواهد، چه بچه باشد و چه دیوانه.

و به همان اسناد سابق شافعی رحمه الله نقل کرده که ابن جریج به عطاء گفت: خیر مال است و یا صلاح و یا هر دو؟ عطاء گفت: ما نمی‌بینیم خیر را جز مال. پس اگر مال ندارد و مرد راستی باشد چطور؟ گفت: من گمان ندارم خیر را جز همان مال نه صلاح. و مجاهد گفته: اگر در مملوک خیر دانستید یعنی مال، اخلاق و دین ایشان هر چه باشد.

شافعی رحمه الله فرموده: خیر کلمه‌ای است که از خطاب مردم با یکدیگر مراد از خیر دانسته می‌شود. خدای تعالی که در سوره بینه آیه ۷ فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۖ﴾ [البینه: ۷].

«بتحقیق آنان که ایمان آورند و عمل‌های شایسته کنند آنان خود بهترین مخلوقاتند».

پس ما می‌فهمیم که بهترین مردم بایمان است و اعمال شایسته، نه بمال.

و خدا در سوره حج آیه ۳۶ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ﴾ [الحج: ۳۶].

«و شتران قربانی را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم برای شما در آنها خیر است».

ما فهمیدیم که مراد از خیر در این آیه نفع آخرتست نه اینکه در شتر قربانی بر ایشان مالی باشد.

و در سوره بقره آیه ۱۸۰ فرموده:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ﴾ [البقرة: ۱۸۰].

«مقرر شد بر شما که چون نشانه‌های مرگ یکی از شما رسید اگر خیری گذاشت وصیت نماید».

ما می‌فهمیم که منظور از خیر در اینجا مال است. برای آنکه خدا در دنباله آیه فرموده:

﴿الْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ [البقرة: ۱۸۰].

«وصیت برای والدین و نزدیکان است».

یعنی وصیت به مال برای آنان است.

پس چون خدا در آیه قبل (آیه ۳۳ سوره نور) فرموده:

﴿إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ [النور: ۳۳].

«اگر در ایشان خیری دانستید».

ظاهرترین معنای آن بنا به دلائلی که گفتیم این است که نیروئی بر کسب مال و امانت داشته باشد، زیرا گاهی نیرومند است و کسب می‌کند و مال المکاتبه را نمی‌دهد، چون امین نیست، و گاهی امین است ولی قدرت بر کسب ندارد. و نزد من جایز نیست در جمله: ﴿إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ جز همین معنی.

و ظاهر آیه این نیست که اگر در بنده‌ات مالی دانستی، زیرا دو اشکال دارد: یکی اینکه مال در او نیست بلکه نزد او است، یعنی در او قوه‌ای است که می‌تواند کسب کند و مالی فائده‌دار بردارد. دیگر اینکه مالی که در دست بنده باشد مال آقا او است، پس چگونه می‌تواند با او مکاتبه کند با مال او، او مالی ندارد. همانا مکاتبه با او این است که پس از مکاتبه که آزاد شد قوه‌ای دارد که کسب می‌کند و مال المکاتبه را می‌دهد.

و شاید آنکه می‌گوید: خیر مال است، مقصود او این است که همانطور که قبلاً برای مولای خود مال کسب می‌نموده، باز می‌تواند مالی کسب کند که خود را آزاد کند.

شافعی رحمته فرموده: و چون بنده جامع شد یعنی هم قوه کسب دارد و هم امانت و دوست دارد که آقای او با او مکاتبه کند من دوست دارم که آقا مکاتبه کند. ولی آنچه برای من روشن است این است که او را مجبور بر مکاتبه نکنند، زیرا آیه ارشادی است و اباحه را می‌فهماند نه حتمی را. و این سخن را عده‌ای از اهل علم از کسانی که من ملاقاتشان کردم گفته‌اند.

و شافعی رحمته بسط کلام داده و استدلال کرده به اینکه اگر مکاتبه واجب و حتمی بود هرآینه سید او مجبور بود به کم‌ترین مالی که نام مکاتبه بر آن واقع شود و یا بمدت زودی باید مکاتبه شود.

خبر داد ما را ابوسعید از ابی العباس از ربیع از شافعی از شخص ثقه از ایوب از نافع از عبدالله بن عمر که او با بنده خود به سی و پنج هزار دینار و یا درهم مکاتبه کرد و پنج هزار آن را به او بخشید که گمان می‌کنم قسط آخرش بود.

شافعی رحمته فرموده: به عقیده من (والله اعلم) این قضیه بخشش مقداری از مال المکاتبه مانند آن است که خدا در سوره بقره آیه ۲۴۱ فرموده:

﴿وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتْنِعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲۴۱].

«و زنان طلاق داده شده بطور معروف بهره‌ای دارند، و این حق است بر عهده پرهیزکاران». پس همچنانکه برای زنان طلاق شده بهره‌ای می‌باشد اینجا بهره‌ای برای مکاتبات است. پس سید او مجبور می‌شود که مقداری از مال المکاتبه را از او بگذرد. و چون چیزی برای او گذاشت مجبور بر بیشتر نشود. و چون عبد مکاتب تمام مال المکاتبه را پرداخت، بر سید است که مقداری از آن را به او برگرداند و از آنچه گرفته مقداری به او عطاء نماید، زیرا خدای تعالی در سوره نور آیه ۳۳ که همان آیه مکاتبه باشد فرموده:

﴿وَعَاثُوهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُم﴾ [النور: ۳۳].

«از مالی که خدا به شما داده است به مکاتبین بدهید».

و شافعی رحمته در این مورد بسط کلام داده است.

### آنچه از شافعی رسیده در آیات متفرقه غیر از آنچه گذشت

به همان اسناد سابق که از شافعی رحمته نقل شده که گفت: خبر داد مرا یحیی بن سلیم از ابن جریج از عکرمة که گفت: وارد شدم بر ابن عباس، و او پیش از آنکه نابینا شود از روی مصحف قرآن را قرائت می‌کرد و گریه می‌کرد، گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ فدایت شوم، گفت: آیا ایلّه را می‌شناسی؟ گفتم: ایله چیست؟ گفت: قریه‌ای است که مردمی از یهود در آن بودند (و آن قریه نزدیک دریا بود). پس خدای تعالی روز شنبه ماهی‌ها را بر آن مردم حرام نمود، پس ماهی روز شنبه دست جمعی می‌آمدند سفید و چاق مانند شتران

آبستن میان آب در مقابل بناها و ساختمان‌های ایشان، و چون روز غیر شنبه بود آنها را نمی‌یافتند مگر بسختی و مخارج بسیاری. پس بعضی از ایشان گفتند: ممکن است ما روز شنبه ماهی‌ها را بگیریم و در روز غیر شنبه بمصرف برسانیم، پس خانواده‌ای همین کار را کردند و ماهی‌ها را کباب کردند و همسایگان بوی آن را یافتند و گفتند: فلانی‌ها چنین کردند، پس دیگران نیز همین کار را کردند تا میانشان شیوع پیدا کرد. پس مردم سه فرقه شدند: فرقه‌ای خورد، و فرقه‌ای نهی کرد، و فرقه‌ای بی‌طرف ماند، و چنانکه در سوره اعراف در قصه اصحاب السبت آمده، در آیه ۱۶۴ فرقه بی‌طرف به کسانی که نهی از منکر می‌کردند گفتند:

﴿لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾ [الأعراف: ۱۶۴].

«چرا موعظه و نهی می‌کنید قومی را که خدا ایشان را هلاک و یا عذاب خواهد کرد عذاب سختی».

پس فرقه‌ای که نهی از منکر و موعظه می‌کردند در جواب گفتند: ﴿مَعَذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۶۴]. «برای اینکه ما را نزد پروردگارتان عذری باشد، و شاید ایشان پرهیز کنند». پس، به اهل عصیان می‌گفتند: ما شما را از غضب خدا و عقاب او بر حذر می‌داریم مبدا شما را فرورفتن به زمین و یا سنگبارانی و یا بعضی از عذاب‌های الهی برسد، بخدا قسم ما با شما در یک مکان شب نمی‌مانیم. پس از خانه‌ها خارج شدند و فردا که برگشتند درب منزل‌ها را کوبیدند دیدند کسی جواب نمی‌دهد، پس نردبان آوردند و به خانه‌ها گذاشتند و کسی را بالا فرستادند که او آنها را دید و سه مرتبه گفت: ای بندگان خدا، میمون‌های دارای دم، سپس از دیوار پایین آمد. سپس درها را باز کردند و مردم وارد شدند و میمون‌ها منسوبین خود را شناختند از انسانها، ولی انسان‌ها آنان را نمی‌شناختند. پس میمون می‌آمد نزد خویش و منسوب خود از انسان‌ها و خود را به او می‌مالید و می‌چسبانید، انسان به او می‌گفت: تو فلان هستی؟ او به سر اشاره می‌کرد که آری، و گریه می‌کرد. و میمون ماده می‌آمد نزد کسان خود از انسان‌ها، انسان به او

می گفت: تو فلانه زن هستی؟ او با سر اشاره می کرد که آری و گریه می کرد. انسان به او می گفت: ما شما را از غضب خدا بر حذر داشتیم که مبادا عذاب گوناگون الهی به شما برسد. ابن عباس گفت: و بشنو که خدا در آیه ۱۶۵ سوره اعراف می فرماید:

﴿أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِقَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۶۵].

«آن کسانی را ما نجات دادیم که از بدی نهی می کردند و آنان را که ستم کردند به عذاب سختی بگرفتیم بمقابل آنچه نافرمانی می کردند».

پس نمی دانیم فرقه سوم چه کردند؟ ابن عباس گفت: چه قدر ما منکر دیدیم و نهی نکردیم. عکرمه گفت: فدایت شوم آیا نمی بینی که فرقه سوم (فرقه بی طرف) انکار و کراهیت داشتند هنگامی که می گفتند:

﴿لَمْ تَعْظُونَنَا اللَّهُمَّ أَهْلَكُنَا أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾ [الأعراف: ۱۶۴].

«چرا موعظه می کنید قومی را که خدا هلاکشان کند و یا به عذاب سختی عذابشان می کند».

پس سخن من ابن عباس را به تعجب آورد و امر کرد تا دو عدد عبای پشمی به من بدهند، و آنها را به من پوشانید<sup>۱</sup>.

به همان اسناد سابق شافعی رحمته الله از سفیان از زهری از عروه روایت کرده که گفت: همواره رسول خدا صلی الله علیه و آله از ساعت قیامت سؤال می کرد تا خدای تعالی آیه ۴۳ سوره نازعات را بر او نازل نمود که:

﴿فَإِمَّا أَنْتَ مِنْ ذِكْرُنَهَا ۖ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَلُهَا﴾ [النازعات: ۴۳].

«تو چه می خواهی از ذکر آن. به سوی پروردگارت انتهای آن است».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خودداری کرد<sup>۲</sup>.

۱- تفسیر القرآن، عبد الرزاق الصنعانی: ۲/ ۲۴۰، جامع البیان، ابن جریر الطبری: ۱۳/ ۱۸۸.

۲- مسند شافعی: ص ۲۴۱، حدیث: ۱۱۹۵، مستدرک حاکم: ۱/ ۴۶، مسند إسحاق بن راهویه: ۲/ ۲۷۰، حدیث: ۷۷۷، هیشمی می گوید: راویان آن راویان صحیح است.

و به همان اسناد سابق، محمد بن عبدالله بن عبدالحکم نقل کرده که شنیدم شافعی رحمته در قول خدای تعالی در آیه ۶۴ سوره نجم که فرموده:

﴿وَأَنْتُمْ سَلَمْدُونَ﴾ [النجم: ۶۱].

«(که خدا به کفار فرموده) شما (از شنیدن قرآن) تکبر کرده واز غیظ، به خود باد کرده‌اید.»  
می‌گفت: یعنی شما آواز می‌خوانید و این بلغت حمیر است. و بعضی گفته‌اند: شما از غضب باد کرده‌اید. و باز شافعی رحمته فرموده: هر سخنی را که به آن گوش ندهند آن سمود است.

و به همان اسناد سابق اباثور نقل کرده که شافعی می‌فرمود: فصاحت را اگر در طاعت به کار اندازی شافی‌تر و کافی‌تر در بیان و رساتر در گفتار است. و برای همین بود که حضرت موسی علیه السلام در آیه ۲۷-۲۸ سوره طه می‌گوید:

﴿وَأَحْلَلْ عَقْدَةً مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾﴾ [طه: ۲۷-۲۸].

«خدایا، گره از زبانم بردار که گفتار مرا بفهمند.»  
و گفت:

﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا﴾ [القصص: ۳۴].

«و برادرم هارون از من به زبان فصیح‌تر است.»

زیرا موسی دانست که فصاحت در بیان رساتر است.

خبر داد ما را ابو عبدالرحمن السلمی گفت: شنیدم از علی بن ابی عمرو البلخی که می‌گفت: شنیدم از عبدالمنعم بن عمر الاصفهانی که می‌گفت: خبر داد ما را احمد بن محمد الملکی از محمد بن اسماعیل و حسین بن زید و زعفرانی و ابو ثور که همه گفتند: ما شنیدیم از محمد بن ادریس الشافعی رحمته که می‌گفت: خدای تعالی منزّه نمود و قدر پیغمبرش را بالا برد و او را علم و ادب آموخت و به او فرمود:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸].

«و توکل نما بر آن خدای زنده‌ای که نمی‌میرد.»

و این برای این است که مردم در احوال پراکنده می‌باشند، بعضی بر خود و یا بر مال خود و یا بر زراعت خود و یا بر سلطانی و یا بر عطای مردمی توکل و اعتماد کرده به زنده‌ای که می‌میرد، و یا بر چیزی که فانی است و به همین زودی از آن جدا می‌شود. پس خدا پیغمبرش را منزّه نمود و او را امر کرد که توکل کند بر خدائی که نمی‌میرد. شافعی رحمته فرمود: شب گذشته از دو آیه استنباطی کردم که در مقابل استنباطم دنیا و آنچه در آنست ارزشی ندارد: اول آیه ۳ سوره یونس که می‌فرماید:

﴿يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ [یونس: ۳].

«خدای تعالی امور را تدبیر می‌کند و هیچ شفيعی نیست مگر پس از اذن او». و در کتاب خدا مانند آن بسیار است. دوم، آیه ۲۵۵ از سوره بقره:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«کیست آنکه بدون اذن او نزد او شفاعت کند».

پس شافعان بیکار و بی‌اثر می‌مانند مگر خدا اذن دهد.

و در سوره هود آیه ۳ فرموده:

﴿وَأَنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى﴾ [هود: ۳].

«و از پروردگارتان آمرزش بخواهید سپس به سوی او توبه و برگشت کنید تا شما را بهره دهد بهره‌ی نیکی تا زمان معینی».

پس خدا وعده داده هر کسی را که توبه کند و طلب آمرزش نماید بهره بدهد تا وقت مرگ، سپس در دنباله آیه می‌فرماید:

﴿وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾ [هود: ۳].

«و به هر صاحب فضلی خدا فضل و برتری و درجه او را می‌دهد».

یعنی در آخرت.

شافعی رحمته فرموده: ما بحقیقت توبه‌کننده نیستیم، ولیکن علمی است که خدا دانسته حقیقت توبه‌کنندگان را، و بتحقیق ما در این دنیا بهره‌مند شده‌ایم بهره‌مندی نیکی.



به همان اسناد سابقه، شافعی رحمته فرموده است که مابعد آیات ۱۲۰ سوره آل عمران نازل شده درباره جنگ احد. و سوره انفال نازل شده در جنگ بدر، و سوره احزاب نازل شده درباره جنگ خندق، و سوره حشر نازل شده درباره یهود بنی النضیر. شافعی رحمته فرموده: غنیمت‌های بدر بدون شک تخمیس نشد، و همانا آیه خمس پس از رجوع مسلمین از بدر و پس از تقسیم غنائم نازل شد.

شافعی رحمته در قول خدای تعالی که در سوره مائده آیه ۲ فرموده:

﴿لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ﴾ [المائدة: ۲].

«حلال و سبک نشمرید شعائر الهی را».

گوید: یعنی، شعائر خدا را حلال ندانید، و منظور از شعائر، هر آنچه برای خدای تعالی باشد از قربانی و غیر آن. و مقصود از قول خدا که فرموده:

﴿وَلَا تَأْمِنُوا الْبَيْتَ الْحَرَامَ﴾ [المائدة: ۲].

«و نه قاصدین بیت الحرام را».

یعنی: کسی که به طرف مسجد الحرام می‌آید و شما آنان را باز می‌دارید (یعنی متعرض زائران خانه خدا شدن حلال نیست).

راوی گفت: شافعی رحمته در معنی قول خدای تعالی که در آیه مذکور فرموده:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ﴾ [المائدة: ۲].

«دشمنی با قومی باعث نشود که شما در حق آنان جرم و ظلم کنید».

گوید: یعنی، بدون حق و بر خلاف حق کاری نکنید. و در قول خدای تعالی که در آیه

۳ سوره مائده فرموده:

﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ [المائدة: ۳].

«مگر آنچه را تذکیه و ذبح کنید».

گوید: پس هر چه نام ذبح بر آن واقع شود، آن، ذبیحه و گواراست.

گوید: شافعی رحمته فرموده: ازلام معنائی ندارد جز همان تیرهای قرعه.

گوید: و شافعی رحمه الله در قول خدای عز وجل:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ [النساء: ۵].

«اموالتان را به سفیهان مدهید».

گوید: مقصود از آن زنان و اطفال است، که آنچه خدا به تو داده به ملک ایشان مده، و تو ناظر بر ایشان در آن اموال باش.

گوید: و شافعی رحمه الله در قول خدای عز وجل:

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ [المائدة: ۵].

«و ازدواج با زنان پاکدامن از اهل کتاب (برای شما حلال است)».

گوید: مقصود زنان آزاد از اهل کتابست که شوهر ندارند.

و مقصود از جمله: ﴿مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْلِفِينَ﴾ [النساء: ۲۴]. «با پاکدامنی نه به زنا

کاری» این است که پاکدامن و عقیف باشید نه از راه فسق و نابکاری.

گوید: و شافعی رحمه الله در قول خدای عز وجل که فرموده:

﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا﴾ [المائدة:

۹۳].

«بر آنان که ایمان آورده و عمل صالح کردند گناهی نیست در آنچه خوردند در صورتی که تقوی داشته باشند».

گوید: مقصود از ﴿اتَّقَوْا﴾ «تقوی پیشه کنند» اینست که به آنچه بر ایشان حرام است نزدیک نشدند.

گوید: و شافعی رحمه الله در قول خدای عز وجل که فرموده:

﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۵].

«ای مؤمنین، به خود پردازید و از خود مراقبت کنید».

گفته: این آیه مانند آیه ۲۷۲ سوره بقره است که فرموده:

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ﴾ [البقرة: ۲۷۲].

«ای پیامبر، هدایت ایشان بر عهده تو نیست».

و مانند آیه ۱۴۰ سوره نساء است که می فرماید:

﴿إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾ [النساء: ۱۴۰].

«هرگاه شنیدید که به آیات خدا کفران و انکار و استهزاء می کنند پس با ایشان منشینید تا به سخنی دیگر پردازند».

و مثل این در قرآن به عبارات دیگر نیز آمده است.

گوید: و شافعی رحمه الله در قول خدای تعالى:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ﴾ [النساء: ۱۷].

«همانا پذیرفتن توبه بر خدا برای آن کسانیست که از روی جهالت کار بد می کنند و سپس بزودی توبه می کنن».

گفته است که برای این آیه دو معنی ذکر کرده اند: یکی اینکه هر کس عصیان کرد بتحقیق جاهل است از تمام خلق. معنی دیگر اینکه توبه نمی کند هرگز تا بداند و تا عمل کند در حالی که او نفهمیده که حرام است. ولی معنای اول بهتر است.

گوید: و در قول خدای تعالى در آیه ۹۲ سوره نساء:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً﴾ [النساء: ۹۲].

«و برای مؤمن امکان نداشته که بکشد مؤمنی را مگر از روی خطا».

شافعی رحمه الله گفته: معنی چنین است که مؤمن حق ندارد که برادر خود را بکشد مگر بخطا.

گوید: و در قول خدای تعالى:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتْلَىٰ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۱۲۷].

«و از تو درباره زنان فتوی می طلبند؟ بگو: خدا شما را درباره ایشان فتوی می دهد و

(همینطور درباره) آنچه در این کتاب بر شما خوانده می‌شود در مورد یتیمان زنان». شافعی رحمه الله فرموده: همانا ثابت‌ترین چیز در این آیه همان است که عایشه فرموده در حدیث زهری.

گوید: و در قول خدای تعالى در سوره مائده آیه ۸۹:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹].

«خداوند شما را به قسم‌های بدون قصد و بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند».

شافعی رحمه الله فرموده: در این آیه نباید گفت مگر قول عایشه را که گفته: مردی قسم می‌خورد بر چیزی که یقین دارد سپس می‌یابد که غیر آن بوده است<sup>۱</sup>. بیهقی گوید: و این بر خلاف روایت ربیع از شافعی است از قول عایشه، و روایت ربیع صحیح‌تر است. پس این چیزی که یونس از شافعی رحمه الله روایت کرده از قول عایشه، همانا آن را عمر بن قیس از عطا از عائشه روایت کرده است، و عمر بن قیس ضعیف است، و از طریق دیگر روایت شده که گویا روایت منقطع است، یعنی راوی وسط ذکر نشده، و صحیح آنست که از عطا و عروه از عایشه نقل شده، و آن همان است که در روایت ربیع است، و صحیح از مذهب نیز همان چیزی است که اجازه شده در روایت ربیع. قرائت کردم در کتاب سنن روایت حرمله از شافعی رحمه الله را که گفته: خدای تعالی در آیه ۸ سوره عنکبوت فرموده:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ [العنکبوت: ۸].

«ما سفارش کردیم انسان را که به والدین خود نیکی کند».

و در سوره لقمان آیه ۱۴ فرموده:

﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ [لقمان: ۱۴].

«مرا و والدین خود را شکرگزاری کن».

۱- معرفة السنن والآثار، البيهقي: ۳۱۴ / ۱۵، السنن الكبرى، البيهقي: ۴۹ / ۱۰.

و در سوره حجرات آیه ۱۳ فرموده:

﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ [الحجرات: ۱۳].

«حقا ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را شعبه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید».

و خدایتبارک و تعالی در سوره طارق آیه ۵-۷ فرموده:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾﴾ [الطارق: ۵-۷].

«پس انسان باید نظر کند که از چه خلق شده، خلق شده از آبی جهنده، که بیرون می‌آید از میان کمر و دنده‌ها».

شافعی رحمته گوید: از صلب مرد و ترائب زن.

و خدای تعالی در سوره انسان آیه ۲ فرموده:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ﴾ [الانسان: ۲].

«حقا که ما انسان را از نطفه مخلوط و آمیخته آفریدیم و آزمودیمش».

گفته شده: (و الله اعلم) نطفه مرد که مخلوط به نطفه زن می‌باشد. شافعی رحمته فرموده: چیزی که مخلوط شده، عرب آن را امشاج گوید.

و خدای تعالی در سوره نساء آیه ۱۱ فرماید:

﴿وَلَا بَوِيْهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ﴾ [النساء: ۱۱].

«برای والدین میت برای هر یک، یک ششم ما ترک است در صورتی که برای میت فرزندی باشد».

پس خدای جل ثناؤه خبر داده که هر آدمی مخلوق از مرد و زنی است، و مرد را پدر نامیده و زن را مادر.

و آگاه کرده که یکی از نعمتها نسبت فرزند است به پدر خود، و در سوره هود آیه ۷۱ فرموده:

﴿فَبَشِّرْهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ [هود: ۷۱].

«پس ساره همسر ابراهیم را بشارت دادیم به اسحاق، و از پی اسحاق یعقوب را»  
و در سوره مریم آیه ۷ فرموده:

﴿يَزَكِّرِيَا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ﴾ [مریم: ۷].

«ای زکریا، براستی ما تو را به غلام و فرزندی که نام او یحیی است بشارت می‌دهیم».  
شافعی رحمته فرموده: در احکام الهی بیان شده که نعمت او از جهت عصیان او نمی‌باشد، پس نکاح را حلال کرد و در آیه ۳ از سوره نساء فرمود:

﴿فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳].

«پس نکاح کنید آنچه را خوش آید شما را از زنان».  
و در همان آیه فرمود:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ [النساء: ۳].

«پس اگر خوف از بی‌عدالتی داشتید پس به یک زن و یا یک ملک یمین اکتفا کنید».  
و زنا را حرام کرده، و در سوره اسراء آیه ۲۲ فرموده:

﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [الاسراء: ۳۲].

«و به زنا نزدیک مشوید زیرا آن کاری زشت و بد راهی است».  
علاوه بر آیات دیگری که در کتاب خود ذکر کرده.

پس معقول است که ولد الزنا منسوب به زنا کننده نباشد، زیرا ما بیان کردیم که نعمت او فقط از جهت اطاعت است نه از جهت معصیت. سپس آن را بر زبان رسول خود بیان نموده، و کلام را در شرح آن بسط داده‌است.

خبر داد ما را ابو عبدالرحمن، از علی بن عمر الحافظ در بغداد، از عبدالله بن محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله بن محمد بن العباس الشافعی از پدرش، از پدر خود، از ابی محمد بن عبدالله بن محمد که گفت: شنیدم شافعی رحمته می‌گوید: بین دو جلد مصحف نظر کردم و مراد خدا را شناختم در جمیع آنچه در آن است مگر دو حرف را که شافعی

ذکر کرد آن دو را، و من یکی را نسیان کردم. و دیگری قول خدای تعالی در آیه ۱۰  
سوره شمس می‌باشد که فرموده:

﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا﴾ [الشمس: ۱۰].

«و محققاً هر کس نفس را تباه کند هلاک گردیده».

پس آن را در کلام عرب نیافتم، و برای مقاتل بن سلیمان قرائت کردم، او گفت: لغت  
سودان است، و «دساه»، بمعنای «اغواها» می‌باشد. یعنی بتحقیق هلاک شد آنکه خود را  
اغوا کند. و الله اعلم.

و در کتاب سنن قرائت کردم روایت حرمله بن یحیی را از شافعی رحمه الله که گفته است:  
خدای تبارک و تعالی فرموده:

﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتَلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِينِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ  
وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [۸-۹] إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي الدِّينِ  
وَأَخْرَجُوا مِنْ دِينِكُمْ وَظَلَّهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ  
الظَّالِمُونَ﴾ [الممتحنة: ۸-۹].

«خدا شما را از نیکی کردن و انصاف و عدالت در حق کفاری که در کار دین با شما جنگ  
نکردند و شما را از خانه‌ها تان خارج ننموده‌اند، نهی ننموده، زیرا خدا منصفان و عدالت‌گران را  
دوست می‌دارد. خدا شما را فقط نهی می‌کند از دوستی کسانی که در راه دین با شما قتال کردند  
و شما را از دیارتان خارج نمودند و تظاهر و معاونت کردند بر بیرون راندن شما، و هر کس با  
ایشان دوستی کند پس آنان خود ستمگرند».

شافعی رحمه الله گوید: گفته می‌شود (و الله اعلم) که بعضی از مسلمین از صله رحم با  
مشرکین احساس گناه کرد، گمان می‌کنم این وقتی بود که جهاد و قطع دوستی بین  
مسلمین و کفار نازل شد، و آیه ۲۲ سوره مجادله نازل شد که:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا  
ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ

مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ [المجادلة: ۲۲].

«نمی‌یابی قومی را که ایمان به خدا و قیامت داشته باشند با دشمنان خدا و رسول او دوستی کنند، و اگر چه آن مخالفین خدا و رسول، پدران ایشان و یا فرزندان ایشان و یا برادرانشان و یا خویشاوندانشان باشند، آنان را خدا در دل‌هایشان ایمان را نوشته، و به روحی از جانب خود تأییدشان نموده، و ایشان را به باغ‌هایی که از زیر آنها نهرها روان باشد داخل می‌کند».

پس چون ترسیدند که دوستی صله با مال باشد آیات ۸-۹ سورة ممتحنه نازل شد که خدای تعالی نهی نکرده از نیکی و عدالت درباره کفاری که در دین با شما قتال نکرده، و شما را از خانه‌ها تان خارج نکرده اند، که به ایشان نیکی و عدالت کنید، زیرا خدا خدا عدالت کنندگان را دوست می‌دارد. همانا خدا شما را نهی می‌کند از نیکی با کسانی با شما قتال کرده در دین، و شما را از خانه های خود خارج کردند و پشتیبانی بر بیرون راندن شما نمودند، نهی کرده از دوستی با ایشان، و هر کس با ایشان دوستی کند پس آنان خود ستمگرند.

شافعی رحمه الله فرموده: صله با مال و نیکی و عدالت و نرمی کلام و نامه فرستادن بحکم خدا برای غیر کسانی است که از دوستی ایشان نهی شده و بر علیه مسلمین هم پستی نمایند. و این آیه مباح کرده نیکی با کسانی که علیه مسلمین هم پست نشده‌اند و اگر چه مشرک باشند، و خود رسول خدا ﷺ بعضی از اسیران بدر را فداء گرفت و رها کرد. و بتحقیق ابوعزة الجمحی از کسانی بود که رسول خدا ﷺ بر او منت گذاشت<sup>۱</sup>، در حالی که به عداوت با رسول خدا ﷺ معروف بود، و مردم را علیه آنحضرت تحریک می‌کرد، چه به جان و چه به مال. و رسول خدا ﷺ پس از جنگ بدر منت گذاشت بر ثمامه بن اثال در حالی که به عداوت با آن حضرت معروف بود، و به قتال او اول امر نمود. سپس بعد از اسارت او، منت بر او نهاد و او اسلام آورد، و قافله آذوقه اهل مکه را از اهل مکه قطع کرد، پس اهل مکه از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که به او اذن دهد که قافله آذوقه را

۱- السنن الکبری، البیهقی: ۶/ ۳۲۰، سیره ابن هشام: ۱۱۰.



مانع نشود، پس رسول خدا ﷺ اذن داد<sup>۱</sup>. و بتحقیق خدای عزوجل در سوره انسان آیه ۸ فرموده:

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الانسان: ۸].

«نیکوکاران بر دوستی خدا مسکین و یتیم و اسیران را اطعام طعام می‌کنند».

در حالی که اسیران از دشمنان خدا و رسول بودند.

و به همان اسناد ربیع گوید: از شافعی رحمه الله شنیدم که می‌فرمود: هر کس از اهل عدالت گمان کند که جن را می‌بیند من شهادت او را باطل می‌دانم، زیرا خدای عزوجل در سوره اعراف آیه ۲۷ فرموده:

﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾ [الأعراف: ۲۷].

«شیطان و قبیله او شما را می‌بینند از جایی که شما ایشان را نمی‌بینید».

مگر آنکه پیغمبر باشد.

به همان اسناد سابق شافعی رحمه الله می‌فرماید: من کراهت دارم که به محرم، صفر گفته شود، ولیکن به محرم، محرم گفته شود. و همانا کراهت داشتن من از جهت این است که اهل جاهلیت ماه‌ها را شمار می‌کردند و به محرم و صفر، دو صفر می‌گفتند. برای اینکه نسئ می‌نمودند، یعنی ماه حرام را تغییر می‌دادند، و در سالی حج را در ماهی انجام می‌دادند و در سال دیگر در غیر آن، و می‌گفتند: محل محرم را در این سال خطاء نمودیم و در سالی صواب کردیم. پس خدای عزوجل آیه ۳۷ از سوره توبه را نازل کرد که

﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾ [التوبة: ۳۷].

«همانا تأخیر انداختن و تغییر در ماه حرام زیاد نمودن در کفر است».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «زمان دور می‌زند بشکل و چگونگی خود در روزی که خدا آسمان و زمین را خلق نمود. پس سال ۱۲ ماه است، از جمله چهار ماه حرام که سه ماه آن پی در پی و پشت سر هم است که عبارتند از: ذو القعدة، و ذو الحجه، و محرم، و

۱- نگا: صحیح بخاری: ۴/ ۱۵۸۹، حدیث: ۴۱۱۴، صحیح مسلم: ۳/ ۱۳۸۶، حدیث: ۱۷۶۴.

رجب ماه مضر که بین ماه‌های جمادی و شعبان است<sup>۱</sup>. شافعی رحمته الله فرموده: پس هیچ ماهی جلو و عقب افکنده نشود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله محرم را محرم نامید.

«وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین»

بحول و قوه الهی ترجمه تمام شد در تاریخ:

۶۳/۹/۹ شمسی هجری

---

۱- متفق علیه، صحیح بخاری: ۱۱۶۸/۳، حدیث: ۳۰۲۵، صحیح مسلم: ۱۳۰۵/۳، حدیث: ۱۶۷۹.